انسان یك زندگانی را میخواهد که جاوید باشد و یك دانش بی نقصی را میجوید که چیزها را چنانکه میباشند به او بنمایاند و در پی یك شادی است که با آن هیچ اندیشه رنج نباشد و برای یك آزادی جان میدهد که در او هیچ گونه بندشی نیابد و یك شاهی و فرمانروائی را دوست میدارد که در آن هم سنك خود نبیند چنانکه درقرآن میفرماید هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی و این پنج سعادت را اگرچه خداوند بانسان بخشیده ولی ناقص میباشند در زندگی بیم مرك است و دانائی ناقص و با شادی رنج توام میباشد و در آزادی صد گونه قیود پیدا میشود و شاهی کلاهی دلکش است ولی ناپایدار وازهر جانب رقیبی پدیدار لذا به دردسر نمی ارزد و هر چه انسان میکند خواه بد یا خوب همه کارهای او برزمینه یافتن یکی از پنج سعادت مذکور است

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یاجان رسد به جانان یا جان زتن بر آید

انسان در تلاش آنها به کشش و کوشش افتاده گاهی برخطا میرود و زمانی بر صواب قدم زن است و کوششهای او اساس زندگی و شایستگی و دیانت واخلاق او شده اند از این است که درقرآن میفرماید لیس للانسان الا ما سعی به گفته دانشمندان هند پنج صفات مذکور صفات ایزدی میباشد و انسان میخواهد مانند ایزد

بشود چنانکه مسلمانان نیز گفته اند که انسان باید به اخلاق ایزدی آراسته بشود دانایان هند عقیده دارند که هر ذی وجودی که این پنج سعادت را یافت اگر انسان باشد او ایزدی است در پیکر بشر یابشری است که در حقیقت مظهرایزد است وبرای حصول این سعادت ها هر دانشمندی یك راهی نشان داده وبه یك عبارتی هم نوع خویش را امیدوار ساخته‌راه هابیشمارولی‌منزل مقصود یکی است لهذا در قرآن میفرماید فاستبقوا الخیرت اینما تکونوا یات بکم‌الله جمیعاً یعنی درنیکوئی از هم پیشی بگیرید هرکجا باشید خداوند شما همه را در یك جا جمع خواهد کرد و مولوی روم نیز میفرماید :

قبله جان را چو پنهان کرده اند

هر کسی رو جانبی آورده اند

وهم‌چنین است فرمایش گوینده کتاب بهگوت گیتا که میفرماید هر کس به اندازه عقل‌وهوش مرا که آفریننده کائنات میباشم دوست میدارد و بموجب معرفت واستعداد میپرستد و من نیز به اندازه کوشش ودانش اورا بخودم نزدیك میکنم‌بهترین پرستش و نیاز ایثار نفس است که انسان هرچه میکند برای خشنودی من بکند چنانکه در قرآن نیز میفرماید

ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین

کتاب مذکور به زبان‌سنسکرت در هفت صد بیت نظم شده

و به هیجده فصل یا مکالمه منقسم گشته برای جوینده سعادت بر مکالمه دفتر بست معرفت کردگارچشم بصیرت میخواهد که خواننده بـه تامل بخواند ودرمطالب ومعانی آن تفکر بکند و بدستور العمل آن رفتار نماید تا بـه یك زندگی پاك وستوده بهره مند گردد این نامه نزد دربست پنجاه ملیون نفوس هند عزیز ترین و مقدس ترین دستور اخلاق وحکمت است وبهمه زبانهای ملل متمدنه ترجمه شده بنده مترجم زمانیکه در آمریکا بودم به ترجمه انـگلیسی آن مرور کرده و شیفته نکات حکمیانه آن شده چون درسنه ۱۹۱۹ به میسور وارد شدم مصمم گشتم کـه به اصل رجوع بکنم‌ولهذا نزد یکی از برهمنان کـه از زبان سنـسکرت نیك آگاه بود نسخه اصل را خوانده و اینك ترجمه آن‌راتقدیم‌خوانندگان مینمایم از آنجائیکه اصل منظوم است اگر هر بیت را جداگانه ترجمه مینمودم عبارت مسلسل نمیشد وبسبب تکرارالقاب واصطلاحات وتشبیهات واستعارات واسم های بزرگان وقهرمانان خواننده پریشان میگشت وبه کنه مطلب نمی‌رسید لهذا ترجمه چنان نموده ام که گویا اصل به نثر نوشته شده هنوز چند فصل ترجمه نشده بودند کـه دو سال پیش سفری بطهران رفتم وهنـگام فرصت به کتاب خانه طهران(خیابان‌لاله زار) خدمت دوستم جناب آقا حسین پرویز رفته ویکی دوساعت آنجا نشسته مشغول ترجمه میشدم تا اینکه ازآن‌کار فارغ شدم و نسخه

قلمی را خدمت دوست محترم جناب آقا شیخ محمد جواد رجـا (عضو استیناف) داده خواهش کردم که ایشان آنرا بطبع رسانند مدتی گذشت وخبری از ایشان نرسید و بنده مایوس گشتم و گمان کردم که بسبب کثرت کار ایشان نتوانستند خواهش بنده‌رابانجام رسانند ولی خود غلط بود آنچه من پنداشتم دفعتاً چهارده فصل طبع شده ازایشان رسیدند وپشت سرآن باقی مانده چهار فصل‌رانیز آقای رجا فرستادند بی اندازه خورسند شدم ایزد را سپاس گفتم واز دوستم سپاسگذار شدم این کتاب باین ترتیب به همت و توجه آقای‌رجا بطبع رسید متاسفانه اغلاط زیادی یافتم خصوصاً در کلماتی که سنسکرت میباشند و به حرف لاتینی طبع شده اند شکایتی از آقای‌رجا ندارم زیرا که ایشان اززبان سنسکرت وانگلیسی ناآشنا میباشند ولی ازخوانندگان شرمسارم وبیچارگی‌خودم را شفیع خود میسازم طهران تامیسور ! به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا بعد المشرقین واقع شده اگر پیش از طبع نسخه برای تصحیح نزد بنده‌میرسید چندین اغلاط بنظر خوانندگان نمیرسید .

مصرف طبع این کتاب را محب علم ومربی‌طالبان علم اعنی والاحضرت ارفع شهریار میسور مهاراجه سری کرشنا راج مرحمت فرموده اند بنده تازنده‌ام زیربار احسان این شهریارم و باین دوبیت خواجه حافظ علیه الرحمه ایشان را دعا گویم .

همیشه تا به بهاران صبا به صفحه باغ
هزار نقش نگارد به خط ریحانی
به باغ ملك به شاخ امل به عمر دراز
شگفته باد گل دولتش به آسانی

عباس بن محمد علی شوشتری ۱۲ دسیمر ۱۹۳۵

مقدمه

هندوستان سرزمین اسرار و باغ مذاهب وادیان گوناگون است هیچ فکری ، هیچ خیالی ، هیچ اعتقادی نیست که درمیان هندیان قدیم و جدید نمونه از آن نباشد علماء دین‌شناس می‌پنداشتند که قدیمترین معتقدات هند همان است که در وداها Vedas مسطور است لکن در ۱۰ سال اخیر دانشمندان هندی واروپائی کشف کرده اند که این کتاب قدیم را طوایفی آریائی نژاد در موقع حمله بناحیه شمال غربی هندوستان درحدود ۱۵۰۰ قبل ازمیلاد باخود داشته‌اند وبعد کتاب دینی هندوستان شده است پیش ازاین حمله از ۳۰۰۰ سال قبل ازمسیح هندیان ساکن دره سند ازپنجاب تادریا تمدن وآئین مخصوص داشته اند که تحت الشعاع عقیده ملت آریائی غالب گردیده وفعلا اطلاع بسیاری ازآن دردست نیست .

بنابراین کتاب ودا که آنرا نماینده دیانت قدیم هندوستان

میشناختند معلوم شده است که ازآثار فکرمهاجمین وباعقاید بومیان بسیار متفاوت بوده است . پس ازاین‌اکتشاف جدید تضاد وتخالفی که دربسیاری مواردمیان مسطورات ودا وعقاید‌بومیان هند مشاهده میشد سببش معلوم گردید و بتحقیق پیوست که آن کتاب مقدس هندوستان نه تناسبی بانژاد اهل آن کشور دارد نه توافقی بامیول جبلی واحوال نفسانی آنان .

ودا حیات دینوی را باچشم نیك بینی‌دیده وجهان را قابل دیدار وزندگانی‌را شایسته محبت میداند واین‌مخالف فلسفه هند است

عجب این است که هزار سال پس ازرواج یافتن ودا کتاب دیگری در هند ظهور کرده است موسوم به اوپانیشاد و این کتاب باوجود تاخر زمانی حکایت ازاصل اعتقاد هندیان قدیم میکند بنابر مندرجات اوپانیشاد جهان سرچشمه‌آلام ومصائب وحیات دنیا زشت ونفرت انگیز است دراشعار ودا اثری ازتناسخ نیست اما اوپانیشاد این عقیده اساسی هند را باشرح وبسط دهشت انگیزی بیان میکند میتوان گفت که ظهور اوپانیشاد در ۵۰۰ قبل ازمیلاد بمنزله تجدید حیات دینی هندوستان کهن‌بوده است که قریب هزارسال تحت‌الشعاع افکار قبایل آریائی مهاجم وغالب مانده بود .

پس کتاب اوپانیشاد و کتاب برهمانا که در فاصله قرن نهم وهشتم پیش ازمیلاد رواج گرفته است بکلی بالخصوص ودا مخالف

هستند اساس این دو کتاب برتناسخ و کارمه است .

تناسخ اعتقاد تجدید حیات جسمانی بعد ازممات است و در همه مذاهب جهان صورتهای گونا گون آمده است تا بجائی که گفته اند مامن مذهب الا وللتناسخ فیه قدم راسخ

لکن فرق است میان تناسخی که یونانیان و متصوفه نصارا مثلا اعتقاد دارند و آنرا سرچشمه خیر و دست آویز تصفیه جان وتنها راه تزکیه نفس ووصول بحق میدانند تااعتقاد پیروان اوپانیشاد که تناسخ را هولناك ترین سرنوشت بشر میشناسد زیرا که بحکم تناسخ باید کراراً باین جهان آمد وچون حیات اصلا شر است پس تجدید شر بدترین چیزهاست انسان باید بقوه حکمت وریاضت رشته حیاتهای پی درپی را قطع کند بطوری که دیگر محکوم بمراجعت دنیا نباشد .

اصل دوم کتاب اوپانیشاد کارمه است یعنی مسئولیت اعمال درمدت زندگانی.کارهای انسان چون زنجیری بیکدیگر ملحق میشود ونفس را مجبور میکند پس ازمرك بار دیگر باین جهان عود نماید

بنابرآنچه گذشت ادوار دیانت هندوستان سه دور بود یکی آنچه قبل ازهجوم آریائی ها درغرب هندوستان موجود بود وازآن اطلاع کافی دردست نداریم دوم دوره ودا که آریائی تسلط یافته است سوم عهد تجدد عقاید قدیمه که در کتب برهمانا و اوپانیشاد

ظاهر شده است . درچند قرن قبل ازمیلاد مسیح دوره چهارم شروع میشود که دیانت بودائی است و تاچند صد سال پس ازمسیح هم درهندوستان تسلط تام داشته است .

درعهد سلطه بودائی حماسه های بزرك هندی ازقبیل مهابهاراتا ورامیانا بوجود آمده است .

در این حماسه ها عقاید مختلفه عامه هندیان بصورت های شاعرانه مندرج است در ضمن کتاب بزرك مهابهاراتا که قریب ۲۰۰ هزار بیت است کتابی کوچك قراردادموسوم به بها گوات گیتا که آنرا انجیل هند یا سرود نیکبخت یاسرود الهی خوانده اند این کتاب که انجیل کریشنا نیزخوانده میشود حاوی اقوال کریشنا خدای هند است حکایاتی که از تجلیات کریشنا دراین عالم ذکر شده وادوار زندگانی ناسوتی اورا شرح میدهد درهندوستان بی شمار است واغلب بی اندازه دلکش ودلفریب است مانند زندگی کریشنا درمیان شبانان وعشقبازی اوبامحبوبه اش راذا Radha وغیره .

باید دانست که درهندوستان سه خدای بزرك را میپرستیده اند نخست برهما که خدای فیلسوفان ودانایان است دوم ویشنو Vishnou خداوند حیات که مکرر دراین عالم بصور گوناگون ظاهر شده است و یکی از تجلیاتش کریشناست سوم سیوا Siva خدای مرك

بها گوات گیتا ـ دلکش ترین ومؤثرترین اشعار دینی هند است

ز آنجاکه هم باعقل سروکاردارد هم بادل درمیان عامه هندیان مقامش ارجمند تر از سایر کتب فلسفی وعقلانی محض است این منظومه شرح عشق وجذبه است که نفس را بجانب الوهیت میکشاند خدائی که مقصود نهائی این جذب وانجذاب است خدائی است درلباس بشر که باندگان خود روابط بسیار نزدیك دارد .

در بهاگوات گیتا برخلاف سایر کتب هندی که انسان را بترك دنیا ونفی حیات دعوت میکند همه جا عشق بزندگی و علقه بکار و انجام تکلیف توصیه شده است مخصوصاً اعمالی که هیچ غرض ونفع شخصی محرك آن نباشد شریفترین وظیفه انسان شمرده شده است و این نکته کتاب بها گوان گیتا را دارای تاثیر وطراوتی کرده است که باقی کتب هند فاقد آنند .

دراین مقالات کرشنا مذاهب هند را مقایسه کرده وراه راست را درمزج آنها دانسته است ازآنجمله گوید مذهب سامکهیا Samkhya که نجات بشر را درمعرفت وعلم میداند ومذهب جوك که نجات انسان را ازطریق عمل وریاضت میشناسد هیچیك کامل نیست نه دانش و معرفت نه زهد و ریاضت انسان را بسرحد کمال و مقام وصال نمیرساند باید ازراه عشق و اخلاص (بهاکتی Bhakti) پیش رفت خدائی واحد وشخصی را دوست داشت وبقوت این محبت خالص بجائی رسید که نه علم محض بآن دسترس تواند یافت

نه ریاضت صرف به‌آن نایل‌تواند شد . عشق است که کلید نجات را در دست طالب میگذارد باید کریشنا را دوست داشت که خدائی است در لباس بشری .

کریشنا درنظر هندیان همان مقام را دارد که عیسی درچشم نصارا تاریخ نظم کتاب بهاگوات گیتا درست معلوم نیست یکی‌از محققین که گارب Garbe نام دارد تاریخ تدوین آنرا قرن سوم قبل ازمیلاد مسیح دانسته است آنچه مسلم است درقرن ثانی بعد از میلاد بعضی ازاین اشعار یك مرتبه تجدید نظم یافته است نویسنده معروف هندی کالی داسه kalidāsa در ٤٥٠ میلادی این منظومه را بهمین صورت که فعلا هست دیده است .

دوست فاضل ما سرکار عباس شوشتری استاد کالج مهاراجه میسور (هند) که سالهای دراز درنواحی هندوستان توقف کرده و علماً وعملا در احوال عجیبه و عقاید مختلفه مردم این سرزمین تحقیق‌نموده است درچند سالی که بسمت استادی‌آن مدرسه مشغول بوده کتاب های چند برشته تالیف آورده است از آن جمله یك دوره تاریخ قدیم ایران و کتابی درباب اسلام وغیره واخیراً عطف توجهی بگوهر های گرانبهای هندوستان کرده وازآن دریای‌پهناور یکی ازبهترین‌مروارید های غلطان را بیرون آورده است که همین سرود الهی یابهاگوات گیتا باشد .

چون نخستین بار است که این منظومه بزبان فارسی در می آید
طبعاً لازم شمرده اند که آنرا از پیرایه های شعری و اشارات تاریخی
و کنایات مجازی عاری کنند تا در خور فهم ایرانیان بهتر باشند. مطالب این
کتاب از آنجا که جوهر زندگی نژادی ایران و هندیان است در
کتب نویسندگان و شعرای ما بی سابقه نیست و طبعاً هر ایرانی فاضلی
پس از خواندن ترجمه آقای شوشتری متوجه خواهد شد که قبلاً
باافکار اشخاص این کتاب آشنائی داشته است در واقع مثل اینست
که این کتاب یکی از نامه های کهن سال ایران باستان است
که بوسیله زبان سانسکریت محفوظ مانده و پس از دو هزار سال بهمت
یکی از فرزندان هنرمند ایران لباس فارسی جدید میپوشد.

رشید یاسمی استاد تاریخ و ملل و نحل در دانشگاه طهران
خرداد ماه ۱۳۱۵

اغلاط فارسی ولاتینی

صحیح	غلط	صفحه	سطر
گذاشتند	گذاشته	۲	۳
سندو	هندو	۲	٦
ند	تند	۳	۹
کپنهیا	گپنهیا	۳	۱۹
هیچ چیز از این	هیچ ارایں	۸	٤
سامانی	ساماسی	۹	۱۳
کامیلیوس	کامیلیوس	۹	۱۵
کانو وسیلاوپاںوی	کانور سپلاو پاسی	۹	۱٦
کرشنارا	کرشناد	۱۰	۱۷
سهدیو	سپهدیو	۱۱	۱٦
دریودهن	وریودهن	۱۱	۲۰
هنود	هوز	۱۲	۱۲
رامایپا	رامایه	۱۲	۱٦
ادسی	اوسی	۱۲	۱٦
بهگوت گیتاست	بیگوت گیتا	۱۳	٦
کرشنارا گوینده آنمعرفی نمود	همراه کرشنا گوینده آن قرارداده	۱۳	٦
اندر پرست	اندر سپرست	۱۵	۲
گندهار	گندهاد	۱۵	۱۱
تخت را گروست	تخت را به نزد گروست	۱۵	۱۵
برادرانش	برادرش	۱۵	۱۷
کوروها	توروها	۱۷	۱۵
بهیشما	بیتمار	۱۷	۱۵
بهیشما	بهیتما	۱۷	۱۷
پدر دروپد	جردروپد	۱۷	۲۰

صحیح	غلط	صفحه	سطر
کورد	کورد	۱۸	۱
پاندو	پ‌ندو	۱۸	۳
(بلکه اگر)	(سکه که گر)	۲۰	۸،۹
دو حالت	درحالت	۲۳	۱۷
کوشش کند کسی	کوشش کسی	۲٤	۱۲
دوح شد یك	روح یك	۲٤	۱٦
میتواند	به میتوانـ	۲٥	۲
که آن	که ازآن	۲٦	۷
بهشت سردار	شت سرداری	۲٦	۱۰
مصفاره	مطقاره	۲٦	۱۲
ندهند	دهند	۲۷	۱
پست همتی را	پست همت را	۲۷	٦
سرز	صرز	۲۷	۷
آوردن	آوردـ	۲۸	٤
Raps	Ragas	۲۸	۱۰
دات	دوات	۳۰	٤
وع	نوع	۳۱	٥
میدهی	مدهد	۳۳	۳۰
برای من دوانی	من دوانی	۳۸	۸
می خواهم	می حواهم	۳۸	۹
Vnastan	Vnosvon	٤۱	۲۰
mann	Mann	٤۱	۲۰
ikshvahu	Eohvon	٤۲	۱

صحیح	غلط	صفحه	سطر
درآورده	درآوردة	٤٢	٢١
به شایستگی	به وروشایشتکی	٤٢	١٩
متوجه	متوجذ	٤٣	٥
بتوان اسرار را	بتو اسرار را	٤٤	٣
تا فرا گرفته	تاآنرا فراگرفته	٤٤	٤
ذات	ذوات	٤٤	١٠
قربانیها	قربانی ما	٤٥	٧
یوگی	بوگی	٤٥	١١
لب	اب	٤٦	٨
میفرمائی	فرمودنی	٤٧	١٨
سانکهیا	سانکهیا	٤٩	٤
یا عمل	باعمل	٤٩	٦
سانکهیا	سانکهیا	٤٩	١٣
سانکهیا	سنگهیا	٥٠	١١
بوئیدنی	اوئیدنی	٥٠	١٣
می یابند	می‌بابند	٥١	٧
جوینده	حوینده	٥٦	٤
بدن	بدنی	٥٧	٦
لذاید	لذاید	٥٧	١٨
واعتماد	دراعتماد	٥٨	١٦
نقصی	تقصی	٦٣	١٢
ورزادهای	درآوهای	٦٥	١٥
ازاد	ازراد	٦٧	٣
Adhyatma	Avhiatma	«	١٣
ادهی آتمه	اوهی آتمه	«	«
Karma	Koyma	«	«

صحیح	غلط	صفحه	سطر
Adhibhuta	Avhibhuta	«	١٤
ادهی بهوت	ارهی بهوت	«	«
Adhiyajna	Avhizogna	«	«
ادهی یجنه	اوهی یجنه	«	«
ادهی یجنه	اوهی یجنه	٦٨	٣
که مجاهده به ... و در	که مجاهده و در	٦٩	١
آن سبب	ان سبب	٧٢	٣
می نوشند	می نوشتند	٧٣	٣
Manu	Monv	٧٦	١٠
Narada	Marde	٧٧	٧
Asita	Asite	«	«
Devala	Divla	«	«
Vyasa	Wjashe	«	«
Danavan	Wbavnau	«	٩
دانوان	دو ن	«	«
وشنو	دهشنو	٧٨	٥
Marut	Mervt	٧٨	٦
Samaveda	Canavid	٧٨	٧
Vasva	Wachva	٧٨	٧
Oum	Avem	٧٨	١٢
گایتری	گ تری	٧٩	٦
Gayatri	Kadtri	«	٦
Margashirsha	Chricke	«	٧
Ushana	Acchan	«	٩
برهمن	سرهمن	٨٠	٨

صحیح	غلط	صفحه	سطر
می آنی	بی آنی	۸۲	۱۱
دهری تراشتر	وهری تراشتر	۸۳	۱۹
Dhritarashtra	Terechtr	«	۱۹
Bhishma	Behma	۸٤	۱
Drona	Drothe	۸٤	۱
سرداران	سرواران	۸۵	٦
کرنه	کونه	«	۷
Karna	pneh	«	۷
Jayadratha	Gidrtha	«	۷
زکشس	رکستس	«	۱۲
Rakshasa	Rkstis	«	«
شستمکا	ششکاما	«	۲۰
Prajapati	Pregepti	«	«
می تپد و نفس له	می تپد و به	٦۸	۱۵
نخشش	بحشش	«	۱۷
فرماعی	فرمائی	«	۱۹
ریاضت	رضایت	۸۸	۱۹
واگرآن	واگرارآن	۸۸	۲۰
واوکه	دادکه	۹۰	۱۷
geeha	Eecha	۱۹	۸
Dvesha	Dveche	۱۹	۸
Sukha	Sykeh	۱۹	۹
Dukkha	Dykah	۱۹	۹
Chetana	Chene	۱۹	۹
Dhritha	Dhrirh	۱۹	۱۰

صحیح	غلط	صفحه	سطر
[illegible]	[illegible]	٤	١١
[illegible]	[illegible]	،	١٢
[illegible]	[illegible]	٤٠	١٣
[illegible]	[illegible]	٤٠	١٣
[illegible]	[illegible]	٤	١٤
چریه پارسه	[illegible]	٤١	١٤
Achev ipasanan	[illegible]		١٤
Si[illegible]ham	Shac[illegible]	،	١٥
Sthenvam	Estonyon	،	١٥
آبادی گرده	[illegible]	،	١٦
Vanevaragaha	Emmarrin kesie	،	١٦
Irdiavandedan vatisvam	Endriih Friehv visakun	،	١٧
Vhenkar	Enehenkar	،	١٨
Aschu	Esekieh	،	١٩
Dhuan	whian	٤٢	٧
[illegible]	dinan	،	٧
Kon[illegible]n	Kotenn	٤٣	٩
[illegible]	gehmin	،	١
Prakrite	Perekitu	،	١٠
[illegible]	[illegible]	،	١٢
Purushan	Perchem	،	١٣
Conan	naman	،	١٤
زمعصی	زمعصی	٤٤	٦
پکرتی	پکوتی	٤٥	١

صحیح	غلط	صفحه	سطر
Sat	Set	٩٦	٩
Rajas	Regs	٩٦	٩
tamas	Lms	٩٦	٦٠
Ashvattha	Eshvtra	٩٩	١٥
کتب	کنب	٩٩	٨٩
غذا	عذا	١٠٢	١
vedanta	Wibnth	«	٣
ارجن	ارحن	«	١٠
Purushottam	Porehotteme	«	١٣
استقامت	استقامی	١٠٣	٣
سنجیده	سمجیده	١٠٤	٤
شخص است	شخصی است	١٠٨	٦
تمسی ها	تسمی ها	١١٠	٢
Asat	Ecot	١١٢	٣
تیاگک	نیاك	«	٢٠
تیاگک	نیاك	١١٣	١
تارك عمل	تارك	«	١٩
اعمال دست کشد	اعمال درست	١١٤	٢
سانکهیه	سانکهیه	١١٤	٩
Gyan	ghanom	«	١٩
Karma	Kerme	«	٢٠
Kara	Kert	«	٢٠
عاملیکه	عامل که	١١٦	٢
تمیز	تیمیز	«	١١
و مید	ورامید	١١٧	٢ ـ ٣

سطر	صفحه	غلط	صحیح
۸	۱۱۸	[illegible]	زنجیره امکانات
۱۳	«	[illegible]	کار خودرا
۱۵	«	در کار دن مجگوه	درکارها چگونه
۱۹	«	مدد وکسدت	ماده وکائنات
۱۹	«	حرت [illegible]	حریت اراده
۱	۱۲۲	Dhreme	Dharma
۵	«	راه گرید	راه گریز
۹	«	Echior	Ishvara
۱۳	۱۳۴	Terachterh	Dhritarashtra
۱۵	«	Wiilse	[illegible]



داستان کرشنا

شاهزاده ئی در لباس شبان

سرچشمهٔ رود گنگ درتبت است که از آنجا درآمده و از کوه همالیا در گذشته وبشمال هند سرازیر شده وآنجا بایك رود دیگر که جمنا نامیده میشود پیوسته رو به خاور روان میشود وپس از آنکه یکهزار وپانصد میل مسافت طی میکند به خلیج بنگاله میریزد . میان این دو رود که گنگ وجمنا میباشد یك زمین بسیار زر خیز واقع شده که تخمیناً یکهزار سال پیش از مسیح گهوارهٔ تمدن وشایستگی قومی بود که خودرا آریا مینامید . دراینکه آریائی اصلا در کدام سرزمین بودند مورخین یك سخن نیستند هر کسی یك گونه قیاس نموده و در ثبوت نظریهٔ خویش دلائلی آورده . برخی گفته اند که مسکن باستانی آریا سند وخوارزم بوده ودیگران اقامتگاه آنهارا درشمال اروپا یاسیبریا یاقفقاز پنداشته اند مورخین هندی که مهر وطن شان بر کنجکاوی و حقیقت بینی تاریخ پیشی جسته هندوستان را مکان اصلی آریا نشان میدهند بهر کجا که بودند این اندازه صحیح است که بسبب کثرت جمعیت وفشاراقتصادی

وعزم جهانگیری دسته دسته متفرق شده وهر دسته ئی بیکسو رو نهاده وآنجا را تصرف کرده وبومی‌ها را پس از جنگ مغلوب وبنده خویش ساخته اساس یك تمدن و تهذیب را گذاشته که تا کنون پاینده است ·

از جمله دسته ئی بود که کنار رود سند آباد شد وازآن رو هندو نامیده گشت وچونکه (س) سنسکرت درفارسی باستان به (ه) مبدل میشود بفارسی (هندو) خوانده میشودوهر گاه جمعیت این‌دسته که ادباء و شعرای آن گویندگان نظم « ویدا » بودند افزون گشت پیش تر رفته وزمینی را که میان رود گنگ و جمنا میباشد برای کشت و آبادی مناسب یافته آنجا را نشیمن ساختند وده ها و شهرها آباد کردند ازجمله شهر « متهرا » بود و در زمانی که‌ذکر میکنیم درآنجا شخصی بنام کنس شاهی میکرد واز بیدادی وستم رعیت را به ستوه آورده وپریشان نموده بود نزدیك شهر متهرا در همان زمان‌دهی بود بنام «گوگل» که سکنهٔ آنجا پیشهٔ شبانی‌داشته وبسبب یك زندگانی ساده مردشان تنومند وتندرست و زن هایشان خوش اندام ودلکش وپارسا میشدند . نام بزرگ آن ده «نند» ونام زن او « یسودا » بود هردو بصفات نیك رحم وفتوت و ایثار نفس آراسته و نزد اهالی ده گرامی بودند پادشاه متهرا خواهری داشت بنام « دیوکی » ستاره شناسان گفته بودند که یکی ازفرزندان او کنس را خواهد کشت و از ین رو کنس ازخواهر هراسان شده

میخواست اورا باشوهرش بکشد واز پنجهٔ تقدیر رهائی یابد ولی خواهر وشوهر خواهر التماس وزاری نمودند وپیمان نهادند که هرگاه فرزندی از آنها بشود مهر پدری ومادری را کنار گذاشته وفرزند را تسلیم کنس نمایند وباین تدبیر از کشته شدن نجات یافته ولی درقصر شاهی حبس نظر بودند هرگاه فرزندی میشد بموجب پیمان تسلیم مینمودند کنس آنها را میکشت تا آنکه هفت پسر از آنها کشته شدند وپدرومادر یارای دم زدن نداشتند درانجام واسدیو شوهر دیوکی به نند پناهنده شدند وباوسر گذشت پراندوه خودرا بیان نمودند ویاری خواست نند باو تسلی داد و گفت هرگاه فرزند نوزاد را بتوانند بگوگل برسانند تدبیری خواهد نمود که اورا از پنجهٔ ظلم پادشاه رهائی دهد و چون مرتبهٔ هشتم پسری تولد شد و اسدیو شبانه اورا فوراً بگوگل رسانید اتفاقاً همان وقت زن نند دختری زائیده بود پدر ومادر ازفرزند خود چشم پوشیده و اورا بواسدیو بخشیده و عوض او فرزند اورا بفرزندی پذیرفتند واسدیو دختر مذکوررا تسلیم کنس نمود او بگمان اینکه فرزندخواهرش میباشد بکشت .

نند ویسودا فرزند دیوکی را کرشنا نام نهادند واورا بکمال شفقت و محبت بجای فرزند خویش پرورش نمودند وگاهی او را کنهیا خطاب میکردند که بفارسی باستانی کنیه به معنی عزیز میشودومصغرآن اکنون کنیزاست که برغلط بمعنی بندهاستعمال میشود

وقتی که کرشنا هفت ساله شد بحرکات شوخ وسادهٔ خویش نزد اهالی گوگل محبوب گشته اززن ومرد ده همه اورا دوست میداشتند زیرا که اورا یگانه فرزند نند می پنداشتند و چون ده ساله شد نند اورا به کار شبانی باز داشت واین معلم روحانی مانند دیگر بزرگان اخلاقی چندی بشبانی میگذرانید و ضمیر پاکش که برای پذیرفتن اسرار طبیعت مانند آئینهٔ صاف بود ازملاحظه چشم انداز های طبیعی وچریدن گلهٔ گاو و گوسفند وآهو وشنیدن آواز های دلکش پرنده ها بوجد وانبساط آمده اورا در تصور و توجه بعالم باطن مستغرق میساخت و در آن عالم استغراق چنان نی مینواخت که انسان و حیوان را بخویش جذب مینمود جوان های گوکل اززن ومرد فریفتهٔ حرکات وفرمایشات حکیمانهٔ ونی نوازی او شده لحظهٔ از اوجدا نمیشدند و او را هیچگاه تنها نمیگذاشتند می گویند هنوز روز های کودکی را طی نکرده بود که نند ویسودا روزی خانهٔ خویش را آراسته وبرسم آریائی میخواستند بنام ایزد اندرا که محبوب ترین ایزد آریائی بود گوسفند ذبح بکنند کرشنا پرسید که قربانی برای کیست و مقصود از آن چه میباشد نند پاسخ داد که امروز روز پرستش اندراست که دهندهٔ باران و بزرگترین ایزد است ما اورا میپرستیم و گوسفند بنام او میکشیم تا او برما مهربان شده باران بفرستد وزمین های ما را سیراب نماید کرشنا فرمود هر کسی را بهرکاری ساخته اند او باید بآنچه او را طبیعت فرموده است بکند زندگی هرجانداری سلسله

اعمال او میباشند که از آنها راحت و خوشی و زحمت ورنج می‌یابد وعمل هرکس مربوط به خود اوست آنچه اندرا باید بکند از پرستش او تغییر نمی‌یابد بلکه او مجبور است که وظیفه اش‌را اداء نماید نتیجه اش ممکن است برای ما خوب بشود یا بد لهذا ما که شبان و کشت‌ور هستیم باید وظیفهٔ خویش‌را که نگهداری ازگاو و گوسفند وشخم زمین وپاشیدن تخم است بجا آورده وزمین را برای جذب باران آماده ساخته وظیفهٔ اندرا را به اندرا واگذار بکنیم و اگر ما در وظیفهٔ خویش کوتاهی بکنیم به قربانی گوسفند و پرستش اندرا ممکن‌نیست که به مقصود خویش نائل بشویم بار هر کس بگردن اوست

ایام جوانی

سالی‌که نکو است ازبهارش پیداست

کم‌کم آوازهٔ دانائی واستعداد کرشنا به متهرا رسید و کنس‌نیز آگاه گشته متحیر شد که دریك دهی مانندگوکل میان شبانها چنین جوان دانا چگونه بهم رسیده و از آنجائیکه گفتهٔ ستاره شناسان را نسبت بهخویش فراموش نکرده بود به گمان افتاده واحتیاطاً معتمدی از خود به گوکل فرستادکه تحقیق وتفتیش ازجوان تازه معروف شده بنماید وآن شخص کرشنا را ملاقات کرده و از چگونگی او نیك آگاه گشته به کنس خبر داد که جوان مذکور اصلا شبان نیست بلکه

خواهرزاده او می‌باشد کنس هراسان شد وچونکه می‌ترسید اگر آشکارا تعدی بکند بسبب محبوبیت کرشنا رعایا براو بشورند (آکرور) نام یکی، از دوستان کرشنا را خواسته وباو اظهار کرد که کرشنا خواهرزادهٔ من‌است سزاوار نیست که بمیان شبانهازندگی بکند وخواهش کرد که‌اورا به متهرا بیاورد که‌مانند دیگرشاهزادگان درقصر شاهی بماند .

آکرور پیغام کنس را به کرشنا داداوهم خواهش پادشاه را پذیرفت و از اهالی گوکل که از رفتن او آزرده خاطر بودند به‌اصرار اجازه گرفته به متهرا آمد وپادشاه را ملاقات کرد وپادشاه نیز ظاهراً به احترام از او پذیرائی کرد و گرامی داشت ولی باطناً درصدد کشتن او برآمده وبرای تشریفات ورود او بیرقی برپا نمود وبزرگان متهرا را به میهمانی خواست وچون بزم آراسته گردید بنا بردستور آن زمان یکی ازپهلوانان حاضررا اشارت کرد که کرشنارا به مقابله وزورآزمودن دعوت بکند مرسوم بود که اگر ازحاضرین بزم کسی چنین خواهش میکرد طرف مقابل بایستی به پذیرد لهذا کرشنا دعوت اورا پذیرفته وبیك‌مشت کارش‌را تمام نمود وپس ازآن برخود کنس حمله آورده و او را نیز بکشت از این واقعه ناگهانی مردم مضطرب شدند وبزم بهم خورد ولی از بسکه مردم ازکنس بیزار بودند از کشته شدن او چندان متاثر نشده به کرشنا التماس نمودند که بر تخت شاهی جلوس کند کرشنا پس ازاظهار

تشکر ازپذیرفتن خواهش آنها معذرت خواست وبجای کنس پدر
کنس را که درزندان بود بیرون آورده برتخت نشانید وبحاضرین
خطاب کرد و گفت که من کنس را بطمع شاهی و برای غرض
نفسانی نکشته ام بلکه مقصودم رفع ستم بود پس ازآن به شبستان
شاهی رفته و از زنهای حرم که خویشان او می‌شدند پوزش خواسته
ودلجوئی نمود وهمه‌را پدرود گفته برای فرا گرفتن دانش به‌همراهی
برادرش بلرام نزد دانشمندان آن عصر رفته وعلوم حکمت وسیاست
مدن وفنون لشگری را نیك بیاموخت وبسبب ذکاوت طبیعی درعلوم متداوله
نظری وعملی سرآمد عصر خویش گشت و چون به متهرا مراجعت
نمود جراسنده نام پادشاهی برآنجا حمله آورده وهنوز پیش رفتی
نکرده بود که کرشنا باعده ئی از اهل شهر به مقابل او رفت وسپاه
اورا بشکست پس از آن چندین مرتبه دیگر جراسنده یورش آورد
و همیشه ناکامیاب برگشت مرتبه آخر با (کالویون) نام سرداری
متحد شده وبه همراهی او با یك لشکر گران حمله آورد و چون
کرشنا کثرت سپاه او را ملاحظه نمود فرمان داد که اهالی متهرا
شهررا تخلیه نمودند وخود باعده ئی ازمردم کاری بردشمن شبیخون
آورده شکست داد و سردار شان را بکشت به این ترتیب تدریجاً
آوازه دانش ودلیری وسیاست کرشنا دراطراف هند بپیچید وپادشاهان
همسایه گرویدهٔ کمالات وطالب کمك او شدند .

پهلوان نامه مهابهارت

بنی‌اعمام پاندو وکورو

تمام جاندار باید روز های کودکی وجوانی وپیری را طی بکنند هرچیزی که وجود یافت ناچار از منازل مذکور بایدبگذرد بلکه آنچه وجود جسمانی ندارد ودرعالم خیال تولید میشود هرگاه در ذهن صورت گرفت از منازل مذکور میگذرد هیچ از این قانون طبیعت بیرون نیست .

زمان کودکی‌مانند یك چوبی است که تازه روشن شده و آتش گرفته درآغاز برآن یك روشنائی ضعیف بدیدمیشود وتدریجاً وسعت می‌یابد و بلند میشود تا اینکه جوانی آن‌قوت شعله او میباشد که بهر جانب زبانه میکشد وقوه زندگی را درخویش فرومیکشد مضطرب است وسکون ندارد همچنان انسان هرگاه جوان است در حرکات جسور و بی باك است آرام ندارد ، جوانی میگویند عالم دیوانگی است جوان بالیدگی وزندگی را میخواهد ولی چون بسن کهولت رسید آتش زندگی رو به خمودگی است ، قوائی که جمع شده بودند باید باحتیاط استعمال شود ، پیری مانندکودکی ایام بیچارگی‌است اندکی مانده وامید تحصیل نمانده زیراکه ممکن نیست پیر بسن کهولت برگردد وآنکه بسن کهولت رسیده جوان‌بشود بر مراحلی که طی شده اند برگشتن ممکن نیست . (هر کسی پنج روز نوبت اوست) برهمین ترتیب ملل زمان کودکی و جوانی

و کهولت وپیری را دارند وبه اقتضای وقت وطبیعت استعداد خویش
را نشان میدهند کارنامه هر ملتی در زمان جوانی آن تشکیل
وصورت میگیرد چنین بود که میان ملل آریائی ملت یونان در
زمان جوانی جنك های افسانه ئی تراجان را داشتند و از آنها
دانشمندانی چون سولن وسقراط و افلاطون و ارسطو و سردارانی
که از دولت بزرك هخامنشی سر زمین شان را حفظ کردند ظهور
نمودند وچون همان ملت بسن کهولت رسید به جنك داخلی اتنز
واسپارته مشغول شد وپیری را زیر فرمان دولت روم بسر برد و
همچنین روزهای جوانی ملت آریای ایران درجنك دیوان مازندران
ورزم افراسیاب و کیخسرو گذشت دانشمندی چون زردشت ظهور
کرد وخانواده بزرك نریمان سبب نجات وافتخار ایرانیان شدند و
کتابی مانند اوستا تصنیف گشت ودرزمان کهولت دولت هخامنشی
واشکانی تشکیل گشتند وپیری را درحمایت سامانی گذرانده بهتیغ
غازیان اسلام عمر ایران باستان بهانجام رسید وهمین ترتیب رومیها
درزمان جوانی قهرمان هائی چون نوما و پبلی کولا و کامیلیوس و
ماکزیموس و کاتورسپلد وپاسپی وجولیس سزر وسسرو واگستوس
وغیره را داشتند وازبحر اتلانتیك گرفته تاحدود ایران یکدنیائی را
تسخیر کردند وایام کهولت را درجنك اشکانی وساسانی گذرانده و
پیری را به زدوخورد بامسلمانان بسر برده درانجام ازدست ترکان
عثمانی درپرده عدم ناپدید شدند وآریای هند که اکنون میخواهیم

ازآنها ذکر بکنیم کنار رود سند تولد شده وکودکی‌را درسرزمین پنجاب وکشمیر گذرانده وانواع دست کاریهای طبیعت را درکوه همالیا واطراف آن بنظر آورده متأثر شدند کودك آریائی هرگاه مظاهر ومناظر آسمان چون مهر وماه سیارگان وابر ورعد وبرق و باران وسیل را به‌تأمل نگریست ودرفعل و انفعال طبیعت تفکر نمود وازسبزه وگلهای بوستان ووزش نسیم صبح و سکون شب محظوظ گشت به وجد وانبساط درآمد و به آواز ساده ودلکش کودکانه آنهارا سپاس نمود واز کمال سادگی گمان میکرد که مناظر طبیعت ومظاهر آسمانی سپاسنامه اورا میشنوند وخوشنودشده آرزوهای اورا می‌بخشند برای هریك ازآنها نامی جداگانه گذاشت واورا مخاطب ساخته ستایش نمود وآن سپاس و ستایش ها اکنون بنام (ویدای‌چهارگانه) که باستان‌ترین‌آنها (رگ) میباشنددانشمندان شرق وغرب را به خود مشغول کرده‌اند هرچند درآنها بیشتر کاوش بنمایند بیشتر ازچگونگی زندگی وخیالات وآمال آریای باستان آگاه میشوند وچون ملت آریای هند به‌جوانی رسید از مغرب به مشرق پیش رفت واطراف رود گنگ وجمنا ساکن شد وپس از آن بجنوب پیشرفت و اطراف رود گوداوری وکرشناد هم آباد نمودند تا اینکه تمام شمال وحصهٔ ازمیان هند کشور آریائی گشت و تدریجاً زندگی چادر نشینی و بیابان گردی مبدل بشهریت شد و آریائی بتحصیل علم وفن مایل گشت ده ها آباد نمودند و دهاتشان

بتدریج شهر شدند ریش سفید یك خانواده بر چند خانواده دیگر بزرگی یافت وسردار دهی گشت وسردار چند ده زیر فرمان یکنفر شخص مقتدر درآمده و اورا راجه یا پادشاه نامیدند و پس از آن چند پادشاه بزور غلبه مطیع یك پادشاه شده واورا مهاراجه که به فارسی پادشاه بزرك گفته میشود گفتند وسر فرمان برداری به او فرود آوردند درزمانی که میخواهیم ذکر بکنیم چندین راجه ها یك ویا دو مهاراجه درهند شاهی مینمودند واز میان آنها جراسنده راجه گلدوا ودروپد راجه پانچال ودهری تراشتر مهاراجه نابینای هستناپور بود که صد نفر فرزند داشت وهمه بنام «کورو» معروف بودند بهیشما ریش سفید وسپه سالار لشکر بود برادرکوچکتر دهتری تراشتر «پاندو» پنج فرزند داشت اولی یودهشتر بصفات حمیده راستی وشجاعت ودیانت وایفای پیمان وسخاوت آراسته بود (دویم بهیم) که فارسی آن بیم میشود تهمتن آن خانواده بقوت جسمانی معروف بود سومی ارجن درتیر اندازی نظیر نداشت و باخانواده کرشنا که قهرمان این کتاب است وصلت نموده وکرشنارا استاد روحانی خود میدانست چهارم و پنجمی نکل و سپهدیو نام داشتند واین پنج برادر همه بلقب پاندو معروف وبه یگانگی باهم می زیستند وفرمان برادر بزرگترا اطاعت مینمودند ونسبت به پسرهای عموشان دروسائل واقتدار شاهی کمتر بودند لهذا همه‌وقت درفشار استبداد آنها بودند وریودهن پسر بزرك دهری تراشتر با

آنها هم چشمی داشت و میخواست یکمرتبه آنهارا از میان برده نابود سازد رقابت وحسادت کوروان نسبت به‌پاندوان مانند هم‌چشمی بنی امیه به بنی هاشم بود که بجنك کورکشتر بنهایت رسید میتوان گفت که آن عصر پهلوانی آریای هند بوده ودرآنوقت قوای حیوانی وروحانی آن ملت بکمال رشد رسیده وماده از همه جهت مستعد بروز گشته محرکی میخواست نظیر آن درتاریخ عرب جنك های جمل وصفین میباشند ودر تاریخ اروپا جنك بین‌الملل بوده‌در جنگی که میان‌کوروان وپاندوان در گرفت ودر افسانه تاریخی هند معروف بجنك کورکشتر میباشد بزرگترین پهلوانان آریای هند معرفی شدند وبنام آن جنك افسانه های زیادکه نیمه تاریخی‌میباشند نوشته شدند از جمله نظم مهابهارت میباشد که اکنون رنك مذهبی بخودگرفته ودر مجالس هنوز همه ساله خوانده میشود نظم‌مذکور شاهنامه هند است که گذشته بر کارنامه جنگی فلسفه و اخلاق و رسوم وآداب آرای هندرا شرح داده‌است .

بهگوت گیتارا نیز میتوان گفت که حصه‌ئی ازنظم مهابهارت میباشد نظم مهابهارت ورامانید اگرچه مانند نظم (اوسی و الیاد) یونان یاشهنامه ایران میباشند ولی نسبت بهردو مفصل تر وجامع تر میباشند ویکی ازبهترین وعالیترین تصنیفی‌است که بزبان‌سنسکرت گفته شده ودر ضمن جنگ کوروان و پاندوان افسانه های دیگر که حاکی از وضع زندگانی وتهذیب و دیانت آریای‌هند میباشد

اضافه گشته اند حقیقت این است که بهترین روزهای یك ملت زمان جوانی اوست که مستی وجوانمردی برآنها غالب است قوای حیوانی به تکمیل رسیده و طبیعت چنان به نشاط درآمده که بی اختیار است به یك شکلی ظهور کند مانند پیاله ئی که آب آن لبریز شده و آب زیادی آن باید فرو بریزد وبهترین یادگار جنگ کورکشتر فلسفه و تعلیم اخلاقی بهگوت گیتا که مصنف آن به زبان کرشنا گوینده آن قرار داده و او را مظهر کامل ایزدی قرار داده در اینکه کرشنا که بوده وتا چه اندازه شخص او تاریخی است و آیا او در حقیقت گوینده نظم بهگوت گیتا است خارج ازبحث این کتاب است مقصود ما تفتیش و تحقیق در مصنف این کتاب نیست بلکه مقصود تعلیمی است که دراین کتاب بیان شده وخواننده پس از تفکر وتأمل ملتفت خواهد شد که یکی ازبهترین تعالیم اخلاقی است که انسان ناقص اگر به آن عمل کند کامل می شود واز درجهٔ پست حیوانی بلند شده وبمدارج اعلای روحانی میرسد واصولی است که پیرو هر کیش بدون ترك مذهب میتواند عمل کند روحانیت ومادیت را باهم متصل میسازد وتنها دیده بصیرت میخواهد که خواهنده نیك درآن تأمل کند واز گل ورياحين اخلاقی آن بهرور گردد این کتاب در هیجده فصل یامکالمه تمام می شود وفصل اول شروع می شود از مختصر تعریف جنك کورکشتر که میان بنی اعمام کورو وپاندو درگرفت وبه پیروزی پاندوها انجام یافت ظلم و استبداد همواره از

جانب کوروها بود که نمیخواستند پاندوها را هم رتبه خود قبول بکنند وبرعکس آرزوی آنها پاندوها روز بروز ترقی میکردند من‌جمله از افسانه هائیکه متعلق به آن زمان میباشد عروسی درو‌پدی دختر راجه پانچال است که‌اکنون قنوج نامیده می‌شود مرسوم بود که پدر دختر که پادشاه میشد اعلان عروسی دختر را میداد و از اطراف شاهزادگان که طالب او بودند می‌آمدند ودریك جای معین هنر وقابلیت خودرا نشان میدادند و از میان‌آنها هر کس‌را که‌دختر می‌پسندید انتخاب می‌کرد وعلامت آن دسته گل یا تاج یا گردن بند بود که بدست خود باو می‌داد همین رسم درایران نیز رواج‌داشت چنانکه فردوسی علیه الرحمه درشاهنامه بیان کرده .

وقتی که اعلان عروسی دروپدی را دادند و از اطراف خواهندگان او گرد آمدند درمیان‌آنها برادران پاندوبلباس برهمنان شریك شده ودرهنر تیر اندازی ارجن برهمه حاضرین برتری جسته وپسندیدهٔ دروپدی شد ولی چون احترام برادر بزرگتر را که یودهشتر بود نگاه میداشت نامزد خودرا به او سپرد ودرانجام دروپدی زن مشترك پنج برادر گشت هریك از آنها یك مدت‌معین با او زندگی میکردند و بسبب وصلت با پانچال کار پاندوها قوت گرفت و کوروها مجبور شدند که ملك‌را تقسیم کرده حق پاندوها را بدهند باین جهت بهرهٔ شرقی که نسبتاً آبادتر بود دست خود گذاشته وپای تخت‌شان را شهر هستناپور قرار دادند وبهرهٔ شرقی

راکه بیشتر صحرا بود به پاندوها واگذار نمودند وآنها جنگل
را از درخت صاف کرده یك شهر تازه بنانمودند وآنرااندرسپرست
نامیدند که بگمان بعضی جائی بود که اکنون شهر دهلی می باشد
یودهشتر که رئیس خانواده پاندو بود پس از بنای پای تخت بممالك
همسایه لشگر کشیده وشاهان اطراف را مطیع نموده جشن بزرگی
گرفت ولقب مهاراجه پاشهنشاه را اختیار نمود از شاهان هم حدود
تنها جراسنده سرکشی کرده و درجنك کشته گردید دریودهن که
پسر بزرك دهرتراشتر بسبب نابینا بودن پدر رئیس خانواده بود
اگرچه درجشن مذکور حاضر شد ولی چون برگشت آتش حسد
ورقابت او افزون‌تر گشت درصدد شکست و خرابی کار پاندوها
برآمد از جمله سکونی نام شهزاده گندهادرا که مانند او به پاندوها
کینه می‌ورزید ودربازی نرد مهارت کامل داشت با خود همدست
نموده واورا برانگیخت که یودهشتررا به‌بازی نرد بخواهدیودهشتر
خواهش سکونی را پذیرفته ولی درچند بازی آنچه ثروت داشت
باخت پس‌ازآن‌ملك وتاج وتخت‌را به نزد گروبست وباخت‌وبامیدآنکه
آب ازجو رفته‌را به‌جای خود برگرداند بازهم دست نکشیده‌شخص
خود وبرادرش را نیز باخت ودرانجام دروپدی‌را نیز از دست داد
وباین ترتیب درچند ساعت بسبب نحوست قمار شهنشاه اندرپرست
بنده یکنفر قمار بازگشت وچون این خبر به پادشاه نابینا رسید بر
پاندوها شفقت نموده به دریودهن سفارش کرد که آنهارا از بندگی

آزاد کند ودروپدی را ببخشد دریودهن بنا بر اصرار بلر...
شد به این شرط که پاندوها مدت دوازده سال درصحرا وبیابان...
زندگی بکنند وپس از آن یکسال چنان گمنام بمانند که کسی ا...
حالشان آگاه نشود واگر اتفاقاً نتوانستند یکسال مذکور کتم...
دوازده سال دیگر منزوی بشوند باین شرط سخت یودهشتر و...
برادران او ازدست کوروها موقتاً نجات یافته و آواره...
دوازده سال دربیابان میگشتند ودرزمان بیابان گردی بتحصیل
وتکمیل فنون عسکری میپرداختند ووقت خودرا درصحبت [illegible]
وفضلا میگذرانیدند ازجمله شخص بزرگی که نزدشان می آمد [illegible]
سالی آنها می شد گرفتار بود پس ازدوازده سال یکسال دیگر
زندگی کرده نزد پادشاهی بوظیفه پست پیش خدمتی [illegible]
مشغول بوده [illegible] شدند وازکوروها حق خویش را بازخو[illegible]
[illegible] نمودند که حقوق آنها را [illegible]
که سبب جنگ وخونریزی نشود ولی دریودهن قبول نکرد [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] اعراف [illegible]
[illegible] حقوق جنگ [illegible] ازجمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کردند و کرشنا ازآنجائیکه دوست طرفین بود ونمی خواست که یکی
ازآنهارا برنجاند مختار نمود که شخص او یالشکر اوازان دوهر کدام را
یکی از آنها بگیرد پس ارجن تقدم نموده التماس کرد که کرشنا
بشخص خود پاندوهارا حمایت نماید ودریودهن. به ملاحظه اینکه
کرشنا هرچند شجاع ودانا باشد بهتر ازیك قشون نمیشود به گرفتن
قشون او قانع وخوشوقت شده وطرفین برضایت بر گشته کرشنا تنها
بجانب پاندوها رهسپار شد وفرمان داد که قشون او بجانب تورو ما
رفته بموجب دستورالعمل وفرمان دریودهن رفتار کنند جنك کورکشتر
یامهابهارت یکی ازجنگهای بزرك ونیمه تاریخی آسیاست ونظیر ان
درایران جنك ایران وتوران ودر یونان جنك اسپارتا واتنز ومیان
عرب جنك صفین ومیان ملل یورپ جنك بین المللی است . جنك
مهابهارت را افسانه نویس های هند بسیار تفصیل داده وافسانه های
زیاد حاکی از رسوم وآداب وفلسفه هند اضافه کرده اند کتاب
بهگوت گیتا آغاز میشود ازانوقتی که طرفین برای جنك حاضر
شده مصمم قتال گشتند نخستین مرتبه کوروها بقیادت بهتمار برقشون
پاندو حمله آورده و تا چند روز جنگهای سخت نموده ودرانجام
بتدبیر وسیاست کرشنا بهیتما کشته گردید پس ازاو درونا سپهدار
لشکر کورو گشت ودرمقابل اوپاندو زیرفرمان ابهمانو جنك نمودند
وشکست خوردند وابهمانو بدست درونا کشته شد وپس از کشته شدن
اورا جردوپد نیز مقتول گشت وارجن ازدست درونا مجروح شد

ولی درجنك دیگر درونا به تدبیر کرشنا بهقتل رسید وبعد ازاو کورد زیر فرمان کرنه جنك نمودند ونزدیك بود که پیاندوهارا بالمرة شکست بدهند که ارجن فراریهارا همت داده برگردانید وحملهٔ سختی بر کورونمود طرفین کشش و کوشش فراوان نمودند ودرانجام شکست برلشکر کورو افتاده و کرنه کشته گردید وپس ازاو خود دریودهن درحالت فرار بهدست بهیم مجروح شد ودنیارا بدرود نمود وبه این ترتیب جنك مهابهارت بهپیروزی پاندوها انجام یافت وشهنشاه یودهشتر پیروز بههستناپور پای تخت کورو درآمد ولی بهاندازهٔ که پیروزی اهمیت داشت سبب خوشوقتی پاندو نبود زیرا که میدان جنك را ازخون خویشان ودوستان خود رنگین دیدند وشهر هستناپوررا ازآه وناله وزاری ونوحه یك ماتم سرا یافتند نهآواز تبریك بود ونهسرود پیروزی شهنشاه یودهشتر برتخت نیاکان جلوس کرد وملت آریا بهنهایت عروج رسید .

مکالمه اول

چنانکه گفتیم این کتاب آغاز میشود ازصف آرائی قشون پاندوو کور ومصنف سرداران معروف طرفین را نام برده میگوید هرگاه میدان رزم آراسته گشت وهردوجانب برای نبردحاضر شدند ارجن از کرشنا که عنان درشکهاش را داشت خواهش کرد که اورا بهمکانی ببرد که مشرف برمیدان جنك باشد وچون بهان نقطه رسید ارجن ایستاده نگاهی بهاطراف نمود ودید هردو طرف بنی اعمام وخویشان

ودوستان مقابل یکدیگر صف کشیده‌اند اگر به‌یکجانب پدراست طرف دیگررا پسر گرفته واشخاصی که بایستی دوست باشند شمشیر بکف به کشتن یکدیگر مصمم شده ارجن متحیر گشت وندانست که‌تکلیف آنروزش چیست جنگ بکند ؟ یا که(نکند)؟ چگونه‌وظیفه نظامی‌را ادا کند وبچه عذر نافرمانی برادر بزرگتر نموده وبرادرانش‌را در تهلکه جنگ گذاشته خویش‌را به‌کنار سلامتی بکشد مدتی‌سر به‌زانوی فکر گذاشته‌وپس ازآن با کمال یأس وپریشانی به کرشنا مخاطب‌شده گفت که ای دوست عزیز ! زانوی من سست شده ! دهنم خشك گشته ! بدنم می‌لرزد ! موها بربدن راست‌شده‌اند ! دلم تپش‌دارد پوست بدنم میسوزد ! نمیتوانم بایستم ! کمان ازدستم‌میسرد ! دراین جنگ جز شگون بد وکشتن خویشان نه‌می بینم ! دولت دنیارا نمی‌ خواهم ! شاهی‌را نه‌می‌جویم ! پیروزی‌را آرزو ندارم ! شاهی‌چه ! خوشی خواب وخیال‌است بلکه بی‌نتیجه میباشد برای آنهائیکه دنیارا دوست‌میدارم وبزرگی واقتداررا می‌خواهم آنها ازشاهی وزندگی دست‌کشیده اینك دراین میدان آماده مرك شده‌اند می بینید پدران نیاکان فرزندان پسر های عمو استادان مادران خواهران وشوهران آنها ونبیرها ودامادها وسایر خویشان اینك تن‌به‌مرك داده‌ایستاده‌اند ومن باید .برای اقتدار چند روزهٔ دنیا اینهارا بکشم یا کشته شوم برای چه؟ برای شاهی ؟ خیر چنین نخواهم کرد زیرا که اگر بکنم بس ازانها یکزندگانی خوش نخواهم‌داشت اگرچه انها ازشدت

حسد وحرص کشتن مارا گناهی تصور نمیکنند ولی چرا ما باید از
چنین گناه رو گردان نشویم شما میدانید که بربادی یك خانواده
چه خرابیها دران خانواده تولید میکند هرگاه مردها کشته بشوند
طبعاً زنان بداخلاق وفاسد میگردند وازبداخلاقی زنان نژاد آینده
نیز فاسد میشود ومسئول تمام این خرابی‌هاسبب بربادي خانواده‌است
وچنین اشخاص بدون شك باید به‌جهنم بروند افسوس که‌ما مرتکب
چنین گناه عظیم میشویم وازشدت آزکه‌به‌شاهی داریم کوشش‌مینمائیم
خویشان عزیزمان‌را تلف سازیم نه‌من چنین گناهی نخواهم کرد بلکه
که اگر فرزندان دهری‌تراشتر خنجر بکف به‌قصد کشتن من
بیایند من اسلحه‌را ازخود دورنموده خواهم گذاشت که‌مرا بکشند
این نوع کشته شدن بهتراست تامن آنها را بکشم ومسئول خرابی
نژاد آینده بشوم .

چنین سخن‌های پرازناامیدی وپست همتی‌را ارجن در میدان
جنك به کرشنا گفته وازشدت اندوه خویش‌را بر نشیمنش انداخته
وتیر وکمان‌را یکطرف نهاده خاموش شد وبه‌این صورت مکالمه
اول ازبهگوت گیتا به‌یاس وحیرت ارجن ختم میشود ومیتوان‌تصور
کرد که نفس انسانی نیز درمیدان رزم زیست دنیوی میان دوقشون
یعنی‌دونوع خواهش‌های‌ایزدی واهریمنی ایستاده وهردورا ازخویش
میداند وانوقت متحیرمیشود که کدام را فانی‌سازدو کدام‌را درخود بگذارد
وهرگاه قوه تمیز جواب داد وعقل عاجز شد وبه‌صداقت صمیمانه

روبه‌عقل کل آورد وبه‌او ملتجی گشت نجات می‌یابد . دراین مکالمه کرشنا عقل کل وارجن شخص انسان‌است وهرگاه عقل او ازدانستن حقیقت عاجز شد ومتحیر ماند عقل کل که کرشنا باشد لب‌را به‌سخن باز نمود وتعلیمی به‌او آموخت که قلب مرده‌رازنده میکند واضطراب باطنی‌را به‌سکون می‌آرد لب‌تعلیمش این‌است که :

(۱) جوینده حقیقت عوض اینکه زهد اختیار بکند وازدنیا بگریزد دنیـارا مطیع خود نماید ودرصورتی که جسم وحواس او باکمال جدیت به‌ادای وظایف جسمانی که دربهره آنها معین شده‌اند مشغول باشند باطن او درکمال سکون واطمینان پاینده بماند .

(۲) لازم نیست که جوینده حقیقت خلوت وانزوا اختیار بکند وزندگی دنیا را برای خود یك مصیبتی تصور بکند بلکه درعین اجرای امور دنیا به یك زندگی پاك دلش خرسند باشد .

(۳) اینکه مانع ازچنین زندگی چیزی ازبیرون نیست بلکه از اندرون‌است .

(٤) اینکه اعمال دنیارا وظایفی تصور بکند که به‌ادای آنها مامور شده ولهذا غرض‌ذاتی‌رادرآن وظایف شریك نکند .

(٥) تمام مصائب وخرابی دنیا ازآمیزش وظایف دنیوی‌است که‌به‌نفس انسان ربطی ندارند وانسان تصور میکند که ازاو وخود او می باشند .

کرشنا درمیدان کورکشتر برارجن ثابت کرد که‌یك سرباز

درمیدان جنك باید سربازی بکند واز آنجائیکه ماموراست مسئول نیست درصورتی که آنچه میکند ازخود نداند بلکه فرمان دیگری دانسته اجرا نماید ودرمیدان جنك وظیفه سرباز بذیرفتن فرمان سرداران است اگر بجا نیاورد خطا کرده خوبی وبدی آن بای فرمانده می باشد واگر به این صورت انسان فقط رضایت و اطاعت ایزدی که فرمانده حقیقی است بجا آورده ودر کردارخویش غرض شخصی را نیامیخته وازخود ندانسته بجا آرد درنظر او دوست ودشمن مساوی خواهند شد وبدی وخوبی یکسان خواهند گشت.

مکالمه دوم

فلسفه سنکهیا

من جمله ازهشت مذاهب یاطرق فلسفه که درهند تشکیل شده اند وهرطریقی باز به چندین بهره منقسم شده یکی فلسفه سنکهیا می باشد که دربهگوت گیتا مختصری ازان ومختصری ازفلسفه یوك وغیره نیز ذکر کرده وازاین که ظاهراً مختلف بنظر می آیند یك نتیجه ئی که یگانه می باشد ودراو تمام اختلاف ها دور می شوند درآورده است مکالمه اول به یأس وحیرت ختم شده بود کرشنا به شفقت ولطف وهمدردی برارجن نظرانداخته تبسم نمود وفرمود که ای ارجن برای اشخاصیکه اظهار همدردی می نمائی محتاج همدردی شما نمی باشند ودلایلی که برای ترك جنك بیان نمودی ظاهراً سخن های حکیمانه وبی غرض می باشند وبرازخوبی وپاکی بنظر میرسند ولی

سخن‌هائی هستند که ظاهراً خوب و باطناً حقیقت ندارند وان بهرهٔئی
که‌ازحقیقت‌دور ولی‌خوب‌وداکش‌است درنظرشخصی که درروحانیت
ناقص‌است نمایان شده وانچه حقیقت دارد از بصیرت چنین اشخاص
ناپدیداست دانشمندان نه‌برای انچه ازکف رفت وازدنیا درگذشت
اندوهکین‌می‌شوند ونه‌غم انچه دردست دارند میخورند مرك وزیست
برای آنها یکسان می‌باشند مرد دلیر از پریشانی‌های زندگی ودرد
مرك هراسان نمی‌شود ودر کشمکش دنیا که یك میدان رزم‌است
ودر آن خواهشهای ضد یکدیگر صف کشیده‌اند مردانه درمی‌آید
ورستمانه مصمم‌جنك می‌شود آنهائیکه تو می‌بینی‌برای جنك‌آمده‌اند
واز کشتن آنها پریشان شده‌ئی زمانی نبود که‌نبودند وزمانی‌نخواهد
شد که نباشندچنانکه نفس انسانی درکالبد خاکی روزهای کودکی
وجوانی وپیری را میگذراند وتجربه میکند همچنان روزی می‌رسد
که به‌یك قالب برزخی دیگرانتقال میکند ودران بازیك‌زندگانی تازه
می‌کند هرجسمی یك وظیفه وخصوصیتی دارد که نفس درآن باید
بجا آرد اشخاصیکه ازرموز اندرونی آگاه شده‌اند این سخنان مرا
فهمیده به‌انقلاب روزگار که می‌آیند و میگذرند اعتنا نمیکنند ودر
نظر آنها زندگی ومرك هیچ گونه اهمیتی ندارند بلکه درحالت
مختلف می‌باشند که ازیك حقیقت بروز کرده‌اند ودرزمانی که نفس
این کالبد خاکی‌است حواس انسانی اورا از سرما وگرما وخوشی
ورنج آگاه میسازند واین آگاهی مانند امواج آب حرکتی کرده

فرو می‌نشیند مرد دانا هردو نوع اخباررا با کمال سکون واطمینان می‌شنود ومتحمل میشود

ای ارجن ! یقین بدان فقط کسیکه به‌عمق مطالب فوق‌رسیده از آلام دنیا متاذی نمیشود درخوشی ورنج ثابت‌قدم‌است. وهمه اشیاء مکروه وغیر مکروه درنظر او مساوی هستند. وچنین شخص‌را من می‌توانم بگویم که درشاهراه روشن قدم زن‌است زندگی دنیا سایهٔ از حقیقت‌است که بسبب مغالطه روح‌چون سراب یك‌چیز حقیقی به‌نظر می‌آیددرصورتیکه حقیقت‌ندارد وآنچه حقیقت‌است ظاهراً (درشکل مرك) فانی به‌نظر می‌آید ولی فانی نیست کسانیکه دانا می‌باشند پی حقیقت میروند وبه‌حقیقت عارف گشته اشیاء رادرك می‌نمایند .

ای ارجن بدان روحی که‌برتمام اشیا محیط‌است وهمه‌چیزهارا فرا گرفته هرگز فانی نمیشود وهرچند کوشش کسی نمی‌تواند در نابودساختن انکه نابود شدنی نیست کامیاب‌شود این‌کالبدهای خاکی روح‌را مانند قالبی می‌باشند وپایدارنیستند وحقیقت انسان‌قالب نیست وقالب انسان مانند دیگر اجسام رشد میکند وفانی می‌گردد برای روح یك چیز مستعاراست و بحسب ترکیبش دوام می‌کند وپس ازان متلاشی می‌شود پس آنچه باید متلاشی بشود بگذارکه بشود واین اصول مرا بپذیرفته برای رزم خودرا آماده کن ویقین بدان که روح انسان نه‌دردنیا زاده ونه‌ازدنیا می‌میرد زاد ومرك ندارد پاینده وهمیشه جاویداست کسی که گمان میکند کشنده کسی‌است ومی

ترسد کشته می‌شود هردو برغلط می باشند نه هیچ کس روح کسی را
نه میتواند بکشد ونه‌خودش ممکن‌است کشته بشود هیچ نوع اسلحه
برروح کارگر نیست آتش اورا نمی‌سوزاند آب‌تر نمی کند هوا
خشك نه می سازد پاینده لطیف وسیع است ومانند لباسی که چون
کهنه بشود انسان ازخود دور میسازدکالبد خاکی نیز هرگاه قابل
استعمال‌نیست‌روح‌ازخوددور می‌سازد وروح درحقیقت یك‌حقیقتی‌است
که نمی‌توان اورا تصور کرد وچگونگی او را تعریف نمود پس
ای‌ارجن چرا مانند کودکها خودرا محزون کرده‌ئی گرفتیم عقیده
تو این‌است که هرزنده‌ئی باید بمیرد ومرك وزندگی حقیقت‌دارند
وروحی که دردنیا زندگی یافته مرك هم‌دارد باوجود ان اندوه تو
بی‌نتیجه‌است زیرا آنچه باید فانی بشود چرا برفنای ان محزون می
شوی کسانیکه حقیقت اشیاء را درك نمی کنند وقوه فهم‌اینکه از کجا
آمده‌اند وبه کجاخواهند رفت ندارندوتنها زندگی کنونی وخصوصیات
آن‌رامی‌بینند وازروی ان حکم‌می کنند این‌نوع اشخاص براتقلابهای
روزگار پریشان می شوند ووحشت میگیرند و برای این وآن
محزون می‌شوند .

بعضی عقیده دارند که روح یك چیز شگفتی است وبرخی
برعکس اصلاازوجود روح انکار دارند ولی حقیقت این‌است کهانچه
درخصوص‌آن گفته شود وانچه‌حکما فکر کرده‌اند وبه‌مردم گفته‌اند
هیچ کسی دراین زندگی‌مادی نمی‌تواند آن‌را حس‌نماید و کشف

کند عبارت مختصر تعریف روح این است که روح چیزی است
که ازهیچگونه آزار متاذی می‌شود مجروح نمی گردد مرگ ندارد
نه کسی را می کشد ونه خود کشته می‌شود واگر حقیقت روح راچنین
ازمن پذیرفتی دیگر لازم نیست که خودرا برای اشخاصیکه واجب
القتل می باشند محزون بکنی بلکه بجای اینکه ترك جنك نمائی ومقصود
ازان رحم ومروت و ایثار نفس باشد یك قصد عالی‌تررا اختیار کنی
که از آن اداء وظیفه است ای ارجن ! امروز دراین میدان جنك
بصورت سرباز حاضر شده‌ئی ووظیفه سرباز این است که صدمات
جنك را به انتهای قوه بشر متحمل بشود وظیفه سرباز سربازی است
وجزای سربازی حصول بهشت برین است وبهشت سربازی موقعی است
که خداوند متعال برای سربازی بداو عطامیفرماید که دریك جنك
حقانی ومنصفانه شریك می شود واکنون آن موقع تورا حاصل شده
وترا برسر وظیفه آورده اند عوض شکر کفر ان نعمت می کنی
ودرحقیقت گنه‌کار خواهی شد که ازمیدان جنك رو گردان شوی
وبرای شخصی مانند تو مرك بهتر از گریز ازجنك است سرداران
جنك نخواهند گفت که بسبب رحم ومروت وانسانیت ازجنك پرهیز
نمودی بلکه یقین خواهند نمود که ترس تورا بچنین قصد وادار
کرده ودرانظار کسانیکه امروز شجاع بزرك ومحترم می باشی وبرتو
افتخار می کنند که چنین مبارزی درمیان شان موجوداست درآینده
ازنام تو متنفر شده راضی نخواهند شد که مردم تورا به آنها نسبت

ندهند بلکه دشمنانت هم از این فعل تو ممنون نخواهند شد وخواهند گفت که عجب مرد بزدل وپست همتی بوده وبرتو خنده خواهند کرد و مسخره خواهند نمود ولی هرگاه در جنك شریك شده کشته شوی وظیفه‌اترا ادا نموده وجزای آن بهشت خواهی یافت واگر زنده ماندی وپیروز گشتی آن پیروزی برتو گوارا خواهد بود پس ای شهزاده پاندو برخیز وپست همترا از خود دور نموده بادشمنان حق جنك کن ودربند صرر ونفع ودرد وخوشی وپیروزی وشکست مباش وظیفه تو فقط ادای وظیفه‌است چون وچرا در آن نباید باشد وباید بخوبی ادابشود این‌است فلسفه سنکهیا که‌لب آن‌را بتو گفتم که روح یك حقیقت جداگانه فانی‌نشدنی‌است وماده یاجسم یك اصل جداگانه تغییر پذیراست) اکنون فلسفه یوك‌را بشنو که اگر به‌آن عارف گردی وبجاآوردی زنجیر اعمال‌را ازخود دور خواهی ساخت وازقیود اعمال دنیا رهائی‌خواهی یافت

فلسفه یوك برای جوینده حقیقت واضح وآسان‌است وکننده آن بدون اینکه مرتکب گناهی بشود نتیجه آن را حاصل می کند واندك معرفت وعمل به‌این فلسفه انسان‌را ازخطرهای بزرك نجات می دهد دراین فلسفه تنها یك نکته‌را باید مدنظر داشت‌وان‌تمرکز حواس دریك نقطه معین‌است .

اکثر مردم نظرشان فقط بظاهر عبارت کتب مقدس‌است می خوانند واگرچه‌نمی‌فهمند مسرور می‌شوند به گمان اینکه‌فهمیده‌اند

بلکه بعضی تصور می‌کنند چیزی دیگر نیست مگر آنچه که آنها درک کرده‌اند آمال چنین اشخاص در دنیا خود غرضانه و در آخرت حصول یک بهشتی است که از چیزهائیکه پسندیده آنهاست پر و حصول آن به خواندن عبارت‌های رنگین و بجا آوردن رسوم می‌باشد و گمان می‌کنند کسی که رسوم من درآورده را بجا نیاورد جای او جهنم می‌باشد چنین اشخاص موهوم پرست می‌شوند و حسیات روحانی را ندارند و نمی‌توانند به یک نقطه تصور خویش را تمرکز بدهند.

مقصود کتب مقدس و تعلیم روحانی این است که انسان با فکر را تربیت بکند که از صفات «تمس Tamas» یا جمودت و جهل تاریکی و «رجس Rajas» یعنی جدیت در امور دنیا و انهماک در تحصیل جاه و جلال نجات داده به صفت «ست Sat» یا میل به پاکی و نیکی رهنمائی کنند یا به مقامی بالاتر از آن برسانند ولی ای ارجن من می گویم که تو از همه آرزوهای مذکور آزاد باش بلکه از هر چیزیکه در آن دوئی می باشد و انقلاب پذیر است و خواهشی که در آن تحصیل یک مطلوب مدنظر است دوری کن.

کتب مقدس را یک دریاچه‌ئی تصور نما که هر کس می تواند آب از آن بردارد و بهره از دانش بیابد ولی به اندازه ظرفش تحصیل می کند یعنی از حوض آن به اندازه فهم خود بهره‌مند میشود

مقصود من از بیوگ آن عملی است که در آن خواهش نتیجه یا اجر نیست و هر کس یک کار نیک نمود نباید منتظر یک اجر باشد

وهرگاه منتظر اجر نباشد بی‌عمل هم‌نماند بلکه عمل بکند محض اینکه وظیفه‌اش می باشد توضیح این مقصود اینکه مرد باید خودرا چون سربازی تصور بکند که درمیدان جنك بفرمان سردار لشکر حرکت می کند سردار آنچه فرمان می‌دهند بجا می‌آورد همت او اجرای فرمان سرداراست وبیشتر ازآن خودرا مسئول نمی‌داند وکاری به‌نتیجه عمل ندارد عمل او هرنوع باشد خواه مخالف یاموافق طبیعت ومیلان می کند محض اینکه باید بکند هم چنین درادای وظایف روحانی فرمان ایزدی‌را پیش نظرداشته عمل کند واعتنا وعلاقه‌ئی به‌نتیجه آن نه‌نماید از کردار نیك تصور ونیت نیك بهتراست زیرا که‌تانیت نیك نباشد کردار نیزنیك نمی‌شود پس ای ارجن به‌تصوراتی که حقانی ونیك میباشند پناهنده شده کردار خویش‌را نیکونما اگر زندگی برجدیت درامور دنیا منحصر بشوددرانجام خستگی وپریشانی می‌آورد وچنین اشخاص اززندگی گله‌مند می‌شوند پس‌تصور باطن فضیلت دارد بجهت اینکه به‌جای پریشانی وآز امن وسکون می آورد کسیکه این‌رمز بولك‌رادانست ازمراتب‌خوبی وبدی گذشته به‌یك مرتبه عالی‌تر صعودمی کند پس کوشش کن که‌چنین دانش‌را حاصل نمائی که برای سیردرمراحل زندکانی دلیل‌است کسانیکه به‌این مقام عالی رسیده‌اند ثمر عمل نیك‌را طالب نمی شوند بلکه چنین خیالی درذهن‌شان‌پیدا نمی‌شود به‌راستی‌میگویم که چنین‌اشخاص درشاهراهی قدم می زنند که بر کرداز خود انسان مسلط می‌شود وزنجیرهای

عمل‌را که دور آنها پیچیده بودند ازهم گسسته رحمت ایزدی را مشاهده می‌کنند .

وهرگاه ازحدود مغالطه‌وموهومات گذشتی ازرسوم‌ظاهری‌مذهب ونزاع طریقت ومزخرفات دیگر نیزآسوده میشوی بلکه ازنوشته‌های مذهبی ونوشته‌های اشخاصیکه چیزی نوشته‌اند وخودشان نفهمیده‌اند آزاد خواهی شد وعوض آن توجه خودرا بسوی اندرون وذات حقیقی خود متوجه خواهی کردو به آن وسیله توازن وموافقت به اراده‌آن ذوات یگانه حاصل خواهی نمود که سرچشمه اسرار است .

ارجن پرسید آن کسی که به‌ذات خویش بینا شده ورمز زندگی‌را نیک‌دانسته حرکات وسکنات ونشست وبرخواست اوچگونه می شود ؟ وچگونه باید اورا شناخت ؟ کرشنا فرمود هرگاه انسان ازرنجیر خواهشها نجات یافت ودرباطن به‌ذات خود اطمینان‌حاصل نمود چنان شخصی دارای حس روحانی میشود وقلب ازشدنی‌های ناگوار پریشان نمی‌شود ونه‌ازاتفاقات فرحت انگیز مسرورمی گردد هردوحالت‌را یکنوع می‌پذیرد غضب‌وترس وپریشانی افکارراچون لباس کهنه وپوسیده از خود دور می‌اندازد چنین شخصی‌را میتوان گفت که‌به‌ذات خویش داناشده زیرا که اتفاقات روزگاربدیاخوب بهرشکل به‌او برسند مضطرب نمی شود شدنی های گوارا وناگوار هردو برای او اجنبی هستند بجهت اینکه او به‌اشیاء علاقه ندارد وحالش چون کاسه پشتی‌است که به میل خود هرگاه لازم بشود سر

ودست وپای خودرا به‌اندرون فرو می کشد جوینده‌حقیقت نیزچنان برنفس خویش مسلط‌است که هروقت خواست ذهن وحواس‌را که برآنها حوادث دنیا نقش می‌بندند به‌سپرروح (نفس مطمئنه) محفوظ ومصون ومستور نماید.

شخصیکه به گمان باطل‌خود دنیارا ترك کرده یعنی هیچ نوع عمل نمیکند واز مشتهیات دور شده وزهد اختیار کرده ولی بر باطن خویش فرمانروا نیست یعنی‌هنوز خواهشی باقی‌دارد برچنین شخص زمانی میرسد که خواهشات نفسانی چون سیلاب روان میشوند عزم اورا متزلزل نموده از استقامت خارج میکنند لهذا بسا اوقات چنین زاهد غرق عصیان میگردد ولی کسی که تصور نیك را اختیار کرد وذات حقیقی خویش‌را شناخت وبرنفس حیوانی‌وخواهشهای نفسانی وحواس ظاهری وباطنی مسلط شد درعزم او هیچ گاه فتوری واقع نمیشود ولی‌او که برباطن‌خود مسلط نیست عنان نفس‌راسست میگیرد ومیگذارد که نفس به‌محسوسات متوجه شده ومشغول گشتند وتدریجاً خیال به‌لذات دنیوی معطوف وپیچیده میشود که یك علاقه شدیدی به‌اینها بهم‌میرساند وازآن علاقه‌خواهشهای نفسانی‌وازخواهش نفسانی اقسام شهوت بروز میکننـند واز شهوت جهل و حماقت پدید شده ذهن‌را مشوش میکنند وازپریشانی ذهن قوه ممیزه وادراك‌را معطل وازتعطیل قوه ممیزه انسان ازدائره دانش بیرون می‌شود ولی کسی که ازوابستگی به‌دنیا آزاد شده وبه‌مشتهیات ومحسوسات علاقه ندارد

وبه‌ذات حقیقیِ عشق پیدا نموده وازاو قوت یافته امن وسکون دارد
ودرآن حالت اطمینان ازدانائی هم بالاتر رفته وازهمه‌زحمات وآلام
دنیوی فارغ گشته وازآنجائیکه دلش ازعناصریکه سبب پریشانی و
اضطراب او میشدند آزاداست برای فراگرفتن وپذیرفتن دانش
حقیقی آماده شده ودرآن صورت به حقیقت هرچیزی بینا می شود
وتا شخص چنین سکون درخود پیدا نکرد حقیقت علم یاعلم‌حقیقی‌را
نمی یابد زیرا که بدون امنیت خاطر حواس جمع نمیشوند وبدون
خاطر جمع تحصیل علم میسر نمیگردد وهرگاه امن وسکون نباشد
به‌جای آن طوفان خواهشها رو می‌آورد وعقل‌را مانند طوفانی
که دردریا رو میگیرد و کشتی‌را سراسر ازآب پرمیسازد ازفیض
حقیقی محروم میسازد پس ای‌ارجن فقط اشخاصی که حواس خودرا
ازمحسوسات برسپر معرفت به‌ذات خود محفوظ‌میسازند میتوان گفت
دانا میباشند ودرنظر آنهـا اشیائیکه نزد عامه مردم بسیار عزیز و
مرغوب واقع‌میشوند مجهول وشایسته اعتنا وتوجه‌نیستند وآن چیزیکه
برای سایرین ناپدید ودر تاریکی‌است مانند آفتاب همه روز واضح
وروشن‌است یعنی موهومات دنیا که درنظر خلق به شکل حقیقت
جلوه گر شده‌اند درنظر جوینده حقیقت بیهوده می‌باشند وآنچه‌عوام
نمیدانند و گمان میکنند که وجودندارد ودردیده بصیرت اوحقیقت
دارد وپیداست واین‌است امتیاز میان نظریه مردم و مانند دریائیکه
درآن آب همه رودها می‌ریزد روی آن انقلاب گوناگون‌ازامواج

پدید میشوند ولی تهان ساکن واثر پذیر نیست و به یك حال دوام دارد دل جوینده حق نیز ظاهرش بهدف خواهشها وشهوات وتمایل باشیاء دنیوی است ولی باطن او ساکن وپر از امن واطمینان است وازهیچ نوع بد یاخوب متأثر نمیگردد برعکس او که دردام آز وشهوت گرفتار شده سکون ندارد وهمه وقت بازیچهٔ خواهشهای نفسانی میشود واو که خواهشهارا طلاق گفته وشهوت نفس را از ذهن دور نموده واز آن منزه شده راست به منزل امن وسکون رهسپاراست واو که ازتکبر وعجب وخود غرضی رو گردان شده و پشت نموده درشاهراه هدایت قدم زدن است ویقیناً بهمنزل مقصود میرسد واین است حالت جوینده حق که درتصور نیك مستغرق ومنهمك شده وبهذات حقیقی خویش پیوسته مکان رحمت و برکت را می یابد واین است حس روحانی وهرکسی که این بخشش ایزدی را یافت درپریشانی موهوم دنیا گرفتار نمیشود وهرگاه یکمرتبه آزادی حقیقی یافت تا هنگام مرك ازدست نمی دهد وپس ازمرك درآغوش پدر حقیقی جا میگیرد .

مکالمه سیوم

- درفلسفه عمل -

ارجن گفت ای کرشنا ازیکطرف اصرارمیفرمائی که انسان باید متحرك باشد یعنی پیوسته عامل عمل نیك بشود وازطرف دیگر تعریف تصور ومعرفت نموده آنرا برعمل نیك ترجیح میدهد اگر

معرفت بهتر ازعمل است پس چرا مرا به‌عمل تشویق مینمائی و به‌جنك تحریص میکنی فرمایشات دومعنی ومشکوك تو ذهن مرا پریشان میکنند ودروظیفه‌ام متحیر میشوم پس واضح فرما که‌عمل یاعلم کدام یك برای حصول نجات بهتر است کرشنا فرمودکه پیش ازاین بیان نمودم که منزل مقصود دوطریق دارد یکی به علم وتصور ودوم به‌عمل نیك وهریك ازاین دوراه رهرولن مخصوص دارند وروندهٔ هرراهی تعریف ازراه خویش میکند و آن‌را حقانی میداند ولی من میگویم چون کسی ازبلندی این دو راه‌را به‌بیند هردورادراصل یك راه خواهد دید ومیان هردو امتیازی نخواهد گذاشت.

کسی که گمان دارد اززهدودوری ازاشیاء دنیا وترك‌عمل نجات خواهد یافت وازبدی منزه خواهدشد چنین کسی‌خودرا فریب داده وازاین‌گونه ریاضت وعبادت که زهد از همه اشیاء دنیا باشد نجات نخواهد یافت زیرا که دردنیا حالتی که برآن اسم بی‌عملی بتوان گذاشت وجود ندارد وهمه اشیاء ازجاندار وبیجان درکائنات بدون‌انقطاع درحرکت یعنی بجاآوردن عمل میباشند وازاین قانون عمومی هیچ ذرهٔ ممکن نیست خارج بشود و آنی بی‌عمل بماند چونکه قانون طبیعت آنهارا به‌حرکت و امیدارد واجسام عادی وحواس‌را مجبورمیکند که‌به یك‌کاری پیوسته مشغول‌باشند اگرچه این کاررا کسی بیکاری بگوید ولی باز هم کاراست واگر کسی بخواهد دقیقهٔ بدن یا ذهن خویش را از عمل باز دارد این از

اختیار او خارج است زیرا که بر خلاف آرزوی او یك قوهٔ غائب آنها را متصل مشغول میسازد و جلوگیری از آن قوهٔ غائب ابداً برای هیچکس میسر نیست.

مکرر میگویم کسی که دست و پا و اعضای ظاهر بدن را معطل گذاشت تصور میکند که از دنیا دوری نموده و حال آنکه بر نفس خویش مسلط نیست و ذهن او به محسوسات و مشتهیات مشغول میباشد چنین شخصی خویش را فریب داده و ریاکار است ولی کسی که نفس خویش را در بجا آوردن اعمال نیك هدایت مینماید و فرمان میدهد و بدون علاقه به نتیجه یا جزا امور دنیا را بجامی آورد به راستی میگویم که چنین شخص داناست و سزاوار نجات است.

وظیفه‌ئی که تو را در این زندگانی سپرده‌اند بدون چون و چرا و خواهش اجر بجا آر و آن کار نیك که آسان‌تر و زودتر میتوانی بجا آری فورا بجا آورده و به اندازه قدرت و استطاعت در خوبی آن کوشش نموده به انجام برسان البته هر کوشش یك نتیجـه دارد و آنچه به خوبی آغاز شده به خوبی انجام خواهد یافت و یقینـا عمل به بی‌عملی که زهد مینامند ترجیح دارد زیرا که از حرکت و کار بدن و ذهن و قلب قوت می یابند و انسان به یك زندگانی صحیح و طولانی بهره‌مند میشود و به خیر دنیا و عقبی میرسد و برعکس از بی‌عملی ذهن و جسم هردو علیل و ضعیف شده و به یك زندگانی نامردانه انسان مبتلا میشود که پر از بی‌شرمی است.

انسان در دنیا از اعمالیکه در آن قصد گرفتن یك نتیجه یا نفع

بەذات خویش باشد یا بەزنجیر میشود ووابستـگی بەاشیاء پیدا میکند ودرتحصیل آنها زحمت‌ها میکشد وبەخویش اذیت میدهد دربعضی اوقات بەشکل دنیادار وگاهی بەلباس تارك‌الدنیا گرفتاراست تااینکه ازآن جهل وغفلت متنبه شده نجات می‌یابد ولی تو ای‌ارجن ازاین جهل منزه باش ووظایفی کە باید بجا آوری وخداوند وظیفه بەبجا آوردن انها فرمان داده وزندگانی دنیا بجا آوردن آنها وابستەاست بدون وابستگی یعنی تصور کە آن‌کار ازشخص تو میباشد بجاآر عمل باید وظیفەباشد ومحض ادای‌وظیفه وفرمانبرداری بەذات حقیقی بجا آورده شود ودرآن هیچ خیال دیگررا نبـاید شریك کرد ای‌ارجن پیش ازآفرینش وپس ازآفرینش آنچه آفریننده بەآفریده فرمان داده درکتب مقدس بیان‌شده البته خاطرت هست ومن‌تکرار میکنم کە خالق مخلوق‌را بەدوچیز امر فرموده اولا پرستش ودوم ایثار نفس یاقربانی ولهذا میگویم کەاولاآن‌سرچشمەهمەاشیاء وذهنده همه خواهش هارا فراموش مکن و فرشتکان (قوای فطرت) را دوست‌دار تافرشتگان نیز ترا دوست دارند وازاو بخواه تابیابی و کسی کە ازقوای طبیعت انواع واقسام نعمت تحصیل میکنـد اگر درمقابل‌آن اعتراف بەآن‌احسان‌نکنند وممنون نباشد چون دزدی‌است کە مالی‌را ازشخصی می‌دزدد وعوض آن نمیدهد .

خوراك سبب زندگی مخلوق‌است وخوراك از باران حاصل میشود کەزمین مرده را زنده وسبز میسازد واز آن انواع میوه و

حبوبات پیدا میشوند وباران‌رافرشتگان که قوای طبیعت‌میباشند در استجابت طلب وخواهش مخلوق برزمین فرو میفرستند و آرزوی خواهش‌های انسان بصورت اعمال ظاهر میشوند وهمه اعمال در حقیقت از جانب آن یگانه وزنده‌ایست که همه را احاطه کرده پس کسیکه دردایره عمل زندگی میکند ومیخواهد ازعمل دور باشد و اجتناب بکند وباوجودیکه بالطبیعه ثمر عمل را دراین دنیای عمل می‌یابد اگر ازکاری که به‌او واگذار شده سربدزدد وبخواهد زندگی خودرا به بیکاری و بی‌عاری که زهد مینامد بگذراند کمال درجه بی‌شرمی نموده .

کسیکه ازهردورۀ چرخ زمان بلکه ازهروقتیکه زندگی‌خودسودی‌یافته گمان‌میکند که‌نجات دربیکاری‌است به‌راستی میگویم که‌درادای‌وظیفه‌خود کوتاهی نموده ودزدکاراست زیراکه بهره‌مند میشود وعوض آن‌را نمیدهدولی دانا کسی‌است که‌وظیفه خویش‌رادربهترین صورتی که‌برای او میسراست بجا آورده وبه نتیجه آن وابستگی ندارد وتمام قوای خدا داده‌را در دانستن حقیقت خویش جمع و خرج میکند چنین شخص به‌آنچه پیش واقع شده وبه آنچه پس وقوع خواهد یافت اعتنائی ندارد به‌هیچ مخلوقی تکیه نمیکند وبرای پایندگی هستی خود به‌هیچ ذی‌وجودی پناه نمی‌برد همه‌جا میرودو با همه کس می آمیزد و بدستورالعمل وظیفه رفتار مینماید اعتمادش به‌علم وعام او بزیانک ذاتی تمی کز دارد که پاینده‌هست وهمان ذات یگانه امیدوار

وباو پناهنده میشود .

پس اعمالیکه به‌نیت وظیفه بجاآورده شوند وازوابستگی واعتماد به‌مخلوق منزه وخالص باشند مستقیماً به‌آن‌یگانه عالی رهبری مینمایند ای‌ارجن ! میدانی که جنکا وبسیاری از دانشمندان دیگر از عمل به‌کمال رسیدند پس تو نیز بهبودی خلق‌را در نظر داشته عمل نما آنچه یك شخص بزرك میکند برای دیگران دستور العمل می شود واصولی که او میگذارد ازروی آن دیگران عمل میکنند ای‌ارجن پس دراین‌عالم‌بلکه‌درسه‌عالم دیگرچیزی‌نیست که‌محتاج آن‌باشم‌وچیزی‌نیست که‌نیافته‌ام‌وهی‌خواهم که‌بیابم‌باوجود این‌بیکارنیستم بلکه‌پیوسته درحرکت میباشم وهیچ گاه شغل من گسیخته نمیشود زیراکه اگر من پیوسته درکار نباشم زیردستان من به‌من پیروی نموده تن به‌بیکاری‌خواهند داد وسستی درآنها پیدا شده سبب بربادی میشود اگر من (که دهنده زندگی میباشم) ازحرکت باز مانم این‌کائنات نابود خواهد شد بدان ای‌ارجن چنانکه نادان به‌امید شهرت واجرکارهای ستوده میکند دانا به‌قصد موافقت واطاعت به‌قوانین الهی وهمراهی درامریکه درآن همه موجودات شریك میباشند مینماید ولی دانا نباید ذهن نادانی‌راکه به‌عمل خویش وابستگی دارد مشوش نماید وازاو بیش ازفهم او توقع کند بلکه برای تو ومانند تو که از دانش بهره‌مند شده‌اند سزاواراست که به اراده من تسلیم‌شده ورضایت مرا خواسته خالی ازغرض اعمال ستوده‌را چنان بجا آورند که در نگاه نادان

دلکش بشوند وآنهارا گرویده سازند وبه تقلید شما آنها نیزخوب بشوند دانا میداند که‌حرکات حواس وذهن‌وجسم به‌علت صنعت‌مادی ظاهر میشوند وچونکه او ازآنها نیست به‌آنها وابستگی ندارد ولی نادان‌خودرا فریب داده‌کاری که‌میکند میگوید من کرده‌ام وخویش‌را می‌ستاید وتمجید مینماید که فلان‌کار بزرك ازمن بروز نموده ولی دانا اعمال‌خویش‌را به‌او واگذار مینماید .

ای‌ارجن ! به این اصولیکه ترا آموخته ام ایمان آورده و مسئولیت اعمال خودرا به کسیکه مسبب اصلی است سپرده آماده رزم بشو وذهنت‌را از اغراض شخصی وخود ستائی و حیرت آزادنموده ودران نقطه یگانه تمرکز داده درادای وظیفه کوتاهی مکن‌کسی که به ایمان خالص واعتماد تام به تعلیم من ایمان آورده پیوسته بدون انقطاع رفتار میکند ازمسئولیت‌اعمال خویش آزاداست وکسی که تعلیم مرا انکار نمود و نخواست حقیقت کارراو ندانسته عمل کرد به بدبختی وجهل وبند موهومات گرفتار گشته اطمینـان وامنیت قلب‌را حاصل نخواهد کرد .

این‌نیز بدان که شخص داناباوجود دانشی که‌دارد مجبوراست که آنچه موافق طبیعت اوست .اختیار کند یعنی آنچه به فهم او میرسد وبراو ثابت میشود برآن عمل‌نماید وآنچه‌را که ضد طبیعت او باشد ونفهمد ازآن امتناع ورزد ولی بهر طریقه‌ئی که پیروی میکند این نکته‌را فراموش مکن کسیکه دراندرون خودنفرت یاا لفت

دوستی یادشمنی به‌محسوسات دارد این صفات ضد همدیگر اورا از شاهراه نجات برمیگردانند وازاین‌رو دانارا شایسته‌است که ازنفوذ هردو بیرون شود.

ودرانجام ای‌ارجن فراموش مکن که‌برای مرد بهتراین‌است که وظیفه خویش‌را بجا آرد اگرچه‌آن وظیفه حقیر باشد تااینکه وظیفه خویش‌را کنار گذاشته به‌وظیفه دیگران به‌پردازد برای اینکه آنها عالیتر وباشرف‌تر میباشند زیراکه هرشخصی کار خویش‌رانیك میداند وبهتر بجا می‌آرد ولی وظیفه دیگری‌را محض تقلید ونمایش چون بجا می‌آرد ممکن‌نیست که‌مانند وظیفه‌خود دربهترین‌صورتی ادا بکند (اینك وظیفه تو رزم با دشمنان‌است وآن بهتراست تااینکه وظیفه تارك‌الدنیارا اختیار کنی) .

آنچه‌راکه انسان توانست کرده وهرگاه آنرا به‌اتمام وکمال رسانید کاری اعلاتر وبهتر طبعاً به‌او خواهدرسید ارجن عرض‌کرد که ای کرشنا بنظرم چنین میرسد که یك قوه‌ایست ازخارج که انسان‌را برضد وجدان وروح مطمئنه او به‌افعال بداغوا میکندیاگویا یك قوه‌ئی دردل پنهان‌است که ازنمودن کار نیك مانع میشود آن قوه چیست ؟ کرشنا فرمود آن قوه جوهر خواهشات نفسانی‌است که انسان تدریجاً جمع‌کرده وپس از آنکه جمع شده بردل او محیط شده‌اند وآن‌را آلوده نموده‌اند وبدترین دشمن انسان میباشند وچنانکه شعله آتش ازدودکثیف وبنظر سیاه‌مینماید وآئینه ازگرد

وخاك تیره میگردد و بهمین روش ازخواهشات فهم ووجدان انسان
معطل وپریشان میگردد واگر انسان گذاشت که آتش خواهشات بهمیل
خود مشتعل بشود یکوقتی شعله چنان بلند میشود که فرو کردنش
مشکل است حواس وذهن وادراك انسان هدف ومرکز خواهشات
میشوند که بتوسط آنها عقل ووجدان انسان را مشوش میکنند پس
نخستین وظیفه انسان مغلوب نمودن این دشمنان خانگی است وبرای
مغلوب نمودن آنها اولا باید ازتأثیرات حواس ظاهروباطن اندرون را
مصون نمود وهرگاه برآنها مسلط شد چنانکه آنها بهکار نفس مطمئنة
رسیده ونفس مطمئنة ازآنها متأثرنشود بتدریج مغلوب ودرانجام فانی
میگردند اگر چه اثر حواس قوی است ولی قوه ادراك ازآنها قوی تر
وازادراك عقل قوی تر است وازعقل بالاتر اوست لهذا اورا ازهمه اعلاتر
وقوی تر دانسته بوسیله او بر نفس که روح حیوانی است حکم نما نفس
مطمئنة همیشه فرمان بهحق میکند و کسیکه بهاو پناهنده شد ونفس
حیوانی را باطاعت اوفانی نمود برخواهشات نیز مسلط میشود واگرچه نفس
حیوانی قوی است وبهآسانی پا بهزنجیر نمیشود ومطیع نمودن او نیز
ناممکن نیست وهرگاه روح براویکمرتبه مسلط گشت وبهفرمان خویش
درآورد دیگر این بنده اوست کههرفرمانی که اومیدهد میپذیرد .

مکالمه چهارم

فلسفه دانش

کرشنا فرمود این فلسفهٔ مقدس را در زمان باستان من
به ویواسون (VivoSvon) ظاهر نمودم وازوی منو (Mjnu) بیاموخت

وازمنوا کشوا کو (Eohvon) تحصیل کرد وبمرور ایام به همه جا
پرا کنده گشت ودرآغاز کار دست نیکان بود پس از آن به دست
نااهل افتاد ودرظاهر وباطن تغییر پیدا نمود وبرنور حقیقت سحاب
تاریك رسوم وموهومات چنان فرا گرفت که اصل نابدید گشت
ونوع بشر ازدانستن حقیقت آن بی بهره شدند اکنون همان حقیقت را
به تو آشکار خواهم نمود زیرا که تو عقیدتمند ودوست صمیمی من
میباشی واشتیاق حقیقی به دانستن آن داری پس این اسرار عالی
وحقیقت جاویدرا بشنو وفرا گیر.

ارجن گفت ای کرشنا! وی واسون دریك زمانی بسیارقدیم تر
ازشما بود پس چگونه میشود که این علم را شما به او آموخته اید
کرشنا فرمود که من وتو چندین مرتبه به دنیا آمدیم ورفتیم هفتصد
وهفتاد قالب دیده ایم ولی من از گذشته خویش آگاهم واز ذهن تو
خارج شده اگرچه نه زاده وهمیشه جاوید برتر از همه موجودات
میباشم وکائنات را زیربال خود درآوردهٔ برآن محیط شده ام باوجود
آن بسبب صنعت مظهریت که درمن است درعالم مادی ظهور میکنم
وهرگاه دردنیا راستی وحقیقت کمتر شده وبدی دروغ دلهای بشررا
فرا میگیرند من ظاهر میشوم وبانوع بشر مانند یك بشری آمیزش
میکنم وبه وسیله تعلیم وپاکی اخلاق بدی وبیدادی را نابود کرده ازنو
دنیارا به نو وشایشتگی وشهریت وحسن اخلاق روشن میسازم چندین
مرتبه به شکل مصلح ظهور کردم ودرآینده نیز خواهم کرد پس

کسیکه مرا دراین لباس مادی شناخته وحقیقت مرا بداند از بدن خارج شده بمادیت برنمیگردد بلکه بسوی من می‌آید واز غضب وترس وشهوت آزاد شده وازمن پر شده وبمن پناهنده گشته واز آتش دانش پاك شده بسیاری بوصال من رسیده‌اند ودرمن زندگی میکنند ای‌ارجن از هرراهی که انسان بسوی من متوجه شود من اورا می‌پذیرم زیرا که همه راه‌ها اگر چه ظاهراً ازهم دیگر جدا هستند ولی درانجام بمن می‌پیوندند وبهر نامی که نامیده شده‌اند برای من تأسیس گشته‌اند .

آنهائیکه بایزدان قربانی می‌دهند وآنهارا می پرستند واز آنها راه نجات می‌جویند چنین اشخاص نیز بی‌اجر نمی مانند نیت خالص وعمل‌صالح راه‌نجات‌را دلیل می‌شوند وکامیابی زاده عمل‌است صفت‌های چهارگانه جامعه ازمن‌است من آفریدگار همه اشیاء هستم ولهذا اصناف مختلف باخصوصیات ووظایف معین ازمن پیداشده‌اند مخترع همه کائنات منم باوجود آن بی‌تغییر وبدون صفت هستم ذات من از تاثیر عمل آزاداست ومن هیچگونه خواهش برای اجر یا نتیجه اعمال ندارم زیرا که آنکه ظاهر شده ازمن حاصل شده وبرمن تفوق ندارد .

به راستی میگویم کسیکه درمن تامل‌کرد ومرا شناخت او نیز ازتأثیر عمل آزاد می‌شود واین نکته‌را دانشمندان ونیاکان ما دانسته زندگی نمودند وازعمل دوری نکردند پس تو نیز چنانکه

نیاکان باستانی تو زندگی کردند زندگی کن .
دانشمندان نیز بعضی اوقات سرگردان می شوند که عمل
کدام است و بی عملی چیست اینک من بتو اسرار را آشکار میکنم
تا آنرا فراگرفته از آلودگی پاک گردی
کسیکه میخواهد حقیقت عمل را فهمد باید باین سه چیز
دانا شود اولا عمل دوم بی عملی سوم عمل باطل و در این سه
تشخیص دادن عمل صحیح سخت است پس کسیکه باین درجه دانا
شده که بی عملی را در حین [illegible] که عمل میکند مشاهده نماید و عمل را
در بی عملی ببیند آن شخص [illegible] و بی عملی را یک دانسته و در
ذات او [illegible] و اگرچه ظاهرا مشغول است
ولی [illegible] آرامش [illegible] میباشد و اعمال چنین شخص
از قید [illegible] آزاد [illegible] آلوده شوند به آتش
دانش [illegible] نتیجه کار ندارد
اگرچه [illegible] مانند اینکه هیچ
[illegible]
هر [illegible] میشود به کمال خویش
[illegible] در راه عمل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نموده شخص آزاد خورسنداست به‌آنچه درروز روزی‌مقسوم‌خودرا یافته وبلندتراست ازاینکه چیزی‌را مکروه‌بدارد یا‌به‌یك چیزی‌راغب بشود ازرشك وحسد پاك وپس ازآنکه یك‌وظیفه‌را به‌جدیت ادانمود کامیابی وناکامیابی‌را به یك حالت می پذیرد وقیود عمل‌را مانند ابرهائیکه درحرارت آفتاب ازهم پراکنده میشوند از خود دور میکند درچنین شخص وابستگی به‌اعمال فانی شده واندرونش توازن یافته ودلش به دانش استوار شده کارهای او قربانـی ما هستند و تحلیل می شوند. هرچه او می کند مانند این‌است که او که‌ابدی‌است می‌کند ولهذا قربانی وآتش قربانی وروشنی که‌به آن‌آتش‌قربانی روشن میشودهمه درآنکه‌جاوید است میروند واوخود نیز درتوجه به جاوید مستغرق شده در اوفانی میشود بعضی از بوگی هابه ایزدان نیاز می‌آرند وبعضی دیگرقوانین مقدس‌را درآتش اخلاص می‌پرستند وبرخی خواهشات نفسانی خودرا کشته درآتش قربانگـاه می‌افکنند وبعضی همه وظایف واعمال روزانه خودرا تقدیم من میکنند وبعضی درعشق من از دولت وجاه و جلال دنیوی میگذرند وبعضی زهدرا اختیار میکنند وبعضی سکوت ومراقبه‌را برمی گزینند وبعضی به‌ریاضت مرا می‌پرستند وبعضی ارادت باطنی ونذر ونیازرا وسیله نزدیکی‌من میدانند وبعضی هستند که دم کشی رابه‌شکل نیاز بسوی من میفرستند وبعضی روزه را عبادت میدانند واین همه اقسام قربانی‌ها هستندکه به‌عشق ویاد من بجاآورده میشوند واگرچه درشکـل آنها مختلف

میباشند ولی جنساً ونوعاً یکی هستند و کنندهای همه اینها به اندازه معرفت و بموجب نیت خود بهره می‌یابند ولی درضبط نفس حیوانی وتسلط بران یك گونه امتیاز وبزرگی است وبهترین وسیله ایست که عاشقان من بمن نزدیك میشوند .

پس دانستی که قربانی و پرستش اشکال متفرق دارند وهر قربانی بمحض نیت انجام نمی‌یابد بلکه صورت عمل نیزمیخواهد وبدان که بهترین قربانی قربانی دانشی است که بذات خودحاصل میکند و بحقیقت خویش دانا میشوی واین درحقیقت لب نتیجه اعمال روحانی وتمام قربانی هاست پس هرکس که این نوع دانش راحاصل کرد اعلا نتیجه زندگی را یافت وتمام قربانیهارا احاطه کرد واینگونه دانش را باید بشاگردی دانشمندان وتجسس وخدمت وریاضت دانشمندان ونیکان وصاحبان معرفت ترا دراین اراده مقدس اگر مستمد بشوی یاری خواهند نمود هرگاه خریدار به بازار آمد فروشنده را دریابد و هرگاه جوینده دانش باشتیاق صمیمانه مصمم تحصیل شود استادرا بجوید وبه ثبات وصبر واعتماد برذات خویش آنرا دریابد وهرگاه داناشدی هیچ وقت ببند حیرت نخواهی افتاد بجهت اینکه بسبب دانش همه اشیاررا درخود خواهی دید وخود را درمن خواهی یافت واگرچه گنه کارترین شخصی بودی بوسیله کشتی دانش از دریای گناه عبور خواهی کرد وچنانکه آتش هیزم

راسوخته خاکستر مینماید همچنان آتش دانش وابستگی بەتمام اعمال را میسوزاند وخاکستر میکند بەراستی میگویم کە پاك کنندەئی بیشتر ازدانش دراین دنیا نیست واو کەدریوگت (ریاضت) کامل شده بەوقت معین اینگونه دانش را درمییابد واو کە پراز ایمان است واو کە برمشتهیات وحواس مسلط شده این دانش را حاصل میکند وچون حاصل نمود بەسرعت سوی امنیت ابدیمیرود ولی نادان وبی ایمان درقید شکوك گیر کرده در دنیا ودرآخرت خورسندی وامن خاطر نمی یابد .

او که از ریاضت وعزم ترك نتیجه عمل را گفته و زنجیر موهومات وشکوك بەدانش ازهم گسسته وبرنفس خود بەذات خودشاهی میکند چنین شخصی را اعمال نمیتوانند مقید سازند .

پس ای شهزاده پاندو بەقوت شمشیر دانش را گرفته وقیود شکوك ونادانی کە قلب را محسوس ساختەاند وپریشان نمودەاندتکە پاره نموده برای اجرای وظیفه مقدس بلندشو .

مکالمه پنجم

— درترك عمل —

ارجن باز تکرار کرد و گفت کە ای کرشنا گاهی ترك عمل را ستایش مینمائی وگاه فرمودی کە عمل برای بجا آوردن وظایف روحانی وفرمان برروی اراده الهی لازم میباشد واین دوضد یکدیگر بەنظر میرسند زیراکه اگر باید عمل کرد پس بی عملی چیست

وهرگاه شخص باید دنیادار بشود و در دنیا که دار عمل است عمل کند پس چگونه ترك عمل نماید این دوطریق جدا و هرطریقی به سوی مخصوص رهنما است وتومیفرمائی که هردو یك حقیقترا دلیل میشوند واین تعلیم مبهم ودورازعقل بهنظرمیرسد بس‌متمنی‌هستم توضیح بفرمائی که از دوطریق مذکور کدام یك برتراست . ؟

کرشنا فرمود بهردو طریق تکمیل روحانیت حاصل میشود بشرطیکه انسان درعین دنیاداری وظایف روحانی را بجا آردآن از زهد برتراست و البته همه وقت عمل به بی عملی که زهد مینامند ترجیح دارد ولی انسان باید درمعنی و روح دو کلمه زهد وعمل نیك تشخیص بدهد وبفهمد گاه میشود که شخصی وظیفه روحانی‌را بهگمان اینکه عبادت وعمل روحانی‌است بجا می‌آورد ودر حقیقت آن عمل دنیوی بوده وهرگاه دانشمندی‌ظاهراً بهیك شخص دنیوی معروف است وحال آنکه نظر بهنیت واراده او آن شغل یك وظیفه روحانی میباشد پس بهتحقیق بدان کهبزرگترین زاهدآن کسی‌است که برای فراگرفتن امور دنیا حریص نیست وباوجود آن ازآنها گریزان هم نمی‌شود وهرگاه اورا بهیك وظیفه دنیوی وادار کند آن وظیفه‌را بهبهترین شکلی که می‌تواند ادامی کند وهرگاه‌وادار نکند خودرا رنجه نمی سازد و به این ترتیب ازنفرت والفت علاقه وبی‌تعلقی ازی‌است‌واز تمام صفاتیکه ضد یکدیگر می باشند روحش آزاداست و قلبش همه وقت درحال سکون واطمینان و مستعداست

هر وظیفه‌ئی که به‌او سپرده بشود به‌کمال خوبی بجا آرد و به آن علاقه ذاتی نداشته وبه‌این معنی زاهد ازآن‌کار باشد و کسیکه به‌این درجه برنفس خویش مسلط شد از قیود عمل آزاد میگردد. میان فلسفه سانکهیا ویوك یك شخص کامل هیچگونه امتیاز نمی گذارد ولی کود کان این دانشکده که‌تازه درشاهراه‌پویندکی افتاده وهنوز کامل نشده‌اند درحرکات زندکانی میان روحانیت ومادیت باعمل وزهد یادنیاداری وترك دنیا نمی توانند تشخیص بدهند بسا اوقات دروظایف‌خود متحیر ومذبذب می‌شوند ولی او که‌باطن هرشیئی‌را یافت میان آن دوطریق اختلاف نمی‌بیند وآن مقامی که به وسیله فلسفه سانکهیا حاصل می کند به ذریعه یوك نیز می یابد زیرا که حرکات او باقوانین ایزدی وروحانیت .چنان موافق می‌شوند که‌در اعمال‌روحانی‌یکسوئی پیدا کرده وهمواره بسوی حقیقت رهسپاراست وازاین‌رو ازهردو راه خواه سانکهیا باشد یایوك می‌تواندبه‌منزل مقصود برسد ومی‌داند که پیروان هردو درانجام به یك مقام یگانه بهم میرسند پس کلید پی‌بردن به‌حقیقت معرفت بباطن اشیاء است و وکسیکه باطن‌رادانست اعتنائی‌به‌شکل ظاهر ندارد وسخت‌دشواراست که‌بدون بجا آوردن اعمال دنیوی کسی بتواند زاهد بشود بلکه آسان‌تر وبهتر این است که دردو طریق فلسفه مذکور شخص توازن پیدا بکند وهرعملی‌را به‌نظر حقانی‌بودن آن عمل بجاآرد چه‌درشکل دنیوی باشد وچه‌درصورت روحانی وضمناً نفس خودرا

درآرزوی حصول نتیجه آن عمل باز دارد وبه‌این ترتیب اگرچه ظاهراً درامور دنیا منهمك بشود باطنش درحال‌سکون پاینده‌میماند چونکه علاقه ذاتی به‌آن اعمال ندارد وبه‌این‌اصول شخص می‌تواند خواهشات نفسانی وحواسی‌را که طالب مشتهیات می باشند مقهور ومطیع سازد وهرگاه برآنها مساط گشت ازدائره‌تنك ومحدود انانیت وحب نفسانی بیرون آمده چیزهای مافوق طبیعت مادی‌را می‌بیند وذات حقیقی خودرا حس می کند که‌باذات حقیقی تمام موجودات مانداست چنین شخصی موجودات‌را وآنکه علت موجودات‌است درك می‌کند وازهم جدا نمیکند وشخصیکه به این درجه معرفت حاصل نمود وبه‌آن عمل کرد به‌قید هیچ‌گونه عملی گرفتار نمی شود بلکه آزاداست وازهردو طریق سنگهیابایوك یاهرطریقی دیگر حقیقت‌را یگانه می بیند واگرچه روح او درعالم جسمانی ازاشیاء دیدنی و شنیدنی وسودنی وبوئیدنی وخوردنی بهره‌مند میشود وحرکت‌میکند ومی‌خواند ونفس میکشد ومی گوید ومی دهد ومیگیرد وچشم‌را باز میکند وبرهم می‌نهد وباهمه‌اختلاط وآمیزش‌میکند ولی به‌یقین میداند که متحرك به ذات حقیقی است که از انظار مستوراست وبخویش میگوید که‌شخص من هیچ نمیکند وحواس‌من دردنیای حواس‌وظایف خودرا بجا می‌آورند وباید گذاشت که بجا آرند چنین کس از تغییرات دنیا وصدمات زمانه متأثر نمی گردد مانند گل نیلوفر که

برآب است وتر نمیشود دانشمندان نیز بر دریای حوادث سوارند و آلوده نمیشوند وازوابستگی بهامور دنیا زهد اختیار میکنند ولی تمام اعمال جسمانی وذهنی وروحانی‌را بجا می‌آرند بهاندازه‌ئی که از اشیاء مطلوب حواس دوزی نمیکنند ومنظورشان تنها بجا آوردن فرمان علت حقیقی آنهااست چنین دانشمندان باطن خودرا درحال توازن نگهداشته وخواهشات‌نفسانی‌را ترك کرده وازآرزوی نتیجه زاهد شده امن وسکون‌را درخود می‌یابند ولی کسانیکه توازن‌را نیافته‌اند وبه‌زنجیر خواهشات نفسانی خودرا پابند نموده‌اند و نتیجه کارهای خودرا میخواهند دل آنها مضطرب وپریشان وباطن‌شان‌از بی‌آرامی ونارضامندی پراست .

دانشمندان اولا ازوابستگی به‌عمل و نتیجه آن آزاد شده ودرتصور آن یگانه مدام متوجه و مستغرق میمانند حتی آن چیزیکه مردم جسم میگویند آن نیز به‌سبب سکون اندرونی سلامت و دلکش می‌شود نه‌خواهش عملی‌را دارند ونه‌عات عملی می شوند وباوجود آن همواره‌عملرا به‌نیت وظیفه که دربهره‌آنها رسیده به کمال چابکی وخوبی بجا می‌آورند وتصور میکنند که کسی به آنهاسپرده‌است و ازاین سبب پادشاه روحشان که درشهرنه‌دروازهٔ جسم فرمانروائی میکند . به کمال وقار ومتانت وسکون فرمان‌می‌دهد وحواس‌فرمان بجا می‌آرند واو خودرا اعلی واشرف‌تر ازآن می‌داند که عملی بجا آرد ولهذا واگذار می‌کند به‌قوای دون‌تر ازخود که علاقه‌به‌عالم

مادی دارند

ذات حقیقی یاروح نه‌علاقه به‌عمل خوب‌دارد ونه‌اعتنائی به‌بدی
می کند بلکه از هردو اعلی‌تر ومنزه و پاك‌است آفتاب دانش بسا
اوقات به‌ابر نادانی پوشیده میشود و انسان که درجه یقین‌را نیافته
به‌غلط ابررا آفتاب می‌پندارد ونمی‌داند که درحقیقت آفتاب بسبب
ابر از نگاه او پنهان شده ولی کسیکه که ازابر نادانی در گذشته
و بمکان روشنائی محض رسیده وآفتاب درخشنده روح‌را دیده که
در کمال درخشندگی‌است ازابرنادانی آزاد ومتأثر نمی‌شودومیداند
که آن آفتاب‌ازانظار اشخاص نادان پوشیده‌گشته وآنها زیر ابرجا
دارند واورا نمی بینند چنین دانشمند به آن ذات حقیقی متوجه و
مستغرق‌است وازاتصال به او بر باطن خویش مستوی و استواراست
به‌آن سبب علم او علم الیقین‌است که‌تزلزل وتذبذب ندارد وچونکه
به‌او وابستگی صمیمی دارد ازقیود اعمال دنیوی رها شده وچشم
بصیرت او ازآلایش شکوك پاك گشته وازمیان دود نادانی که‌عموم
مردم‌را فرا گرفته ودلشان‌راکور نموده‌است حقیقت را می بیند ودر
شاهراه مستقیم روحانی که دوئی ندارد رهسپاراست وبه‌مراتب عالی
صعود می کند تابمقامی می‌رسد که ازآنجا احدی به عالم پستی
برنمی گردد اززنجیر زادومرك وزادهای دیگر آزاداست واین‌چنین
کسی که چشم بصیرت‌داردودلش ازموهومات ومغالطه پاك‌شده میان

اشخاصیکه دانشمند وسزاوار هرگونه‌احترام می باشند بانادانی که
دربستی افتاده وحیوانات ازقسم‌کاب وفیل بلکه‌سگ یایك مرد مرتد
که ناشایسته هم مجلس شدن‌است امتیاز نمی گذارد وبه یك نگاه
می بیند درنظر او همه مساوی می‌شوند پست وبلند عزیز وذلیل دانا
ونادان همه‌را بهیك‌حال مینگرد ای‌ارجن بدان چشمی که به این
اندازه یکسو وپاك شده اجسام مادی وموجودات‌را درمقابل آن‌ذات
حقیقی که درهمه‌موجودوبرهمه محیط می‌باشد هیچ می‌بندارد ونابود
می‌بیند نفس او به‌اشیاء مادی علاقه ندارد و سروررا درذات حقیقی
یافته ونفس او توازن واتصال به‌ذات حقیقی پیدا کرده سرورابدی
وبرکت سرمدی یافته چنین کس دردانش پاینده می‌ماند ومانند تکه
خسی که بریك بحر محیط شناوراست وبهرطرف که امواج آب
می‌برند می‌رود ازخود اراده ندارد نه‌به بزرگی دنیوی شادان‌است
ونه‌بانقلاب روزگار پریشان می شود ازدوئی که غم وشادی بزرگی
وپستی عزت وذلت ناکامیابی وکامیابی می‌باشند آزاد شده وجدانش
مستقیم وهیچ گاه متزازل‌نیست ودراو که‌جاویداست‌استوار گشته وبه‌او
اعتماد نموده ازچیزهای دنیا می گذرد وفقط درشناختن ذات‌حقیقی
سرور می‌یابد وچنین شخص هرگاه به‌امور دنیا مشغول شد درانجام
به‌رحمت ایزدی وبرکت سرمدی وامن جاوید واصل می‌شود .
بدان ای‌ارجن آن خوشی که نفس ازیافتن مشتهیات می یابد

درد آینده تولید می کند وچنین خوشی آغاز و انجام دارد وفانی
می گردد واز این جهت مرد دانشمند به آن وابستگی ندارد دانا
آنکس است که درعین انهماك بامور دنیا ومشغول بودن حواس به
اندرون خویش چنان مستغرق است وباندازهٔی ایمانش قوی است که
اتفاقات مکروه وغیر مکروه را بیك حالت استقبال می کند وبر نفس
وحواس مسلط است مانند سواریکه عنان اسب را بدست گرفته بهرجانب
که میخواهد او را میراند ونمی گذارد که از شاهراه اعتدال
خارج بشود نفس چنین شخص حالت توازن پیدا کرده و سکون
دائمی می یابد . و کسیکه امن وسکون رادرباطن خود یافت باطن
او منور شده خوشی را درباطن می یابد وباشیاء ظاهر علاقه ندارد
ویقین میداند که دراندرون او ملکوت آسمانی و بهشت ایزدی است
واو سکون را ازذات حقیقی خویش تجسس کرده و به ذات حقیقی
متصل گشته اززنجیر موهومات وصفات دوگانه آزاد وهمه موجودات را
ازیك سرچشمه ودهنده زندگانی را یگانه بیقین می داند وبهبودی و
سود یکی را دربهبودی وسود همه تصور میکند وبرچنین شخص امن
جاوید فرود می آید معرفت به نفس خویش از تحصیل جمیع علوم
واجب تر واعلا تر است وخوشی حقیقی فقط برای کسانی است که
خودرا شناخته ومیدانند برای چه خلق شده وبچه وظیفه مامور گشته
و چنین اشخاص ازقیود خواهشات ومشتهیات آزاد شده و خیالات
خودرا منظم ساخته وبنور معرفت ذهن خویش را روشن می نمایند

وهرگاه خیالات منظم گشتند ارادهٔ آنها بمشیت ایزدی موافق میگردد وطبعاً اعمالشان نیك میشوند .

تأثیرات بیرونی را ازخود دور نموده وبرنفس وحرکات جسمانی مسلط گشته وکالبد خاکی خودرا برای نشیمن روح آراسته وپیراسته واز کثافت مشتهیات و موهومات ذهن وحواس را منزه نموده وبه نظم درآورده ودرنظارت نفس مطمئنه همه وقت حواس را باختیار خویش درآورده ومیان دو ابرو نگاه را تمرکز داده ونفسی که اندرون میرود وبیرون میاید منظم می سازند تاسبب دوام زندگی وگشادگی قلب بشوند پس جامهٔ پوسیدهٔ ترس وشهوت وآزرا دور انداخته ومرا می شناسند ومی دانندکه لذت برندهٔ زهد وقربانی آنها درحقیقت من می باشم وایمان ویقین پیدا می کنندکه رب کائنات منم ودوست همه موجودات منم پس چنین خردمندی مرا می یابد واز دانشی که به من پیداکرده بسکون وامنیت ابدی می رسد .

مکالمه ششم

فلسفه تسلط برنفس

کرشنا فرمود که ای ارجن آنکسی که عمل را بنیت وظیفه بجا می آرد وبنتیجه آن علاقه ندارد چنین کس را زاهد می نامند نه آنکه ظاهراً گوشه گیر شده وبعضی ازرسوم زهد را بجا آورده خویش را فریب میدهد پس زاهد دونوع میشوند اولاً آنهائیکه اصول زهدرا دانسته به آن عمل می کنند ودویم آنهائیکه بظاهر رسوم عمل کرده وبدون آگاهی

صحیح ازمعنی ومقصود زهد زاهد می شوند وآن حالتی که زهد باشد ما یوك مینامیم ویوك حاصل نمی شود مگر به تسلط برنفس حیوانی وآغاز آن یعنی یوك ازعمل است که وسیله ارتقاء به مدارج عالیه میشود وچون جوینده حقیقت به آن وسیله بر یوك استوار گشت امنیت اندرونی دوم وسیله است که او را بمدارج اعلاتر واصل بکند ودرآن حالت او وابستگی به اشیاء مطلوب حواس ندارد ونه به عمل می پرازد وبه آن مقام عالی که ذات حقیقی خود را بشناسد و از عمل به یوك زاهد گردد به سعی خود میرسد وروحش درآن حالت هیچ گاه افسرده وپست همت نمیشود براستی میگویم که نفس انسان دوست وهم دشمن اواست هر گاه نفس حیوانی را ذات حقیقی مقهور ومطیع کردنفس حیوانی دوست او میشود و هر گاه نه توانست به اطاعت درآرد دشمن او میگردد پس دوست ودشمن انسان درخود انسان است وهر گاه ذات حقیقی انسان به نفس فرمانده شد انسان دراندرون خود امن وآرام می یابد گرمی وسردی و خوشی ورنج وعزت وذلت را مساوی استقبال میکند و از معرفت بذات خود جوینده حقیقت خورسند گشته تذبذب از او دور شده وحواس او مطیع گشته درنظر او یك مشت خاك وسنگ باتلا درارزش مساوی میشوند وچنین شخص را میگویند که توازن درخود پیدا کرده وچنین شخص به مدارج عالیتر عروج میکند تااینکه دوست و دشمن یگانه وبیگانه نیکان وبدان را بیك نگاه می بیند وبه مساوات

رفتار مینماید جوینده حق را شایسته است که همواره به‌اصول یوك زندگی بکند ومکان خلوت پیداکرده جدوجهد نماید که برنفس حیوانی مسلط گردد وازامید وآز خودرا آزاد سازد ودریك جای پاك دریك مکان خلوت که‌نه‌بسیار بلند است ونه‌در پستی واقع شده به‌عزم ثابت نشسته ودرزیر خود پوست آهو یاعاف گسترده وسر وگردن وحصه اعلای بدنی‌را راست نگه‌داشته وبی‌حرکت مانده وبربن بینی نگاه کند در حالی که اندرون او پر از امن وخالی ازترس ودراراده مصمم ونفس مطیع میباشد تصور وتوجه‌را برمن تمرکز داده وبه‌من عشق ورزیده یکسوئی اختیار کند وقرب مرا تمنا نماید وچنین جوینده من به‌من واصل میشود وبه‌امنیت ابدی و برکت سرمدی رسیده درمن پاینده میماند .

به‌راستی می‌گویم شخصی که زیاد میخورد یابه‌عکس زهدرا درگرسنگی می‌پندارد یااوکه زیاد میخوابد یابرعکس شب‌را در بیداری میگذارد یوگی یعنی زاهد نمیشود بلکه نتیجه آن‌است که یوگی‌را ازغم والم آزاد سازد ودر او خورد ونوش وتفریح منظم نماید وحرکات وسکنات اورا به‌اعتدال آرد وبیداری وخواب‌را در او به‌اندازه لزومت کند وافراط وتفریط‌را ازاو باز دارد پس اگر حرص برای تحصیل لذاید دنیوی بداست ترك آنها که درحقیقت میل به‌بیکاری وسستی است بدتر است .

وهرگاه ذهن آسوده وخیالات منظم شده برذات او تمرکز یافتند آن شخص ازحرص و خواهشات نفسانی آزاد شده درباطن او توازن پیدا میشود وقلب او چون چراغی که درفانوس یا جای بی‌باد گذاشته‌اند اندرون اورا منور می سازد وهم چنان که چراغ روشن اطراف‌را روشنائی میدهد قلب انسان چون ازآلودگی پاك شد وبه‌روغن معرفت منور گشت وازباد حواس ومشتهیات مصون ومحفوظ شد ذهن انسان‌را روشن میکند پس جوینده حقیقت آرام یافته وبه‌مشق یوك یعنی بزهد مشغول گشته خودرا در ذات خود مشاهده میکند و درخود خورسندی می‌یابد و چون چنین آرام و خورسندی یافت تصور میکند که هیچ سودی بالاتر ازآن سود نیست ودرآن حالت پاینده می‌ماند وازبزرگترین غم وصدمه متأثر ومتزلزل نمیشود (واین نوع عروج یعنی انفصال ازدرد و تأثیرات دنیوی و اتصال وموافقت مادیت به‌روحانیت‌را دراصطلاح فلسفه‌یوك میگویند ویوگی شخصی‌است که به‌عزم‌وثبات ودانش وریاضت برنفس حیوانی خود فرمانده شده‌است) پس ای شهزاده پاندو ! در تعلیم من استوار شده وباعزم ثابت دراعتمادتام برآن عمل کرده‌نفس‌را به‌اراده خویش نگه‌داشته وبه‌تنویرفکر خواهشات وموهومات‌را پشت سرانداخته کم کم به‌توسط نفسی که متنبه گشته وتربیت شده سکون ابدی خواهی‌یافت .

وازآنجائیکه طبیعت نفس حیوانی سرکشی وانحراف ازجاده

مستقیم‌است باید اورا به‌عنان دانش از سرکشی باز داری وبهترین خورسندی برای شخص یوگی دراین‌است که قلب او آرام یافته وطبیعت شهوانی او ساکن گشته واز آلودگی‌ها منزه شده شباهت به‌حقیقت جاوید پیدا میکند وآن یوگی که در ذات خویش چنین توازن وموافقت یافت او به آسانی نعمت و رحمت ابدی واتصال به حقیقت سرمدی می‌یابد نفس وروح او چنان موافق می‌شوند که متحد ومتصل می گردند وازدوئی وضدیت و کشمکش به‌یگانگی و اتحاد گرائیده یوگی ذات حقیقی‌را درهمه اشیاء وهمه اشیاء را در ذات حقیقی مشاهده می کند وبدرجه یقین می‌داند که آن یکی همه وهمه ازآن یکی هستند .

به‌راستی میگویم که هرکس مرا درهمه اشیاء وهمه‌اشیاء را درمن دید من اورا ازدست‌نمیدهم و نمیگذارم که او نیز ازمن دور شود وجاوید اورا به‌خودم وابسته وبه‌زنجیر عشق که هیچ وقت گسستنی نیست به‌خودم متصل مینمایم بلکه میگویم که هرکس مرا یگانه دانست، وهمه‌را ازمن ومرا همه‌شناخت وبمن مهرورزید اورا جاوید درخودم جا می دهم و آن وقت او از من ومن دراو هستم .

یوگی آن کسی‌است که از روی معرفت ویقین درتمام کائنات یك علت ومحرك وجان دهنده می بیند که درهمه جااست و یگانه‌است وهیچ گاه دونمیشود ویوگی آن کس‌است که تشخیص‌میدهد

ومیداند که درد وخوشی درپس پرده اسرار فطرت یك چیز میباشند وازهم امتیازی ندارند

ارجن گفت که ای کرشنا بسیار متأسف هستم که تعلیم گرانبهای تو در شنیدن شیرین ولی درعمل دشوار است زیرا که استقامت وسکون واطاعت نفس را برای تکمیل انسانیت لازم میکند واین نوع استقامت را درخودم نمی بینم و گمان نمیکنم که تحصیل خواهم نمود بجهت اینکه میدانم نفس مضطرب ترین وبی آرام ترین جوهریست که همواره سر کش است ودرسر کشی لجوج وقوی است وبه اراده روح به آسانی تسلیم نمیشود واگر تسلیم شد به حال تسلیم پایدار نمیماند میتوان گفت که آن قوی ترین دشمن روح وبرای انسان دشوار ترین کار مطیع نمودن اواست مطیع نمودن او مانند این است که باد تند مخالف را کسی به دست ازوزیدن باز دارد دریك جا محبوس کند و ازرفتار مضطربانه مانع شود وچنانکه حالت باد مختلف است گاهی به شکل نسیم می وزد وزمانی طوفان صرصر وسموم میگردد ویکدنیارا تباه میسازد به همین صورت نفس به یك حال نیست .

کرشنا فرمود درست میگوئی وشاهد محکم می آوری وشکی نیست که نفس مضطرب است باوجود آن استقامت و دوام مشق یوك ونظم حواس اورا مطیع میسازد وراست است که غایت علم یوك تسلط برنفس است وحاصل کردن آن بسیار دشوار است ولی عزم

کامل وثبات آن دشواری‌را دور میسازند وبه مقصود میرسانند .
ارجن گفت اگر یوگی به نیت خالص حاضر شده که درعلم یوك
کامل گردد ولی بسبب اضطراب وسرکشی‌نفس نمی‌تواند آنچه‌را
که میخواهد به‌انجام برساند وآیاازیوگی‌ها کسی میباشد که‌به‌این
کشمکش افتاده وباوجود کوشش از نقص انسانـی منزه نشود و
کوشش‌های او مانند ابرهائیکه برآسمان گرد می‌آیند وبسبب‌بادهای
مخالف ازهم پرا کنده شده ناپدید میکردند بی‌نتیجه بمانند .
کرشنا فرمود که‌ای‌ارجن شخص یوگی که‌به‌اراده خالص درتحصیل
یوك کوشش میکند کوشش او نه‌دراین دنیا ونه‌درعالم دیگر بی‌نتیجه
نمی‌ماند کوشش‌های‌او درانجام شکوفه‌وگل‌ومیوه میدهند ونیکوئیهای
او به‌یاری او میرسند ویقین بدان که طالب نیکی آنچه طلب می
کند درانجام می‌یابد بلو هر که ایمان‌دارد به‌من میرسدوشخصی
که اراده وایمان خالص دارد ودربجاآوردن عمل نیك کوشش
میکند ولی کامل نشده دنیارا بدرود می‌نماید چنین یوگی بانیکانی
که هنوز کاملا نجات نیافته‌اند هم منزل شده و در عالم برزخ
زمانی درحال سرور مانده دوباره به عالم مادی برمیگردد واین
مرتبه پیکری موزون‌تر برای تکمیل انسانیت یافته سرخودرا جاری
می‌دارد ونواقص سابق‌وا دراین نشأ‌ء رفع میکند وممکن‌است که در
یك خانواده نیکان وفضلاء وعلماء تولد شده وازآنها استفاده نماید

وچنین مکافات بشخصی داده میشود که سزاوار آن باشد ودرنشأة گذشته خویش‌را شایسته آن بسازد .

هرچیزیکه حاصل نمودی وبهر مقامی که صعود کردی به مرگ فانی نمیشود بلکه درنشاة دیگر از همان مقام سیرتازه میکنی یعنی درحین مرگ جوهر اعمال آن زندگی میماند ودرنشأة جدید وجوددارد نیت پاك وعزم ثابت انسان‌را درانجام به‌مقصود میرساند بلی ازدو نفرکه یکی کتب مقدس‌را میخواند وبوسیله علم می خواهد ترقی بکند ودیگری فقط نیت پاك واراده صمیمی داردولی ازعلوم بی‌بهره‌است من میگویم که شخص دوم زودتر به مقصود نایل میگردد اراده صمیمی صبر واستقامت تامل وتفکر پیدا میکند وانسان‌را از کجی وخطانگاه می‌دارد وبه‌مرور ایام که شایدنشأه‌های متعدد بشوند بکوقتی میرسد که جوینده حقیقت‌را می‌یابد .

به‌این ترتیب یوگی برتر اززاهداست بلکه برتر از جوینده دانش وبرتر ازآن اشخاص‌است که کار های بزرك و نیك میکنند پس میگویم که ای‌ارجن تو نیز یوك اختیار کن ویوگی‌بشو ومیان همه یوگی‌ها او که ایمان کامل دارد واو که ذات حقیقی اودرمن پیوسته واو که به‌من عشق می‌ورزد ومرا پرستش میکند او درنظر من به کمال رسیده وکاملا توازن پیدا کرده .

(پس معنی‌یوك ورزشی‌است که یوگی یا کننده آن به عزم

ثابت و نیت خالص مشغول میشود خصوصیت آن اراده خالص وپس
ازآن عمل و کوشش است که در مکان خلوت بموجب رهنمائی
استاد دریك مکانی که از زمین نه بسیار بلند ونه‌دربستی واقع شده
فرش پارچه یاپوست آهو یاسبزه گسترانیده وتصور خودرا به یك
نقطه تمرکز داده وبرای اینکه دیده ظاهرش حواس اورا منتشر
نسازند بربن‌بینی بدون حرکت چشم نگاه قائم نموده درحل
مشکلات روحانی وشناختن ذات‌خویش تفکر وتأمل نماید و کوشش
خودرا ادامه بدهد تانتیجه حاصل بکند وهرگاه به‌این مشق نفس
مطمئنه او برنفس حیوانی کاملا فرمانده ومسلط گشت ذهن وحواس
او سکون وآرام پیدا کرده وبدن او رونق و صحت می یابد واو
میتواند به‌آسانی وظایف روحانی واخلاقی واجتماعی‌را بجا آورد
واگر در این نشأه به‌درجه تکمیل نرسید درنشأه های دیگر نقص‌را
دور میسازد تااینکه به‌حقیقت ابدی پیوست می‌شود)

مکالمه هفتم

درامتیاز میان دانش ونادانی

کرشنا فرمود که‌ای‌ارجن به‌من‌توجه‌نموده و اندیشه‌مرا دردلت
جا داده کسی که مرا دوست‌اختیار میکند او مرا می‌شناسد گوش
ده تااین دانش‌را کاملا به‌تو بیاموزم وهرگاه آنرا دانستی ازهمه
علوم بی‌نیاز خواهی شد ازمیان هزاران معدودی چند برای تکمیل
اخلاق ومنزه شدن ازنواقص بشریت کوشش میکنند و باز میان آن

معدودی چند بسیار کم پیدا می شوند که مرا چنانچه می بایست

بشناسند بدان که درصورت مظهریت خاك وآب وباد و آتش واثیر

یا خلا وعقل و خودی هشت صفات پست میباشند و از اینها عالیتر

آن حقیقت است که مایه زندگی است واین کائنات را احاطه کرده است

و این نه صفات اصل ومایه زیست همه زندگان است و من سرچشمه

وحقیقت آن می باشم که همه ازمن برون آمده ودو باره درمن

فانی می شوند هیچ وجودی ازمن عالیتر نیست بلکه همه موجودات

مانند مروارید دررشته بهمن منسلك شده اند من هستم گوارائی درآب

وروشنائی درماه وتاب درمهر من هستم کلمه قدرت درتمام کتب

مقدس وید وآواز دراثیر ومردانگی درمردم وخوشبوئی در خاك

ودرخشندگی درآتش وزندگی درهمه موجودات و پاکی در نیکان

وزاهدان ومن هستم تخم واصل همه جانداران و منم دانش در

دانشمندان وروشنائی درچیزهای روشن وتوانائی درتومندان وبدون

خواهش یا گرویدگی منم خواهشهائیکه موافق وجدان و دیانت

درنفس موجودات می باشند ومنم علت طبایع سه گانه که« هست » یا

اعتدال وپاکی و «رجس» یاحرکت و «تمس» یا تاریکی وخمود

نامیده می شوند ولی من ازاینها نیستم وآنهـا ازمن می باشند تمام

این کائنات ازاین طبایع سه گانه متأثر شده وبه خواب غفلت رفته مرا

بیش ازآنچه ظاهراست درك نمیکنند ونمی یابند واین غلط بینی که

از صفات سه‌گانه اعتدال وحرکت وخمود پیدا شده حجابی میان من وکائنات شده وهر کس بسوی من می آید مجبور می‌شود که ازاین پل صفات سه‌گانه بگذرد آنهائیکه بدکاراند وغافل‌میباشند ونفس آنها ازدرك حقیقت معطل گشته وبسبب غفلت خوی دیوازرا دربر گرفته‌اند بسوی من نمی‌آیند وآنهائیکه نیك میباشند ومرا می پرستند وبه‌من اخلاص وارادت دارند نیز به‌چهار بهره تقسیم‌میشوند بهره اول برد باران‌اند که همه گونه دشواریها وسختیهارا برای من متحمل میشوند بهره دوم جویندگان دانش بهره سیوم آنهائیکه صاحب غرض میباشند وچهارم آنهائیکه عارف میباشند و میان این چهار عرفائیکه همیشه حالت اعتدال‌رادارند وهمواره مرا که یگانه هستم می‌پرستند من برآنها بسیارعزیز وآنهانیزبرمن بسیار عزیزاند اگرچه هرچهار قسم مذکورهمت عالی‌دارندولی‌او که عارف‌شده یقیناً ازخودم‌است زیرا که او به‌حقیقت خویش معرفت پیدا نموده وتوجه خویش‌را برمن تمرکز داده واعلی‌ترین طریق‌را می‌پیماید وپس از آنکه درآوهای بسیار تجربه ها مینماید ودردانش کامل میشود مستقیماً بسوی من می آید ومن که «واسدیو» نامیده میشوم درنظر او برهمه کائنات محیط میباشم وبه‌این مقام و دانائی رسیدن بسیار دشوار است ولی آنانکه دانش آنها بسبب خواهشات نفسانی ازهم پاشیده بسوی ایزدان رهسپاراند به‌میل‌طبیعت به وسایل مختلف

که ظاهراند توسل‌جسته وهرجوینده آنچه صمیمانه میجوید من اورا درآن اراده مستقیم‌کرده ایمان می‌بخشم واو بسبب ایمانی که درآن عقیده پیدا کرده آن چیزیرا که مد نظر دارد می پرستد ومن آرزوی اورا به همان وسیله وهمان ایزدکه نصب‌العین اواست می‌بخشم ولهذا درحقیقت دهنده آرزوی آن ایزد نیست بلکه من هستم ونتیجه این گونه کوشش محدود وبرای‌آن کسانی‌است که دانش آنها ضعیف میباشد وازاین رو او که ایزدان دیگررا می پرستد بسوی آنها رهسپاراست واوکه مرا می‌جوید به من می پیوندد واین اشخاص که‌درمعرفت تکمیل‌نشده‌اند وازداناائی حقیقی‌بی‌بهره‌اند مرا که ظاهر نشدنی هستم ظاهر پنداشته ازحقیقت عالیتر من که تغییر نشدنی ونهایت عالی‌است نمی‌شناشند برهمه من منکشف نیستم بلکه درحجاب ربوبیت پیچیده وپوشیده میباشم ولهذا این دنیای غافل‌مرا که نه‌زاده ونه‌فانی میباشم نمیشناسدولی من همه‌موجودات‌را چه‌آنهائیکه گذشته‌اند وچه‌آنهائیکه موجود می‌باشند وچه آنهائیکه وجود خواهند یافت میشناسم وهمه موجودات ازمن متأثر شده در این عالم ونشاه منازل زندگی‌را میسپارند ولی مرا نمیدانند واین ازجهت آن غفلتی‌است که بسبب صفات اضدادچون‌محبت ونفرت‌در آنها پیدا شده ولی آنهائیکه دلشان پاك شده وکردارشان نیك گشته وتوجه‌شان یکسو شده ونقص وگناه درآنها به نهایت رسیده

ازصفات اضداد منزه وآزاد گشته وبه‌من پناه آورده وبایمان راسخ مرا می‌پرستند وچنین اشخاص که به‌من پناهنده‌شده‌اند کوشش می کنند که ازراد ومرك آزاد بشوند واینها هستند که حقیقت جاوید مرا درك نموده وخویش‌را نیز کاملا شناخته ومعنی عمل‌را فهمیده ومرا اصل وریشه همه بسایط و ایزدان وقربانی‌ها دانسته نفس‌شان به‌حالت اعتدال درآمده وهنگام رفتن ازاین‌دنیا مرا شناخته می‌روند چنین‌است فرمایشات کرشنا درمکالمه هفتم که میان دانش که حقیقت وجودرا درنظر جوینده روشن میکند ودانشی که فقط به‌ظاهر اشیاء می‌پردازد امتیاز داده ولهذا این مکالمه نامیده میشود به‌تمیز دادن میان معرفت حقیقی وغیر حقیقی .

— مکالمه هشتم —

ارجن پرسید که ای کرشنا ازبرهمن یعنی جاوید واوهی اتمه Avhi atma یعنی دانش‌به‌ذات‌خویش و کرمه (korma) یعنی عمل‌واوهی بهوت(Avhi bhuta) علم‌به‌بسایط‌واوهی یجنه (Avhi yogna) یامعرفت به‌قربانی وپرستش مقصودچیست وچگونه آنهائیکه به‌فرمایش‌شما برنفس‌خویش اختیار دارند ومسلط شده‌اند هنگام گذشتن ازاین دنیا شمارا می شناسند کرشنا فرمود مقصود از لفظ برهمن آن حقیقت جاوید وعالیست که‌به‌ذات خود به‌خویش‌داناست وچنین معرفت جوهراوست وآنچه بسبب مظهریت ونزول تعینات صورت میگیرد آنرا « کرمه » یاعمل می‌نامند که علت زادن موجودات و کثرت می‌شود وازعلم

بساط علم بمظاهر من است که تجلی می کنند وناپدید میشوند ومعرفت بایزدان مربوط است بقوه ئی که دهنده زندگی است وبه صفت اوشی یجنه من در قالب اجسام ظاهر میشوم وهر کس که تنها مرا درنظر داشته ازاین جسم جدا بشود بدون شك وشبهه بسوی من می آید ولی هر کس که در هنگام مرك چیز دیگررا در نظر داشته او بسوی او می رود زیراکه هرجنسی به جنس خود می پیوندد ولهذا همواره مرا درنظر داشته جهاد نما واگر نفس و عقلترا برمن تکیه داده چون قلم درپنجه تقلیب رب تسلیم بشوی بدون شك سوی من خواهی آمد وبایك وجدانی که درپی چیزهای دیگر نمیرود وبه ریاضت که توازن و سکون دارد وهمواره مرا تصور میکند آن کس بسوی روح اعظم میرود وآنکس که همواره آن حقیقت قدیم وعلیم ومحیط برکائنات ودر یك پیکری که فوق تصور است نگهدارندهٔ همه ازخورشید روشن تر وماورای تاریکی است هنگام رفتن از گیتی بایك عزم راسخ ویك عشق سرشار و ارادت استوار بقوه مجاهده دم زندگی بخش خویش رامیان دوابروی خویش قایم نموده بدن مستعاررا بدرود میکند او بسوی روح اعظم میرود وآنطریقی که دانایان کتب مقدس وید گفته اند که زوال پذیر نیست وآن راهیکه آزادگان ازشهوت وخواهندگان تجرد پیموده اند اینك مختصر بتو آشکار میکنم که همه درهای خواهشات نفسانی را استوار بسته وتوجه را بسوی قلب تمرکز داده ودم زندگی بخش را

دردماغ خویش جا داده هر کس که مجاهده ودرمن تفکر کند او
یوگی است وهر کس اسم اعظم که «اوم» (Oum) میباشد تکرار
بکند ودرتصور من مستغرق گردد هرگاه ازاین جهان بگذرد او
اعلاترین راه را پیموده است وهر کس که ازما سوا دست کشیده
وبه من رو آورده من به او به آسانی نزدیك می شوم وآنکس که به
من پیوست دیگر به عالم مادی که مکان دردا ست وچند روزه است
برنمی گردد بلکه به اعلا مدارج رحمت وبرکت واصل می شود و
این عوالم زیست ومرك که ازعالم برهما آغاز شده اند می آیند و
ومیروند ولی آنهائیکه به من پیوسته اند اززنجیر زاد ومرك رسته اند
ومردمی که میگویند روز برهما هزار قرن طولانی است وهم چنین
شب آن درهزار قرن تمام می شود آنها روز وشب را می دانند و
بدایت ونهایتی دارند یعنی ازآنچه ناپدیداست همه اشیاء پدیدارمانند
رودی هرگاه جاری شدند میگوئیم که روز زندگی مادی آغاز گشت
وهرگاه آنها دوباره درکتم عدم ناپدید شدند شب میگردد واین
انبوه موجودات مکرر درروز زندگی پدید شده درشب مرك ناپدید
می شوند ولی اعلاتر ازآن قوه ئی که ناپدیداست یعنی شب برهمااست
وعلت ظهور تمام اشیاء ظاهراست یك حقیقتی پوشیده تر می باشد که
ابدی وجاویداست هرگاه همه فانی بشوند آن یگانه باقی است زیرا
که اولا زوال است ورفتن بسوی او اعلاترین طریق است وهر کس
که به او میرسد برنمی گردد وهر کس را که خبری ازاو شد خبرش

بازنمی آید این است برترین مکان که ازمن است وبه این اعلاترین روح تنها ازارادت صمیمانه وخالص می توان رسید این است آن قوه‌ئی که از او کائنات پایداراست وآن برهمه اشیاء محیطاست ! کنون وقتی که یوگی یاجوینده حق بسوی زندگی جاوید پوینده است وبرنمی گردد ووقتی که برمیگردد برتو آشکار میسازم واین مانند روشنی آتش یاروزهای روشن یانخستین چهارده شب روشن‌مهتاب یاشش ماهی که خورشید رو به‌شمال آسمان‌پیمااست یوگی به‌حقیقت ابدی پیوست می شوند ومانند تیرگی دود یاتاریکی شب یاچهارده شب‌های آخر ماه که تاریك می‌شوند یاشش ماهیکه خورشید رو به جنوب میرود یوگی (که هنوز وابستگی به دنیا دارد) به دنیا برمی گردد روشنائی وتاریکی به گفته دانشمندان دو راه می‌باشند که یکی ازآنها روشن‌است وانکس که درآن راه قدم‌زد به‌حقیقت می‌پیوندد وبرنمیگردد ودیگر تاریك که پوینده آن باز برمیگردد وای‌ارجن تو این دوراه‌را نیك‌سنجیده ودانسته همواره وآنکه‌سوی حقیقت میباشد اختیار کرده ودران استقامت نما یقیناً پاداش کردار ستوده چنانکه درویدِ بیان شده به قربانی ور یاضت و پاکی و بخشش وزکوة می باشد ولی تو از اینها نیز یك اصول بر تررا که من گفته‌ام نیك فهمیده به‌مکان عالی‌وابدی برس وبه‌این ترتیب مکالمه هشتم به‌انجام‌رسید وماحصل ان تعریف ریاضتی‌است که کننده

ان بسوی حقیقتی که فانی نشدنی واعلا وابدی‌است میرسد .

— مکالمه نهم —

کرشنا فرمود که این راز بسیار پوشیده که دران معرفت وحقیقت توام‌است برتو اشکار می‌سازم که‌ازدانستن ان ازنقص‌و گناه منزه گردی این معرفت‌را شاه دانائی وشاه اسرار و اعلاترین پاك کننده می گویند واین دانش لذتی که لازوال‌است (به استقامت و کوشش)به آسانی می‌توان تحصیل کرد وهر کس که ایمان به‌این دانش ندارد به‌من نه‌می‌پیوندد به‌این دنیاکه‌دنیای مرك‌است برمیگردد بدانکه تمام عالم ازمن که ظاهر نیستم پراست و من برهمه محیط می‌باشم وریشه تمام کائنات درمن است ولی من به ریشه واستگی ندارم و ازآن مستغنی‌میباشم وموجودات نیز درمن ریشه ندارندولی قدرت ربوبیت مرا تماشا کن که باوجودیکه موجودات در من پیوستگی‌ندارندمن علت‌حقیقی آنهاهستم‌مانندبادهای‌قوی که‌هرجانب می‌وزندوریشه‌آنها دراثیر یافضای‌لایتناهی‌است همچنان تمام‌موجودات اصل‌شان درمن‌است وبرمن تکیه داده‌اند وازمن پایدارند ای‌ارجن من دوجنبه دارم یکی اعلا ودیگر ادنی وتمام موجودات در درجه ادنی‌یا تعینات من که عالم شهوداست دراختتام هردوره اززندگی دنیا داخل شده و در آغاز دور دیگر خروج میکنند ومن به صفتیکه از خودم می باشد نهان بوده ولی علی‌الاتصال انبوه موجودات که در دست قدرت من بی‌چاره می‌باشند بقوه طبیعت مادی ظاهرمی‌سازم ولی این عمل خالق وامر مرا هیچ گونه پابند نمی‌سازد زیراکه من

برعرش کبریائی وعظمت مستوی مانده بعمل مقیدنمیشوم وهمیشه بی‌علاقه میمانم ودرنظارت من فطرت از موجودات آنچه متحرك و غیر متحرك است پدیدار می کند وبه آن سبب این چرخ کائنات به گردش می‌آید اشخاصیکه نادان‌هستند مرا درعالم شهود نمیشناسند واز حقیقت اعلی‌تر من که قدرت مطلق و ربوبیت موجودات‌است غافل میمانند ودرنتیجه از امید وازعمل واز دانش بی‌بهره مانده و بی‌حس زندگی کرده وخصلت‌های مکاری و حیوانـی وشیطانی‌را اختیار مینمایند ولی اشخاصیکه اندرونشان پاك‌است به صفات الوهیت وربوبیت من رو آورده باحضور قلب‌وصفای‌باطن‌مرا سرچشمه همه موجودات دانسته و می پرستند و همیشه مرا بزرك دانسته با کمال جهد وعهد راسخ مرا سجده‌نموده وباارادت تمام به‌سکون قلب مرا می‌پرستند ودیگران نیز که فلاسفه وحکماء نامیده می‌شوند قربانی معرفت‌را در راه عشق‌من نثار کرده ووحدت مرا در کثرت به‌نظر آورده مرا می‌پرستند درحقیقت نیازشان‌منم وقربانی‌شان منم ونیازیکه به‌نیاکان می‌دهند منم وهیزمی که‌درآتش عبادت گاه روشن میکنند منم وهم‌چنین سرودیکه درحین پرستش می‌خوانند وروغنی که بر هیزم پرستش می‌ریزند وپدر حقیقی کائنات ونیز مادر ورزق دهنده و نگهدارنده دنیای بزرك وآن وجود مقدس که باید شناخته بشود و کلمه قدرت وسه وید مقدس که رك و سامه ویجور نامیده می‌شوند وراه حق وشوهر واقا و گواه وملجاء وپناه‌گاه وعاشق واصل‌وتحلیل

کننده واساس وخزینه‌گاه وتخمی که فانی نمی‌شود ودهنده گرما وفرستنده وبازدارنده باران وبی‌مرگی ومرگ ووجود وعدم‌ودانندهٔ صفات سه‌گانه آنهائیکه سوما می‌نوشتند واز گناهان پاك‌شده‌اند ومرا به‌صداقت ونیاز پرستش می کنند وازمن راه بهشت‌را می‌جویند و به‌عالم پاك ایزد ایزدان‌صعود می کنند ودربهشت برین ازنعمت‌های بهشتی بهره‌مندمی شوند چنین اشخاص پاك هر گاه پاداش اعمال نیك خودرا یافتند دوباره ازعالم بالا به پستی رو آورده زندگی می کنند وبه‌این ترتیب مردمی که به احکام شریعت وبموجب کتاب مقدس پرستش می کنند وبوسیله زهد و عبادت لذایذ روحانی را طالب‌اند پاداش خودرا در بهشت هرگاه یافتند چنانچه از دنیا رفته بودند برمی گردند ولی آنهائیکه تنها مرا می‌پرستند و هیچ وجود ونعمتی‌را جز من درنظر ندارند وهمیشه‌به‌اطمینان قلب به من‌متوجه می‌باشند من‌به‌آنها اطمینان قلب‌بخشیده ازهمه عیوب محفوظ می‌دارم بلکه آنهائیکه ایزدان دیگررا می‌پرستند وبه آنها ایمان صادق دارند درحقیقت مرا می‌پرستند اگر چه طریق پرستش آنها عکس قوانین قدیم باشد ولی در هر صورت پذیرندهٔ همه نیازها منم ومالك جمله موجودات منم ولی آنها حقیقت مرا درك نمی‌کنند وبرغلط رو به غیر من می‌آورند وازاین رو آن کس که ایزدان‌را می پرستد به میزان دانش وپاکی بسوی ایزدان می‌رود واو که نیاکان‌رامی‌جوید

به‌جانب نیاکان رهسپاراست واو که به‌عناصردل‌بستگی دارد به عناصر
می‌پیوندد وآنکس که درجه معرفت و کمال او چنان ترقی کرده
که مستقیماً مرا می‌خواهد به‌من می‌رسد هرکس که ازروی‌ارادت
وعشق صمیمانه یك برك سبز به‌من تقدیم می کند یا گلی بسوی‌من
می آورد یامیوه ئی یا جرعه آبی من از چنین عاشق آنچه آورده
می‌پذیرم زیرا که ظاهراً آنها بی‌بها ولی ازدلی رسیده‌اند که پر
ازمهر وارادت‌است لهذا هرچه تو بکنی وهرچه بخوری وهرنیازی
که سوی‌من ساوری وهرچه درراه من به‌بخشی و هرنوع پرستش
که برای من بکنی آن نیازی‌است که به‌من می‌دهی و ازاین جهت
آنها ازمن وتو ازقید آن اعمال ازاد وازبدی و خوبی آنها بسبب
اینکه بمن تسلیم نموده‌ئی مسئول نمی‌شوی واینگونه طریق عمل‌را
زهد از خواهشات می‌نامند که کننده آن اطمینان باطن یافته و از
هرگونه مسئولیت آزاد شده به من می پیوندد نظر من به همه
موجودات یکسان‌است محبت کسی یانفرت از کسی ندارم به‌راستی می
گویم کسیکه مرا می‌پرستد او درمن‌است ومن دراو هستم بلکه
هرگاه بدترین گناه‌گار مرا به‌عشق و ارادت می پرستد و در دل او
محبت ازمن وکسی دیگر تقسیم نشده او نیز ازنیکان‌است زیرا که
او عزم درست نموده‌است وزود باشد که از گناه آزاد شده‌ووظیفه
خویش‌را دانسته سکون واطمینان جاویدرا بیابد ای‌ارجن بدان که

عاشق من هیچ گاه فانی نمی‌شود وآنهائیکه بمن پناه می آورند اگرچه در بطن گناه پرورش یافته‌اند وپست‌ترین وفاسق‌ترین اشخاص محسوب می‌شوند درانجام راه حقیقت را می یابند دراین صورت می توانی قیاس کنی که درجه ورتبه دانشمندان و اولیاء که به من عشق می ورزند چه باید باشد لهذا تو نیز ازاین دنیا که خوشی او درحقیقت خوشی نیست وهمه چیز آن تغییر شدنی است بهره مند گشته مرا پرستش کن وتصور خودرا برمن تمرکز داده وبه من ارادت ورزیده وبه من قربانی تقدیم کرده ورو بسوی من بسجده افتاده ودر باطن خوداطمینان پیدا کرده ومرا اصل ومقصود خویش قرار ده تابسوی من بیائی به این ترتیب مکالمه نهم در توضیح دانش شاهانه وراز شاهانه انجام می‌یابد ومقصود ازآن این است که هرکس هر نوع عبادتی که می کند و کیشی که اختیار می‌نماید به میزان معرفت به مدارج روحانی ترقی می کند وبه اندازه دانش نتیجه می‌یابد خداوند متعال درهمه جا حاضر وبرهمه کس ناظراست و انسان طریقی که اختیار بکند درحقیقت اورا می‌خواهد وچونکه اورا می خواهد به اندازه معرفت اورا می یابد ولی آنکس که معرفت حقیقی بهم رسانیده وحقیقت را چنانکه باید شناخته درمدارج روحانی او اعلی رتبت وچون به او پیوست اززنجیر اعمال وزندگی مادی آزاد می‌شود

-- مکالمه دهم --

کرشنا فرمود که ای ارجن مکرر می گویم سخنان گران بهای

مرا گوش ده که من خوبی ترا خواسته بر تو آشکار خواهم نمود زیرا اگر تو محبوب من نباشی هیچ کس حتی گروه ایزدان و دانشمندان به ظهور پی‌نمیبرند زیرا که من علت وآغازهمه ایزدان ودانشمندان هستم و او که مرا نزاده و بی آغاز مالك بزرك همه موجودات میداند اومیان میرندگان به خواب غفلت نیست و از گناه آزاد شده ونجات می یابد قوه تمیز ودانش و بیداری از غفلت و عفو وراستی وبرد باری وسکون شادی ودرد زندگی ومرك ترس وبیباکی و بی آزاری و توازن و قناعت و زهد و بخشش وشهرت‌و گمنامی صفات مختلف هستند که مخلوق دارند هفت دانشمندان وچهار قدما ومنو Monv از من ظاهر شده اند و از آنهـا این دنیا پدید آمده وآنکس که خداوندی وعمل ایزدی مرا میداند از او تزلزل وتذبذب دور میشود مخترع و آورنده همه منم وهمه چیز ها ازمن به گردش می‌آیند واین راز را هر کس که نیك دانست چنین دانشمند در من مستغرق شده مرا صمیمانه دوست میدارد و می پرستد و در دل خود جا میدهد و در خلوت وجلوت مرا می جوید واز تصور من یك سرور باطنی و یك اطمینان قلب می یابدو من اندرون چنین قلوب‌و وجدان را همواره روشن میسازم واسرار را بر آنها الهام میکنم وآنها نیز یکدیگر را ازآنچه الهام میشود بهره مند میسازند و از نوریکه قلوب‌شان منور شده دنیای تاریك و غافل‌را منور میسازند وچنین نیکانرا که وجدانشان همواره پاك

است من قوه تمیز میان‌حق وباطل‌می‌بخشم کـه بواسطه‌آن انها می توانند بسوی من بیایند واز روی مهر و شفقت در باطن آنها جا گرفته تاریکی جهل شان‌را به نور معرفت دور میسازم ارجن گفت که ای ذات اعلی وجاوید واعلا ترین مکان (پناه) واعلاترین‌پا کی جاوید وای پورش (روح‌اعظم) ونخستین ایزد لم یلدو ای خداوند صحیح است که احدی حقیقت تو را نشناخته و تمام دانشمندان‌چون نارده Marde وآسیت Asite ودیولا Ɑivla وویاسه‌Wiashe وا کنون خودت نیز فرمودی ومن به آن ایمان آوردم که اسرار مظهریت تورا‌ایزدان وداونان WbaVnan نیز‌نفهمیده‌اند‌بلکه‌اگر کسی‌توراشناخته آنکس خودت میباشی ای سرچشمه زند گی وای خداوند بر تر از این جهان وهمه جهان های‌دیگر ایزد ایزدان آقا و فرمان ده آنچه هست وبود وخواهد بود بدون آغاز وانجام بدون حد وجهت بلکه ای خداوند از اینگونه تعریف و ثنای من نیز بر تر هستی «ندانم چه‌ئی هر چه هستی توئی» ومن که‌یك شا گرد حقیرتو هستم‌التماس میکنم که مرا آگاه فرمائی کـه چگونه باوجودیکه بر تمام کائنات محیط شده هم باز یگانه و مجرد میباشی وچگونه من ترا همواره پرستش نموده بشناسم وچگونه‌تصورترا نمایم وچگونه در بزر گواری وصنایع تو تفکر وتأمل کنم وچگونه هیکل صحیح ترا بدانم از اینها مرا آگاه فرما که تشنهٔ فرمایشات زیست دهنده تو هستم کرشنافرمود که بر تو بر کت وسعادت برسد من اینك‌ترا مجملا از خصوصیات

هیت خودم آگاه میسازم و اسرار مظهریت خودم را نشان میدهم
بی باید بدانی که ذات من دراصل نامحدود وبی تعین و فوق تعریف
است گوش ده ای شهزاده که من در عالم تعینات روحی هستم که
درقلوب تمام موجودات مستقراست ومن آغاز ومیان وانجام همه موجودات
میباشم ومیان ایزدان مرادهشنو گویند واز روشنائی ها درخشنده ترین
آفتاب واز بادها مروت Mervt ومیان ستارگان ماه واز کتب مقدس وید
من ساماوید Camavid ومیان نیکان من واسه وا Wachva واز حواس من قلب
یا وجدان ومیان جانداران من ذکاوت ومیان آنچه متعلق به بخت است
من خوشبختی ومیان آنچه اصل است من اصل اصلها ومیان استادان
آموزنده حقیقی و دانش ایزدی و میان سپهبدان من سردار افواج
آسمانی ومیان دریا ها من دریای بی کرانه ومیان دانشمندان من دانش
ومیان کلمه های مقدس من مقدس ترین کلمه اوم Avem ومیان کوه
ها من برترین کوه ها نیک تر از جمله نیکان منزه ازعیوب ومیان اسبها
خوشترین اسب واز افزار جنك من صاعقه آسمانی و ازمهر ورزندگان
من عشق وازماران من ماری هستم که قدیم وبی آغاز وبی انجامست
که هردو کرانه آن به یکدیگر پیوسته ومیان جان داران آبی من
ایزدآب ومن داور روز رستخیز وروح حقیقی وقدیم ومیان درندگان
من شیر واز پرندگان سیمرغ که بالهای او خاور وباختر را فرا گرفته
ومن هوای لطیف وخالص واز ماهی ها نهنگی هستم که قدما از
بزرگی وعظمت او تعریف کرده اند واز رود ها رود مقدس گنك

واز کون وفساد آغاز ومیان وانجام آن‌ومن‌دانش مطلق ونگهدارنده جاوید که نگاهش بهمه سو میرسد و نمیگذارد چیزی فانی گردد ونیز مرك منم که از آن هیچکس‌را رهائی نیست ونیز قوهٔ که‌علت زاد است ومرك را باز میدارد وشهرت و فصاحت و قوه نطق‌وحافظه و فهم وادراك و استقامت و برد باری منم ومیان سرودهامن‌خوشترین سرود و میان اشعار پسندیده ترین نظم گایتری kadtri و میان ماه‌ها بهترین مرگه‌شریشه Chriche واز فصل های سال فصل گل «بهار» ومن هستم پیروزی وعزم وحقیقت جمله حقیقت ها و از میان شعرا من بزرگترین شاعر هستم که اوشان Acchan نامیده میشود[۹] وبرای شاهان من‌دیهیم واز خواهندگان پیروزی من تدبیر واز اسرار من سکوت واز دانش من اصل وحقیقت آن مختصر اینکه ای شهزاده پاندو من آنم که اصل وجوهر همه موجودات است و بهر شکلی که ظهور بکند و بهر صفتی که متصف بشود بدون امتیاز پدید شدن یا نا پدید ماندن همه اشیاء از من مملو وبدون من‌بی‌وجودند اگر دنیای تعینات و کثرت مرا بشمارم شمرده نمیشود بلکه قدرت واحاطه من در انواع واقسام مختلف میباشد و نا محدود است هر چیزیکه تصور کنی وبدانی نتیجه کبریائی وقدرت‌من میباشد وآنچه اینك شمرده‌ام مجملی از مختصری ازبسیار است ودر حقیقت‌اینست که آنچه موجوداست ذره‌ئی ازظهور و قدرت و بزرگواری من است ودانستن آن چنانچه شاید با وجود این همه معرفت و علم از

قوه تو خارج است ولهذا بدان ای ارجن که این دنیا های مادی را
از یك جزو نامحدود خودم آفریده ام و با وجود آن به آنها هیچ
گونه وابستگی و قید ندارم واز آنها جدایم ولی بر آنها محیط می
باشم باین ترتیب مکالمه دهم که موسوم میشود به فلسفه سلطانی یا
همه گری ایزدی بر کائنات بانجام رسید٠

—مکالمه یازدهم—

ارجن گفت که فرمایشات عالی وسر بزرك روح را دانستم
و آنچه از زیست و مرك همه موجودات بر من منکشف فرمودی
فهمیدم و نیز عظمت وبزرگواری واحاطه ذات تو به یقین درك کردم
البته چنانکه شرح فرمودی مالك موجودات تو میباشی ولی امیدوار
یك التفات و مرحمت دیگر میباشم که آنچه از همه گری ومحیط
بودن خود شرح دادی وهم چنان آنچه از مظهریت وهیکل خود
که کائنات را فرا گرفته فرمودی ایمان آورده ولی میخواهم که
هیکل همه گیر را بچشم خود معاینه بکنم پس ای روح جاوید
خویش را بمن بنما کرشنا فرمود که خواهش تورا پذیرفتم ای شهزاده
باندو نگاه کن و بر من نگر که بملیونها اشکال در عالم کثرت پدید میشوم وهر
شکلی یکرنك مخصوص دارد ودر من به بین موجودات بی شمار آسمانی و
فرشتگان کوچك وبزرك وارباب سیارگان وشاهان جهان ودیگر بسیاری
ازمردم بزرك ومقتدر را که فکر وتصور آنها را هیچ گونه کرده ئی
بلکه در عالم خواب نیز ندیده ئی ونگاه کن که در وحدت من

چگونه کثرت تمام کائنات خواه جاندار یا بی‌جان وتمام اشیاء پدید میشوند و آنهارا اراده من ظاهر میکند وبه مشیت من موجودمیشوند بلکه تمام امیدها وخواهش ها وتخیلات خویش را درمن تماشا کن هرچه خواستی یقیناً درمن خواهی یافت ولی دیدار این هیکل ربانی به چشم مادی میسر نمیشود زیرا که چشم مادی محدودوناقص است ولهذا قوه‌بینائی آن نیزمحدود است پس من ترا چشم باقی وروحانی می‌بخشم که از آن بتوانی کبریائی وبزرگواری مرا به نظر آری.چنین فرموده کرشناخداوندخداوندان پرده‌غفلت‌را ازچشم‌ارجن برداشت واورا بصیرت روحانی عطا فرمود تا اورا به دیده معرفت نگریست و مظهریت ایزدی‌را در جامه هیولا بنظرآورد و کثرت را در وحدت مشاهده کرد پس ملیون ها چشم به نظرش رسیدند که بسوی او مینگریستند و هم چنین ملیون ها دهن و هیکل های عجیب وغریب وهر گونه افزار جنك واقسام لباس وانواع جواهر وزیورها وصور مختلف که‌هرطرف نگرنده‌بودند ودر درخشندگی وعظمت ملیون‌ها آفتاب،قابل‌روشنائی اوزرد وبی‌نورو حقیر میگشتند چنین بود دیدار آن هیکل عظیم الشان وتوانا پس ارجن دیدا گر چه کائنات دربهره های مختلف تقسیم شده ودر اشکال‌جداگانه‌ممتاز گشته ولی در هیکل ربانی یگانه ویك جسم میگردد وچنان‌شهزاده باند و ازآن دیدار مبهوت ومرعوب گشت وبه‌حیرت افتاد که از

هیبت آن موهای بدن او چون نوك خار یا کاه ایستادند بس هر دو دست خویش رابرسم هندوستان ازروی فروتنی وبندگی جفت نموده وبه حالت انکسار وتسلیم ایستاده سرنیاز رابه تعظیم خم نمودوعرض کرد که ای خداوند توانا دراین هیکل تو ایزدان وفرشتگان کوچك وبزرك وموجودات آسمانی را می بینیم واینك برهما علت ظاهری آفرینش دنیا درتو برتخت نیلوفر خویش جلوس کرده واطراف او نیکان ودانشمندان حلقه زده اند ودر همه جهات وبه انواع و اقسام بی شمار موجودات به اختلاف صورت و کیفیت و کمیت درتو پدیدار هستند ملیون ها بازو وملیون ها چشم بنظرم می رسند وباوجود این همه کثرت آغاز ومیانه وانجام تو پدید نیست ومن می بینم که باتاج کبریائی وعظمت مسلح وبه اسلحه آسمانی باقدرت عظیم نظر بی آیی واز تو اشعه نور بهرطرف پراکنده وروان شده موجودات رابه نور زندگی منور ساخته اند و مشکل است که کسی این نور یزدانی را به بیند زیرا که این نور از نور ملیون در ملیون نور آفتاب ها که ملیون درملیون مرتبه آنهارا باید ضرب زد بزرگتر ودرخشنده ترمیباشد درخشندگی آن چنان است که چشم های روحانی وربانی را که به من عطا فرموده ئی خیره میسازد به راستی که رب اعلی وقادر وبرهمه محیط هستی که هیچ گاه قدرت وعظمت توراچنانکه شاید نتوان تصور کرد ونتوان دانست حقا که نگهدارنده ورازق کائنات توهستی ویقیناً سرچشمه دانش قدیم تر از آنچه قدیم است

یگانه و بی آغاز میباشی بلی تو خداوند مطلق روح‌الارواح هستی که
نه آغاز تورا میتوان دانست ونه میانه وانجام رامیتوان تصور کرد
بادست هائی که نتوان شمرد وقدرتی که کرانه بر آن نمی باشد وبا
چشم هائیکه مانند آفتاب بایك روشنائی که ازتو روان شده همه کائنات
راازنور پر کرده اند آسمان وزمین وتمام ملا وخلا که میان آسمان
وزمین است تنها ازتوپر و گوشه‌ئی در کائنات نمی باشد که تو در
ان نباشی جهان های سه گانه شان عظیم تورا دیده ومبهوت وحیران
میباشند وبسوی تو پناهنده شده میدوند ومی بینم که گروه آسمانی
دست هارا برای تعظیم وتکریم جفت نموده ودرحالت فروتنی وبندگی
ایستاده اند وهمه بسوی تو مانند رودهائی که بجانب دریا جاری
میشوند روان شده‌اند وهمه ازروی حیرت برتو مینگرند ومی بینم
که جهان های بسیار مظهر عظیم‌الشأن تورا به همان حالت ابهت
می بینند درصورتیکه توبه همه آسمانها محیط شده باکمال درخشندگی
بانواع رنك ها واشکال وسایه ها می تابی وازکمال پریشانی دست
وپای من میلرزند و اطمینان وسکون ازمن رفته وحس میکنم که پیکر
عظیم تویك گونه هیبت زائل نشدنی درمن آورده که نمیدانم چگونه
وکجامن بتوانم ازاحاطه قدرت همه گر توفرار بکنم پس ای خداوند
جهان‌ها وای جبار کائنات برمن بخشش کن اکنون ایمان آوردم
ویقین دانستم که فرزندان وهری تراشتر Terachtr که شهزادگان کورو
نامیده میشوند باهمه تابعین وشاهان وفرمانروایان بی شمار وسرورانی

چون بهشما Behma و دروته Drothe ودیگر جهان پهلوانان ورزم جویان درحقیقت همه لقمهٔ در دهان توشده اند وهمه را می بینم که بی‌اختیار بدهان تو که دهان مرك است فرو میروند بلی بسیاری‌میان داندانها گیر کرده‌وبسیاری جویده شدوبسیاری بحلق‌فرو رفته اند میتوان گفت که چون سیلاب یافیضان رودبا کمال‌سرعت وآشفته‌گی وشتابی به‌سوی اجل‌که دهان تو میباشد میروند مانند اینکه مرك خویش را به‌دست خویش فراهم میسازند بلی مانندپروانه ها که سراسیمه به‌جانب روشنائی رفته طعمه‌آتش میشوند این سپاه‌و این سپهبدها همه دردهان آتشین توحلقه زده وپروانه وارمیسوزند وخاکستر میگردند ومن می‌بینم تورا با زبان های آتشین که‌هرسو زبانه‌کشیده وهمه را به‌سوی خود فرو می‌برد این‌زبانه‌های آتشین‌نه ازیك‌سو بلکه‌هرسوئی‌نه در شمار شمرده میشوند ونه‌دریك صورت بلکه‌صور مختلف می‌باشند. به‌راستی ایمان آوردم درحقیقت توهستی که جهان‌را بدید مینمائی وتو هستی که میسوزانی وازاین روابنك به سجود می‌روم وهردو دست‌را جفت نموده بند گی می کنم ودر این حالت انکسار وپرستش معروض می دارم که بفرمائی این چه شگفتی واین چه کثرت‌است که درتو مشاهده می کنم ودرحقیقت تو کجا هستی وچه‌می‌باشی. کرشنا فرمود که‌تو اینك‌مرا به‌صورت کائنات وزمانه مشاهده می کنی که تکمیل گشته وبه‌ان هیکلی که فانی کننده موجودات‌است وباید بدانی که جزتو هیچ کدام ازاین

رزم جویان که دراین جا حاضرشده‌اند ازمرك رهائی نخواهند یافت لهذا فرمان می‌دهم که کمر همت‌را استوار بندی اکنون برخیز ووظیفه خویش‌را بجاآر وبادشمنان جنك کن وبرای خویش پیروزی ونیکنامی‌را تحصیل‌نما ودشمنان‌را هلاك سازو از پیروزی بهره‌مند شو زیرا که باید بدانی کشنده حقیقی آنها منم ولی توآلت اراده من‌می‌باشی وآنچه‌تو خواهی کرد درحقیقت من کرده‌ام پس‌سرواران دشمن چون بهشما ودرونه وکونه (qneh) وجیدرتهه (Gidrtha) ودیگران‌را ظاهراً توقتل کن ولی درحقیقت آنها کشته‌شده‌من‌میباشند پس ای‌ارجن بدون تذبذب وتزلزل برخیز وجنك کن .

ارجن فرمان کرشنارا شنیده اوراسجده نمود وباکمال‌انکسار مکرر عرض کرد که ای کرشنا این جهان از کبریائی وقدرت تو مملواست‌ارواح رکستیس (Rkstis) ازترس تو بهرجانب فرارمیکنند وکروه سدهس « Cdps » بهپرستش تو بسجده افتاده‌اند وچکونه می شود که‌ترا سجده‌نکنند درصورتیکه توعلت اول بزرکتر ازبرهما که‌آفریننده این جهان‌است ورب‌الارباب جهانیان می‌باشی که کائنات‌را دربر گرفته‌ئی ووجودوعدم‌هردوهستی نامحدودجاویدومطلق روح جمیع ارواح وجوهر همه دانش‌ها بلکه اصل دانش وملجاء وماوای همه‌کائنات. بهراسمی که‌خوانده بشودخواه‌آنرا‌ایزدباد‌گویند یاایزد نجم که گیرنده ارواح‌است وایزد آتش وورونه یاایزد آب‌ها باششکامایا پرجه‌پتی « Prgepti »ای کرشنانماز می‌برم هزاران مرتبه

که هزاران مرتبه بر آن اضافه گردد ونماز می برم ملیون ملیون
مرتبه وباز مکرر میکنم وبهرسو که رخ نمائی من به‌آن‌سو نماز
میبرم ای‌برهمه قادر ودرهمه‌جا حاضر و از همه چیز دانا ای‌همه
درهمه افسوس که در حال غفلت و جهل تورا یك دوستی پنداشتم
وعظمت ترا ندانسته کرشنا خطاب میکردم واین رفتار نتیجه عشق و
محبت من بود که ازحقیقت تو آگاهی نداشتم وتو نیز بامن‌به‌سادگی
ودوستی رفتار میفرمودی‌ودربازی‌وامور زندگی بامن‌شرکت میکردی
برای اینگونه جسارت‌ها اینك بخشش می‌خواهم ای‌خداوند ای‌پدر
جانداران وبی‌جان راهنما واستاد حقیقی همه جویندگان‌دانش تنها
تو سزاوار ستایش ونیایش می باشی تورا مانندی‌نه نه در این جهان
ونه‌درجهان‌های دیگر ای خداوند مانند پدریکه فرزندرا می پرورد
یامعشوقی که به عاشق خویش نظر شفقت دارد یادوستی که‌به‌دوست
خود مهر می‌ورزد محبت ومرحمت‌فرما خوشا بخت وزهی سعادت
من که به این حقیقت عظمی آگاه شدم و هرگاه‌که آن هیولاء
عظیم‌الشان تورا به‌دیده بصیرت می‌بینم قلبم می تپد وبه سرعت می
آید ومیرود وباوجود اینگونه هیبتی که مرا فرا گرفته شگفت
این‌است که سخن میگویم وترا ستایش میکنم وازتو یك‌بخشش دیگررا
ملتمس هستم وآرزو دارم‌ای کرشنا که ازاین‌پیکر هیبت ناك‌درآمده
به‌صورتیکه آشناهستم جلوه فرمائی کرشنا فرمود ای‌ارجن بسبب‌مهر
وشفقتی که به‌تو دارم اینك صورت گیریائی وهمه گری خویش‌را

که ازتحصیل وید یابه عبادت وریاضت وقربانی ومعرفت وسخاوت و
ایثار نفس وکردار ستوده وزهد ومختصر اینکه ازهیچ گونه وسایل
مگرعشق وارادت صمیمانه برای کسی میسر نمی‌شود تا اراده خودم
قرار گیرد به‌تو نشان دادم چنین فرموده کرشنا به حالت طبیعی بشر
به‌صورت‌انسان جلوه فرماشد وفرمود مشاهده‌ئی که کسی نمی‌توانست
کرد تونمودی اینك بتو میگویم که هرکس عمل محض‌رضایت
وخوشنودی من نموده وبه‌من ارادت وصداقت می‌ورزد وازهر گونه
وابستگی مجرد می‌شود وازنفرت ودلبستگی آزاداست او بسوی من
خواهد آمد به این ترتیب مکالمه یازدهم که مبنی برظهور کثرت
دروحدت‌است به‌انجام رسید .

— مکالمه دوازدهم —

ارجن به‌کرشنا عرض کرد که ای‌خداوند کدام یك ازاین
پرستندگان مخلص که ذکر فرمودی بهترین راه‌را می‌پویند آیا
آنهائیکه ظهور تورا درهمه اشیاء معتقدشده وهمه اشیاء راظهور
یك حقیقت می‌پندارند یاآنهائیکه وجود مطلق‌را منزه از صفات و
نابدید ونامحدود دانسته تنها اورا می‌پرستند کرشنا فرمود کسانیکه
بدون تزلزل باکمال استقامت و ارادت مرا همه جا حاضر و ناظر
دانسته وبه‌شهود عقیده‌مند شده به‌من متوجه می‌شوند وعشق‌میورزند
آنها به‌من بسیار عزیزاند ولی آنهائیکه مرا وجود مطلق ونامحدود
وبسیط‌ومحیط‌ونابدیدوفوق‌تصوروعلم‌بشروجاویدوظاهرنشدنی‌وآن که

همه‌جا هست وهیچ جانیست دانسته‌ونفس حیوانی را به‌فرمان نفس ناطقه‌در آورده وحس‌های خویشرا مطیع ساخته وهمه‌موجودات‌را به‌یك نظر شفقت دیده وبهبودی همه‌را می‌خواهند آنها نیز بسوی من می‌آیند ولی طریق آن کسانیکه حق‌را نابدید ومطلق می‌دانند دشوارتر است ازآنهائیکه ظهور اورا درجمیع اشیاء دانسته وبه شهود حق عقیده دارند زیرا که تصور بسیط ومحیط و نامحدود و نامعلوم برای انسان ضعیف ومحدود که علم اوبه دیدن اشیاء است وآنچه‌راکه‌نمی‌تواندبه‌بیند وتصور نکند سخت دشواراست که وجود آنرا باور نماید وبه‌آن ایمان بیاورد وانسانی که متصف به‌صفاتی چندمی‌شود سخت‌مشکل‌است که وجود بی‌صفت‌را بشناسد ولی‌آنهائیکه توجه خویش‌را بسوی‌من منعطف نموده و تنها مرا درنظرداریدومرادرهرفعل‌فاعل حقیقی می دانند وافعال وذات وصفات خویش‌را درافعال وذات وصفات من مستهلك می‌سازند ومرا به‌قلب سلیم ویگانه نه به‌سبب ترس یاامید دوست می‌دارند آنهارا نیز من ازعالم تعینات وتغیرات ومرك‌رهائی می دهم لهذا ای‌ارجن توجهت را به‌من استوار کن پس به‌مشق و ریاضت کوشش نماکه به‌من برسی وچون حقیقت مرا درك کردی بمن خواهی رسید واگر نمیتوانی که کاملا توجه خویش‌را بمن تمرکز دهی وخویش‌را درمن فانی سازی پس آسانتر ازآن تربیت نفس ورضایت است واگر نمیتوانی به‌قواعد ریاضت و تربیت نفس بپردازی پس به احکام شریعت پابند شو واگر ازآن نیز

بیرون ازقوه تومیباشد پس زهد ودوری ازاشیاء دنیا وهوا وهوس
نفسانی اختیار نما وبر من توکل کرده ازپاداش عمل درگذرولی
درمدارج روحانی بهترین طریق علم ومعرفت وپس ازآن تربیت
وتذکیه نفس است وبرتر از معرفت تصور وتمرکز بسوی من و
عالیتر ازآن بی‌تعلقی به‌اعمال است که عمل‌را محض رضایت و اطاعت
من نموده وبدان وابستگی نداشته اطمینان وسکون باطن‌را حاصل
کنی به‌راستی میگویم که‌این گونه زاهد ازعمل نزد من عزیزاست
او که از هیچ شیئی نفرت ندارد باهمه دوست ومهربان است بدون
تعلق به شخص مخصوص بدون انانیت وتکبر مساوی دررنج وشادی
عفو کننده قانع وهمواره به‌یك‌حالت وثابت قدم بایك وجدان وعقل
که برمن تمرکز یافته چنین کس به‌من عزیزاست ونیز او که از
مصائب وامور دنیا فرار نمیکند و نه از او اهل دنیا فراری هستند
وازامیدهای آورنده شادی وازغضب وترس آزاداست او نیز به‌من
عزیزاست ونیز آنکس که به چیزی محتاج نیست پاك وآگاه وخالی
از شهوت وآزاد از پریشانی‌ها وزاهد ازآنچه در دنیا میکند چنین
کس به من عزیزاست واو که به‌ازچیزی نفرت دارد ونه به‌چیزی
وابستگی مخصوص پیدا کرده نه‌درغم چیزی مبتلااست ونه‌چیزی‌را
می‌خواهد بدی وخوبی هردورا به‌من تسلیم نموده وازارادت‌مندی
به‌من مملواست به‌من عزیزاست وآنکس که دوست ودشمن‌را مساوی
می‌بیند وآوازه و گمنامی وسرما و گرما و شادی ورنج‌را بالسویه

میپذیرد وبه‌چیزی‌وابستگی‌ندارد وازستایش‌ونکوهش متاثرنمی گردد واوکه همواره خاموش وباطن او آسوده است ازآنچه براو وارد می‌شودواو که همه راترك کرده‌مرادرتمام کائنات می‌بیند ومی‌جوید چنین کس به‌من بسیار عزیزاست بلی آنهائیکه این آب زندکانی و این کیمیای روحانی واین آموزش‌های ایزدی‌را یافته‌اند وبه‌ارادت وصداقت به‌آن عمل میکنند به‌راستی می گویم که نزد من بسیار عزیزند به‌این ترتیب مکالمه دوازدهم که تعریف ارادت صمیمانه می‌باشد به‌انجام رسید .

— مکالمه سیزدهم —

ارجن عرض کرد که ای کرشنابفرما آنکه شخص‌ظاهراست کیست وآنکه درباطن « من » میگوید که روح نیز نامیده می شود وبفرما که عارف که‌است ومعروف چه‌می‌باشد یابه‌عبارت دیگر ماده وروح اشیاء ودانندهٔ اشیاء دانش وآنچه می‌باید دانست اینهارا برای من تعریف کن کرشنا فرمود این جسم‌را میدان علم و او که از حقیقت جسم آگاه می شود اورا دانندهٔ میدان اجسام می گویند یابگوئیم اورا که تو شخص یاجسم خویش میخوانی زمینه‌دانشمندی داد که « من » ازاندرون می گوید وآن‌را خودی یاروح نیز مینامند او عارف این زمینه‌است و بدان که من هستم عارف حقیقی جمله اشیائیکه معروف می‌شوند بهرصورتی که‌باشند ودانش حقیقی این‌است که میان زمینه ودانای زمینه یاعارف وآنچه معروف می‌شود امتیاز

بدهد وبداند که مادهیازمینه معلومات چیست وچگونه تغییر می‌پذیرد
ومتأثر شده به‌شکل اجسام درمی‌آید واز کجا ظهور کرده واویعنی
عارف یاروح چیست و قوای او چگونه می باشند که در ماده تأثیر
میکنند این حقیقت‌را مجملا ازمن بشنو ،چنانکه دانشمندان تعریف
نموده‌اند وبه‌دلائل ثابت کرده‌اند معروف‌چنین میباشد

اول بسایط یاعناصر دوم خودی یاشخصیت سیوم عقل و نیز
آنکه ناپدیداست ۰ چهارم‌یازده حواس‌وپنج ازآنچه ظاهر است پنجم
اچها (Eecha) یاخواهش وششم دویشه (Dvche) یانفرت وسو که
(Svkch)یاخوشی ود گهه (Dvkah) یا درد وچیتنه (Chene) یا ادراك
ودهریته (D hrith) یااستقامت درارادہ واینها وجودشخصی راتشکیل
میدهند ومعروف می‌باشند وخصوصیات عارف‌امانت وم(Emant vom)
یانه‌بودن عجب‌است که‌انکسار میباشد وادم بهت وم(Adm bhit vom)
یا نه‌بودن‌خودنمائی‌واهمسه(A hmce)یابی‌آزاری وخشنتی‌Qe'ltni یاعفو
وارجوم Aergvm یعنی ارزشمندی‌یاراستی‌واچاریه‌اپاسته‌ Eeh rrihe Oprcen
یااحترام‌به‌استادان وشوچم Shvchem یا پاکی واستهایریم ESthairvm یا
بردباری‌واتمارونگراهه Etma rinkeede یاتسلط‌برنفس‌واندریه‌ارتهه‌شوویراگیم
Endriih Frtehchv Vlrakim یعنی نبودن وابستگی به‌اشیاءمطلوب‌حواس
وآن اهنکار En ehenkar نبودن انانیت وآگاهی ازچگونگی درد و
بدیهای‌زاد ومرك‌وپیری وبیماری واسکته Esekteh نبودن‌وابستگی
وعلاقه به زن وفرزند وخانه وتوازن قلب درواردات خوش‌وناخوش

وارادت صمیمانه به من و نداشتن انس حقیقی به صحبت مردم و استقامت وتسلسل درمعرفت به ذات خود و دانستن اشیائیکه برای عارف شدن لازم می‌شوند این خصوصیات‌را معرفت می گویند که عکس جهل می‌باشد وازاینها شخص دانا یك ذوق روحانی پیدا میکند وبه‌آن روحیکه کائنات‌را احاطه کرده مهر می‌ورزد ودرحقیقت دانش تفکر وتأمل مینماید ووسیله تکمیل معرفت‌را به‌زبان حکمت « وهیان "Whian" یاتفکرمی گویند که ضداوهیان Ohian یاغفلت می‌باشد اکنون من ترا آگاه می‌سازم‌ازآنچه باید بدانی وچون دانستی زندگی جاوید می‌یابی وآن دانش به‌یگانه ابدی وبی‌آغازاست که نه اورا موجود می‌توان گفت ونه‌معدوم این‌است گنی یه kinie یاآنکه باید مطمح نظر دانشمندان باشدزیرا که دردانش ازدانشی که حقیقت دارد باید دانا شد وتنها ازهمان‌دانش انسان خورسندی ابدی وسکون جاوید می‌یابد مقصود ازآن دانش چنانکه دانشمندان گفته‌اند حقیقت برهما یاحقیقت زیست می باشد که نه آغاز دارد ونه‌اورا وجود می‌توان گفت ونه‌عدم وآن مرکزکائنات‌است وهمه کائنات‌را فراگرفته‌است وفوق حواس بشراست به هیچ چیز وابسته نیست بلکه ازجمله پابندیها آزاداست واگرچه‌همه اشیاءرا درفطرت خود موجود دارد باوجود آن نمی‌توان اورا شبیه‌ونظیر یك‌چیزی نمود ولهذا بصفتی متصف نمی شود او اندرون ونیز بیرون همه

اشیاء است ظاهراست ونیز پنهان‌است جانداراست ونیز بیجان است
محرك ونیز حرکت نمی کنند نامحدوداست وازاین‌رو ناپدیداست و
نمی‌توان اورا ادراك کرد وآن بسیار نزدیك‌است ونیز بسیار دوراست
درحقیقت تقسیم نشده ولی ظاهراً به‌قسمت‌های نامحدود منقسم به‌نظر
می‌آید او رحم تمام اشیاءاست ولهذا دراوست که کائنات وجودیافته
وازاو ظاهر شده و ازاو نیز فانی می گردد واو سرچشمه نوراست
وماورای‌تاریکی‌است واو عین دانش‌است ونیز مقصود دانشمندان‌است
ونیز چیزی‌است که بوسیله دانش اورا میجوئیم و او در میان همه
دلها ووجدان می‌باشد این‌است خشیترم kciterm یا میدان علم یاآن
چیزی که بایددانست واین‌است گیانم Jeienm یادانش و گنی یم Jeianm
یا اشیاء مطمح نظر دانشمندان که به‌عبارت مختصر به‌تو گفتم و
چون اینهارا نیك‌دانستی به‌من‌میرسی ونیز بدان که‌پر کرتی Pérekrti
یاماده وپورشم Porehem یا روح هردو بی آغاز اند ونیز بدان که
گونان Jainan یا گونه‌ها (صفات) و آنچه متعلق به آنهـااست همه
از هیولا تولید می‌شوند ولهذا هیولاءرا علت تولید علل و نتایج
می‌نامند وروح علت تلذذ خوشی یااحساس رنج می باشد و هیولاء
یاطبیعت نفس پذیراست که ازروح به‌او میرسد وسبب زندگی مادی
وحرکت می‌شود ودرد ورنج‌را تولید میکند ووابستگی به گونه‌ها
(صفات)مادی علت زادن دررحم نیکی وبدی‌است ولی اوکه ناظر

وفرمان ده ونگهدارنده و لذت برنده ومالك بزرك و ذات اعلای حقیقی است ودراین جسم یاماده جا گرفته اورا روح می نامند وآنکس که تعریف روح وهیولا یا ماده را چنین دانست و گونه یا صفات هیولاء وروح را نیك فهمیدهرحالیکه هست دوباره متولد نمی‌شود ودرزنجیر زندگی مادی گیر نمیکند بعضی ازجویندگان حقیقت به تصور وتامل ذات خودرا بسعی خود درخود می‌بینند وبعضی دیگر فلسفه سانکهیارا که هیولا وروح را درحقیقت جداگانه وهردورا ازلی وابدی تعریف می کنند پیروی می‌نمایند وبرخی دیگر اصول یوك یعنی ریاضت وتذکیه نفس را ترجیح می‌دهند ودیگران می باشند که ازهمه این طرق مذکور جاهل وچیزی از دیگران شنیده بدون معرفت عبادت می کنند ولهذا پس از مرك بدان آرزوئی که وابستگی داشتند می‌پیوندند پس بدان که هرمخلوقی که زاد خواه متحرك یاغیر متحرك باشد این تولید نتیجه اتصال زمین معرفت یاهیولاء وعارف یاروح می باشد که بالسویه در تمام موجودات جا گرفته ومیان میرندها نه میرنده مانده و برآن فرمانده می‌شود و هرکس تعریف روح را چنین دانست او عارف است واز آنجائیکه چنین عارف درهمه اجسام همرنك خودرا می بیند لهذا آنچه هم رنك وهم جنس خویش است نابود نمی کند و هرکس که تعلق ارواح را چنین دانست او درعالم روحانی طریق اعلارا می پیماید

وآنکس که تصور می نماید که ماده (پر کوتی) درحقیقت عامل عمل‌است وروح ازعمل، دوراست او نظریه صحیح‌را تعقیب مینماید وچنین کس کثرت اقسام وانواع زندگی‌را از یك سرچشمه مشاهده نموده به‌آن حقیقت‌ابدی می‌رسد که یك‌وجود بی‌آغاز وبدون‌صفات نه‌میرنده ولی دراجسام جا گرفته عمل می نماید ولی ازعمل متاثر نمیشود همچنانکه‌اثیر همه‌جااست ولی ازهیچ‌چیز متاثر نیست وچون دانست که همه نقوش واشکال مادی دریك نفس کل ریشه دارند وازان به‌شکل شاخ وبرك به‌انواع و اقسام اشکال منتشر و متشکل می‌شوند او درحقیقت امر زندگی‌را دریافته است روح ازطوفان اعمال وتغیرات منزه می باشد و مانند یك آفتابی‌است که دنیائی را روشن کرده وخود ازتاریکی دنیا متاثر نیست همچنان روح دنیای مادی‌را به‌جملگی زنده می سازد ولی ازانقلاب دنیا متاثر نمی‌شود و عارف حقیقی یگانه‌است وانکس که به‌قوه دانش چنین امتیاز میان‌روح وماده میگذارد حقیقت آنها را نیك فهمیده و به حق واصل میشود به‌این ترتیب مکالمه سیزدهم که‌تعریف‌روح‌وماده‌می باشد به‌انجام‌رسید.

مکالمه چهاردهم

کرشنا حقیقت ایمان و عشق و امتیازیکه میان ماده و روح می‌باشد بیان فرموده‌وضمناً اشاره نموده‌بود که ماده به‌صفاتی متصف می‌باشد که روح از آنها منزه‌است در مکالمه چهاردهم شرح آن صفات‌را چنین فرمود : —

کیه‌ای ارجن دیگر از اسرار دانش که بهترین دانش‌هاست و به‌دانستن آن دانشمندان به‌اعلا درجه تکمیل رسیده‌اند بیان میکنم این دانشی است که دانای آن زاد ومرك این جهان آزاد گشته به من پیوندد و به انقلاب‌های زمانه هیچ گونه متأثر نمی شود بدانکه هیولاء رحم ابدی‌است که من در آن تخم زندگی‌می گذارم وازآن همه موجودات ظاهر می‌شوند درهر رحمی که میرنده تولید بشود ریشه ورحم اصلی او هیولاء ابدی‌است ومن پدر و علت زادن آنها هستم وآنچه از هیولاء بروز می کند متصف می شود به‌سه گونه های ذیل :- یکی ست Set یا اعتدال ودوم رجس Regs یا حرکت وافراط وسوم تمس TmS یا تاریکی وبیکاری وتفریط که‌درهمه موجودات به‌یك شکلی ظاهر می‌شوند وروح‌را که‌اعلااست باماده که دون‌است‌متصل می سازند ودارنده هرکدام از آنها از زندگی واخلاق یك صورت مخصوص‌را می‌یابد مثلا اشخاصیکه صفت ست‌را دارند درطبیعت شان میانه روی - کردارشان بی‌لکه وجدان‌شان روشن و بدنشان صحیح ومایل به‌نیکی ومعرفت می‌باشند واز آنجائیکه به‌زنجیر ماده مقید می باشند به‌زندگانی‌های مادی باز گشت‌میکنند دوم آنهائیکه رجس RegS می‌باشند درطبیعت خواهش‌تفوق وفرماندهی وتسلط دارندو به‌تحصیل اشیاء دنیا حریص‌اند وازاین‌رو به‌دنیا پابند و مجبور ند که در سلسله اعمال‌دنیوی‌مقید باشندسوم تمسی‌ها (T emos) که در جهل وتاریکی

وحماقت وسنگینی‌وسستی وبیکاری وجمودت مبتلا بوده دردام ماده گیر کرده‌اند چنانکه گفته شد طائفه ست به‌میانه روی و پاکی و نیکی مایل می‌شوند ورجس به تملك وازرگی وتمسی به حماقت وبیکاری واگر درطبیعت کسی صفات رجس‌وتمس مغلوب ست‌شدند حرکات اوست می‌شوند و هر گاه ست وتمس ضعیف‌تر از رجس کشتند گونه رجسی دراو پدید می‌شود وهمچنین اگرست ورجس در تحت تاریکی تمس در آمدند آن شخص یاشئی تمسی میگردد ظهور دانائی ازست وکارهای بزرك دنیوی ازرجس و حمودت و نبودن فکر وتامل ازتمس‌است وهیچ شئی ازاین گونه‌های سه گانه بیرون نیست لهذا اشیاء یااشخاص کائنات‌را می‌توان مطابق صفات مذکور به‌اعلا ومیانه و دون تقسیم کرد و هرگاه روان یك جاندار ازتن جدا می‌شود اگر ست‌بوده به مکان دانائی و پاکی میرود واگر رجس هست به مرکز مخصوص خویش رفته و استراحت کرده دوباره به‌دنیا برمی گردد وبه‌افعال مادی می‌پردازد و تمسی درمنزل پست وتاریکی ناپدید شده وباز به‌صورت پست به‌زندگی دنیوی بازمی گردد ونتیجه کردار اشخاص ست‌را نیکوئی ورجسی هارا بلند پروازی واضطراب وتمسی‌راجهل وحماقت مینامند واهل ست به‌مراتب بلند انسانیت میرسند ورجسی‌ها میانه می‌باشند که در میدان درندگی وعمل برای تحصیل جاه‌وعزت ولذت دنیا منهمك

می‌شوند وتمنی نه خوبی دارد ونه کم ازکم جاه دنیوی بلکه در
پست‌ترین درجه عمل فرو رفته پس من می گویم کسانیکه این
هرسه صفات‌را متعلق به‌ماده دانسته ویقین کرده‌اند که روح یاوجود
پاك وازآنها منزه‌است چنین دانشمندان حقیقت ماده وروح را نیك
دانسته‌اند وسوی من می‌آیند وآن روحیکه به‌بدن متصل شده‌ولی
خودرا ازآن صفات سه گانه منزه میداند وازآنها میگذرد و آنچه
اعلاتراست حس میکند چنین روح از بند زاد ومرك وپیری ودرد
وشکستگی رهائی یافته وآب زندگی را مینوشد ارجن عرض کرد
آن کس که از این صفات سه گانه خویش را آزاد نموده چگونه
ازدیگران که هنوز گرفتار هستند ممتاز نمی‌شود و چگونه زندگی
میکند وبه‌چه راهی ازآنها پیش میگذرد کرشنا پاسخ داد که چنین
کس نه به‌چیزی دلبستگی دارد ونه نفرت و کراهت بلکه دانش و
سعی وجهل هرسه دردیده او یکسان واو ازآنها نه گریزان‌است و
نه‌درپی آنها روان بلکه بی‌طرف میماند وپیش آمدهای زندگی در
آیینه وجدان او منعکس میشوند ومانندتصاویر می‌آیند ومیروند ولی
اندرون او بی طرف مانده نه‌از انعکاس صورتی مضطرب میشود
ونه‌ازواقعه خوشی متاثر میگردد نه‌ازشکست درکار پریشان است ونه
از گشایش وپیروزی شادان زیراکه ایمان داردکه‌همه این گونه‌ها
تأثرات ومظاهر مادی میباشند و او ازآنها منزه‌است ولهذا درهمه

حال روان او ازمرکز اعتدال وسکون تجاوز نمیکندهمیشه‌اعتماد وبر ذات خویش دارد ومیان دریای راحت ورنج شکست وکامیابی مانندهٔ کوه مستقیم وپا برجاست ودرنظر او سنك وآهن باسیم وزر یك ارزش دارند نه چیزهای مرغوب اورا بهخود راغب میکند و چیزهای مکره در او کراهت پیدا میکند ستایش ونکوهش حرکت وسکون برای او یکسان میباشد وبا دوست ودشمن بهیك نوع رفتار میکند واز همه گونه بلند پروازی وحرص وتجسس ودوندگی که تعلق بدنیا دارند وعلت تولید صفات سه گانه بری است وتنها چنین شخص را میتوان گفت که ازدنیا آزاد شده واز گونه های سه گانه رسته ومیتواند وجدان وهوش خویش‌را در من تمرکز داده به من پیوست شود راستی میگویم ای‌ارجن که‌درحقیقت من اصل‌همه مظاهر هستم ومنم زندگی جاوید وقدیم وعدل مطلق وبرکت‌ابدی وبه‌این ترتیب مکالمه‌چهاردهم درتعریف صفات سه گانه به‌انجام رسید

مکالمه پانزدهم

کرشنا فرمود آن درخت مقدس که «اشوت» (Fshvtra) مینامیم و میان اهل هند علامت زمانه تصور می شود می گویند شکسته شدنی نیست‌ریشه آن درآسمان وشاخهایش برزمین گسترده شده وبرگهای آن سرود مقدس می‌باشند (هرورقی دفتری است معرفت کردگار) وهر که آنهارا میداند او دانای کتب مقدس وید می‌باشد شاخهایش‌بالا وپائین‌هرطرف‌سر کشیده وبه‌صفات‌سه گانه

سبز مانده اشیاء مطلوب حواس غنچه‌های آن درخت وریشه‌هائی که
ازاصل برون جسته از بالا رو به‌پائین آمده قیود عمل‌را در دنیای
بشر تشکیل میدهند اندازه هیکل مجموعی این درخت بیرون
از دانش بشراست وهمچنان علم به‌آغاز وانجام وپیوست شاخهای
آن به یکدیگر ولی این درخت تنومند را به‌تیشه امتیاز میان حق
وباطل وعدم ووجود ونداشتن وابستگی به‌مادیت باوجود کمال
استحکامش می‌توان برید وبرنده این درخت آن مقصودی‌را تعاقب
خواهد کرد که پس‌ازتحصیل آن دیگراورا به‌زندگانی‌مادی بر گشت
نباشد چنین اشخاص خالی ازتکبر وغفلت وپیروز بربدیهائی که‌از
علاقه به‌امور دنیوی پیدا میشوند وهمیشه درذات خود مستغرق و
ازصفات یکدیگر که شادی ورنج نامیده می‌شوند آزاد گشته راه
راست‌را می‌پیمایند چنین اشخاص‌از عللی که عات قیدروح درجسم
می‌شوند جسته ودل خویش‌را همواره به ذات خویش بسته و از
خواهشات نفسانی رسته واز حیرت مذمومه درآمده به‌آن مکان‌عالی
میرسند که همواره به‌یك‌صورت‌است نه از روشنائی آفتاب دنیاروشن
است ونه ازماه ونه ازآتش و باوجود این روشنائی آن روشنائی
برروشنائی است که ازحیز تصور و خیال بشر بیرون است و آن
مکان که مرك به‌آن دست رس ندارد وهر کس که‌آنجا رسید
خبرش باز نیاید می‌توان گفت که‌جزئی ازخودم می‌باشد که‌بدنیای

زندگی مبدل شده و بصورت روح جاوید درآمده وحواس پنج گانه وششم آنهارا که ذهن باشد درحجاب ماده به اطراف خود کشیده چون خداوندیکه پیکری می‌یابد وترك میکند و هرگاه پیکری را گرفت آنهارا نیز می گیردوباآنها می رود چنانکه باد خوشبوئی را حامل می‌شود واین روح که درپیکر مادی است به‌وسیله قوای بینائی وشنوائی وسودن و بوئیدن وچشیدن وذهن وحس مشترك واشیائیکه براو جلوه‌گر می‌شوند می‌شناسد ولی آنهائیکه غافل می‌باشند روح را زمانیکه ترك بدن می کند ووقتیکه دربدن هست و متلذذ میشود درك نمیکنند چونکه صفات مادی آنهارا از دانستن روح که‌دیده بصیرت‌لازم دارد مانع می‌شوند ویوگی‌هایعنی دانشمندان ومرتاضین نیز به‌مشکل روح‌را حس می کنند که درخودی مستقر است ولی آنهائیکه غافل می‌باشند این حقیقت‌را باوجود کوشش نمی‌فهمند آن نوریکه از آفتاب ظاهر می‌شود وهمه دنیارا روشنائی می بخشد و ماهتاب وتابش آتش همه‌این‌روشنی‌ها بدان که ازمن ظهور میکنند وشاهد کبریائی من می‌باشند ومن هستم که دنیارا متاثر کرده و در خاك تاثیرداده موجودات‌را زندگی می‌بخشم وپرورش می‌نمایم ومن هستم که به‌صورت سرما سبزه ودرخت را نمو می‌بخشم وهمچنین منم آن آتش‌زندگی که همه‌چیزهارا متحرك می‌سازد و به‌فرو بردن وبرآوردن دم رهنمائی میکند وبه‌واسطه قوای هاضمه وماسکه‌ودافعه

24159

عذاهارا هضم میسازد ومنم که درمیان دلهای همه نشسته‌ام و از من
ذهن وحافظه وداش ونبودن آن‌ها ظاهر می‌شوند منم همه بود و
نبود وانچه در کتب‌وید گفته‌شده ملکه گوینده‌ویدانته Wibnth من‌میباشم
کائنات از دوقوت تشکیل شده یکی نابود شدنی ودیگر نابود نشدنی
و نابود شدنی همه وانکه تغییر نمی‌پذیرد نابود شدنی نیست ولی از
هردو اعلاتر ذاتی عالیتراست که برهمه محیط می‌باشد وسه عالم را
نگهدار است واو خداوند جاوید می‌باشد و ازآنجائیکه من از انچه
نابود شدنی وازآنچه نابود نشدنی است اعلاتر میباشم مرا اهل‌دنیا
و کتب ویدروح عالی مینامند واو که غافل نیست مرا همه‌دان واز
همه عالی‌دانسته می‌پرستد اکنون ای‌ارجن آن‌رازیکه راز رازهاست
برای‌تو بیان کردم وهرکس انرا دانست ازبرترین‌روشنائی روشن
شده انچه‌راکه باید بداند خواهد دانست به‌این ترتیب مکالمه‌پانزدهم
که‌درتعریف‌پرش اتم Porch ottoMe یاعقل کل که‌نگهدارنده‌وسرچشمه
وخداوند همه وبرای تعریف‌آن اگر چه میتوان الفاظ بسیار آورد
ولی چنانکه شاید نتوان تعریف‌کرد به‌انجام رسید .

مکالمه شانزدهم

کرشنا فرمود که‌ای‌ارجن آنهائیکه درراه‌حقیقت کامزن میباشند
بی‌باك وپاك ومستقیم در ورزش دانائی وبخشش کننده و بازدارنده
نفس ودهنده قربانی وخواننده کتب‌مقدس وعابد ودرست کارمیشوند

ونیز درآنها بی‌آزاری وراستی و نبودن غضب وزهد وسکون باطنی ونبودن کجی وشفقت برهمه موجودات ونبودن حرص وملایمت وفروتنی وسنجیدگی ووقار واستقامت وزرنگی ونداشتن حسد وعجب پیدا میشوند وانهائیکه راه پست را میپویند واز پاداش آسمانی بهره مند نمیشوند مبتلا هستند به دوروئی وتکبر ولجاجت وخودپرستی و خشم وزشت‌خوئی وبدزبانی وجهل بلی صفات روحانی وایزدی دارنده آنهارا آزاد مینماید وصفات اهریمنی پابند میسازد و توای ارجن که به‌صفات ایزدی بهره‌مند شده‌ئی اندوهی نداری بدانکه عالم حیوانیت به دو بهره منقسم شده یکی را ایزدی مینامند و دیگری را اهریمنی وانچه مخصوص ایزدی بود تعریف نمودم اکنون خصوصیات اهریمنی را بشنو که مردم اهریمنی نه از کردار ستوده آگاه میباشند ونه هم میدانند که کردار ناستوده چگونه میشود ونه ازپاکی خبردارند و نه درانها هیچ گونه راستی پیدا میشود ایمان‌شان سست ودرکارها متزلزل ودرهمه امور مذبذب و گمان میکنند که کائنات بدون حقیقت میباشد وباطل است واساس اخلاقی ندارد وبدون آفریدگار به‌اتصال ماده و روح پیدا شده ومرام این اتصال یك زندگانی پرشهوت است و بس واین عقیده را درنظر داشته این مردم که نفس خویش را تباه ساخته‌اند وفهم کوچك ولی کردار مهیب دارند دراجتماعیات شر به‌شکل دشمنان بشر وبرای نابود کردن شایستگی مدنیت ظاهر میشوند واینها خودشان

را بەخواهشات نفسانی وشهوت وخودنمائی وفریب والجاجت تسلیم نموده همواره حامل گمان و خیال‌های بد و به آزار های ناشایسته وناپاك دردنیای‌عمل داخل میشوند وتنها شهوت رانی‌را مرام‌زندگی دانسته خودرا به اراد هائیکه که سنجیده نشده‌و در انجام مرك را فرا می‌آرند تسلیم میکنند وچنین اشخاص اهریمنی نه به یك زنجیر بلکه بصدها زنجیر آمال پابند شده به شهوت رانی وغضب عمر خویش‌راتلف می‌نمایند ووقت خویش‌را بەشهوت رانی گذرانده دراین زندگی تخم بداندیشی و بدکاری‌را میکارند و تنها شهوت رانی‌را منتهای آرزوی انسان تصور کرده بەدیگران می‌آموزند که بهترین راه زندگی‌است‌وهرگاه شخصی‌خواهش‌های نفسانی و شهوت‌را تعقیب کرد برای او بدون ایست خواهش های تازه پیدا می‌شوند وهر چند انسان بیشتر بی آنها رفت بیشتر می‌شوند آنوقت دیوانگان شهوت ازبرای اینکه کار های ناستوده‌را بەصورت ستوده ودانشمندی‌درآرند ودروغ‌را راست بنمایند دلایل تازه ونظریەهای نو اختراع می کنند وخویش‌را یکمرتبه بدست هوا وهوس می سپارند وبەزندگانی مادی وشهوت می گذرانند وهم چنان در غفلت زیست کرده میمیرند و گمان دارند که مرك فانی لذات و اختتام دوره عمل انسان است خدای آنان خواهش نفس‌است و کیش آنان پرستش وخدمت نفس حیوانی است وجدان

صحیح و حس عدل که لازمه انسانیت می باشند در آنها فاقد
به گرد آوردن دولت که اسباب شهوات آنها را فراهم می سازد
منهمك می شوند و همواره ورد زبانشان چنین می شود که از
این لذایذ وآرام اکنون بهرهمند می شوم و آینده نیز آرزوهای
دلمرا بهدست خواهم آورد امروز فلان چیزرا یافتم وفلانآرزورا
تحصیل کردم و فردا نیز هم چنان تحصیل خواهم کرد .
اینك فلان دشمن را کشتم و از میان بردم آینده نیز
دشمنان دیگررا نابود خواهم کرد من مالك خویش وخداوند
نفس خویش می باشم و مالکی جز خودم برخودم کسی دیگر
نیست ومرا بایست که ازاین دنیا بهره مند بشوم زیرا که آن از
من است واز فلان چیز کامران خواهم شد ومن لذت برنده و
من کامل ومن مقتدر ومن خوشوقت ومن توانگر ومن مردآزاد
می باشم و کیست که هم سنك ومانند من باشد ومن چنین خواهم
کرد وچنان خواهم نمود ومن قربانی می کنم ومن می بخشم و
متلذذ می شوم من ازهمه جلوتر وبرتر هستم ومنم کهمشت مشت
زر میان مردم بخش می کنم وآنها سخاوت و جوان مردی مرا
اعتراف خواهند نمود به اینگونه خرافات ومنیت چنین مردم دل
خویشرا خوش میکنند بهخودشان مینازند ومی بالند و گمان
می کنند که دانا هستند ولی داشان در حقیقت بیرون ازمیزار

شده و حواس شان پراگنده گشته و این چنین اشخاص که در جهالت وخواهشات نفسانی گرفتاراند درکارهاشان افراط وتفریطرا اختیار می کنند ودردام خواهش‌های خویش گرفتار شده و به دلبستگی به‌اشیاء مادی مقید گشته یك راهی‌را می‌پیمایند که انجام آن یکسر اندرون جهنم سرنگون می شوند چنین اشخاص ازخویش راضی ولجوج وپرازتکبر ومستی دولت اگر نمازی هم بجا آرند نه‌ازروی نیازاست بلکه حرکت دادن لب‌هااست وبرعکس معانی و مقصود کتب مقدس‌است واین چنین اشخاص خویش‌را کاملا به‌منیت سپرده واقتدار وشهوت وغضب خود فریفته شده از من کراهت دارند وازمن نزد خود ودیگران بدگوئی می‌کنند واین نفرت کنندکان من که بدکار وبی‌رحم واز بدترین بشر هستند آنان‌را من دررحم اهریمنی می افکنم وچون در رحم اهریمن افکنده شدند به‌پیچ وواپیچ زاد ومرك دنیا مبتلا می شوند وبه‌من نرسیده درعمیق ترین پستی سرنگون می شوند واین جهنم سه در دارد یکی شهوت ودیگر خشم وسیوم حرص وآنکس که از این جهنم نجات‌را طالب‌است باید که ازاین سه دوری اختیار بکند وخویشرا از صفت «تمس» یاتاریکی آزاد نموده وبه مدارج اعلای روحانی صعود نماید پس تدریجاآن راهی‌را خواهد یافت که به‌بهشت جاوید متصل می شود وبه‌قرب ایزدی انجام می‌یابد ولی آنکس که این

اندرز وآموزش مرا نه‌پذیرد وخویش‌را به‌نادانی و گناه و شهوت
وخشم‌وحرص تسلیم نماید به‌راستی می گویم که‌چنین کس نه‌به کمال
انسانیت نایل خواهد شد ونه‌شادمانی ومکان قدس‌را خواهد یافت
پس ای‌ارجن می‌شاید که قوانین کتب مقدس‌را سندساخته وآموخته
میان راستی وناراستی گناه ثواب امتیاز بدهی و آنکه راست
وحقیقت‌است بجا آورده ازناراستی دوری‌نمائی پس برترین دانشرا
خواهی یافت و به‌این ترتیب مکالمه شانزدهم که میان کردار
ایزدی یاستوده و کردار اهریمنی یا ناستوده امتیاز داده به انجام
می رسد .

مکالمه هفدهم

ارجن عرض کرد آن کسانیکه احکام کتب مقدس را کنار
گذاشته ولی به‌صدق‌نیت وایمان قربانی می کنند وعبادت مینمایند
ترقی روحانی وتکمیل اخلاق آنهـا چگونه می‌شود آیا آنان در
زمره مردم «ست» شمرده‌می‌شوند یاازرجس وتمس می‌باشند کرشنا
پاسخ داد که درهمه اشخاص و اشیاء صفات سه گونه می یابیم
وترقی اخلاقی وروحانی اشخاص‌وابسته به‌اندازه معرفت واستعداد
طبیعت آنها می‌باشد وایمان ودرجه روحانیت هر کس درحقیقت
انعکاس استعداد طبیعت ومعرفت اوست که‌دراعمال وحالات ظاهری
اونمایان میشود ولهذا کیش هر کس وخدای هر کس نتیجه استعداد
وقابلیت اوست که بموجب مدارج روحانی یك خالقی‌را دربهترین

شکلی که می‌تواند متشکل نموده اورا می‌پرستد تااینکه دردرجه اعلا تصور او به یك خالق یگانه وناعحدود وعظیم الشان میرسد و اورا می‌پرستد وهم چنین درصورت‌پستی اخلاق واستعداد روحانی یك قوه اهریمنی که درحقیقت نتیجه استعداد خود آن شخص می باشد به‌تدریج وسیع شده به‌یك‌تصور مهیب وناعحدود وعظیم متشکل میگردد پس خدای هر کس ازخود آن شخصی‌است اگرنیك تامل بکنی واین اصول‌را بدانی پس آنهائیکه ست مینامیم واز همه در استعداد برتراند ایزدان نورانی‌را می پرستند و میان آنها او که به‌اعلا مدارج اخلاقی عروج نموده تنها مراکه یگانه وروح‌اعظم میباشم می‌پرستد و آنهائیکه رجس میباشند نسبتاً ایزدان پست تررا می پرستند یعنی ایزدانی که جنبه مادیت وقوت هر دورا دارند و بخشنده آمال انسانی ودهنده یك‌سود یاباز دارنده یك زیان میباشند چون مظاهر طبیعت وآنهائیکه درتاریکی تمس گرفتاراند ازبت نفس‌شان بت های فراوان چون ارواح خبیثه و اهریمنان و عناصر ومانند آنها میتراشند ومی‌پرستند وآنان‌را ایزد نام می‌دهند میان این نوع اشخاص باید اشخاصی‌را محسوب داشت که‌به ریاضت‌های شاقه وخلاف طبیعت خودرا مبتلا نموده وبدن خویش‌را آزار رسانیده وامیدواراند که درپاداش آن آرزوی‌های خودرا بیابند درصورتیکه برغلط راه‌پیموده وبرخلاف قوانین الهی عمل کرده‌اند وبه‌اینگونه

ریاضت تکبر پیدا کرده وخویش‌را ازبزرگان وپارسایان می‌شمارند
و به ریاکاری گرفتار شده مقهور خواهش آوازه میگردند چنین
اشخاص تن‌درست خویش‌را شکنجه وآزار داده وآن‌را ازوظایف
زندگی معطل می‌سازند ولی بهاین گونه ریاضت ترقی روحانی که
سهل‌است روحی‌را که دربدن جا گزین‌است مضطرب و بی چاره
میسازند رضایت مرا که روح الارواح ونفس کل می‌باشم حاصل
می کنند چنین‌است اعمال اهریمنی آنها که ظاهراً مرغوب ودر
حقیقت باطل وبی نتیجه میباشد بدان ای‌ارجن که خوراك بهر
جانداری عزیزاست ولی ان نیز درصفات سه گانه تقسیم میشود و
هرصنفی بموجب طبیعت خود غذارا انتخاب میکند وهم چنین‌است
کلیه اعمال بشر و غیر بشر که از صفات سه گانه ممکن نیست
خارج بشوند خوراکی که مردم «ست»می‌پسندند وبرای آنها گوارا
میشود آن‌است که در نتیجه خوردن صحت بدن ودرازی عمر و
قوت اعصاب حاصل میشود وبیماری‌را دفع میکند وتندرستی‌را پاینده
میدارد وطبیعت وبدن خورنده‌راصحیح وخورسند مینمایددرخوردن
ذائقه آن گوارا ودرتأثیر توانائی می‌بخشد و گرسنگی‌را دورمیکند
درچشیدن نه‌بسیار تلخ‌است ونه‌بسیار ترش ونه‌زیاده نمکین‌است ونه
بیش ازلزوم گرم نه تند است و نه بیش از لزومت تولید حرارت
میکند وغذائی که مرغوب رجسی‌هااست یاتلخ‌است‌یاترش یا گرم‌است
ویاتند دراثر خشك وسوزنده وبسیار بامزه و محرك هاضمه و اشتها

درذائقه بسیار بامزه ولی درانجام بیماری ودرد می آورند وآنکه
مخصوص تمسی‌ها میباشد غذائی‌است پس مانده‌که بی‌وقت وبی‌موسم
خورده می‌شود درآن فساد راه یافته ومسموم گشته یا پس مانده
دیگران‌است که میکروب آنها درآن آمیخته ناپاك وآلوده‌شده وهم
چنان صورت پرستش مدارج سه‌گانه دارد صاحبان «ست» بموجب
قوانین ایزدی واحکام کتب مقدس بدون خواهش واجر بایك عزم
ثابت ونیت‌صادق ووجدان پاك وعشق صمیمی وتوجه کامل وحضور
قلب‌به‌بندگی مشغول می‌شوند ورجسی‌ها درظاهر پرستش‌شان خوب
ولی پر ازنمایش ونایك دلی‌است که به‌آرزوی پاداش مملواست و
تمسی که پرستش میکند نه‌درآن معرفت‌است ونه‌ایمان نه ارادت و
نه تفکرونه‌اخلاص بی‌روح محض می‌باشد واینگونه پرستش درحقیقت
پرستش نیست بلکه تقلید وجهل‌است وهیچ گونه نتیجه اخلاقی‌ندارد
فقط ادای رسم وآداب‌جماعت‌است که‌احترام به فرشتگان وپاکان و
دانشمندان واستادان وعصمت وراستی وپرستش خداوند یگانه وبی
آزاری اینهارا ریاضت وعبادت جسمانی گویند سخنان دلـکش که
شنونده‌را رنجیده نسازند وراستی و احسان ومطالعه کتب مقدس‌را
وظایف زبان مینامند وسکون ذهن وحواس وتوازن و سکوت و
ضبط نفس وپاکی سرشت ازعبادت‌های وجدانی می‌باشند واین‌گونه
عبـادت وریاضت اگر به ایمان‌کامل بدون‌خواهش به‌تحصیل نتیجه

وبه‌سکون قلب ادا شود آنرا ست یاپاك می‌نامند و آن عبادتی که
برای تحصیل عزت وشهرت واظهار تقدس وطلب جاه بجا آورده
می‌شوند رجسی می گویند واینها دراثر پاینده نیستند وآن کوششی
که ازحمق وجهل وشکنجه بدن یابه نیت شکستن و تفوق حاصل
نمودن بر دیگران باشد آنرا تمسی می نامند بخشش نیز سه گونه
می‌باشد نخستین آنکه به اراده نیك بدون عوض وغرض وتوقع
برموقع صحیح ومکان‌صحیح‌وموسم صبح وبه شخص مستحق داده می
شود آن بخشش ست می‌باشد وآنکه محض‌تحصیل یك آرزو وبرای
یك عوض یاآرزوی دیگر به‌مجبوری و اکراه یاامید آوازه داده
بشود آن رجسی‌است وآنکه بی‌موقع وبی‌محل وبه اشخاص ناسزاوار
وناموزون ازروی لجاجت وبه‌خشونت و شماتت داده می شود آن
تمسی‌است از اینگونه بخشش روح بخشش می‌رود حقیقت ابدی‌را
دانشمندان باستان درسه الفاظ« اوم تت ست «Aum tat sat گفته‌اند واز
این‌رو هر کاریکه می کنیم‌چون بخشش وعبادت وریاضت اول « اوم»
می گوئیم وپس از آن تت که به‌فارسی «آن» می شود ومقصود
گوینده این‌است که همه چیز ازاوست ونتیجه همه اعمال بسوی
او برمی گردد خواه آن قربانی‌باشد یازهد وبخشش وهر کس که
با ین نیت لفظ مذکوررا گفت او ازآزاد شدگان‌است وچون کلمه
« ست » گفت مقصود او حقیقت ونیکی‌است ونیز استقامت درعبادت

وزهد وبخشش است وهمچنین اعمالیکه محض خوشنودی خداوندتعالی بجا آورده می شوند ست می‌باشند وآنچه بدون ایمان و پاکی و بخشش وزهد بجا آورده شود آنرا «است» Ecot یعنی نار است می‌نامند وبه‌این ترتیب مکالمه هفدهم دربیان تقسیم‌ایمان تحت‌صفات سه‌گانه به‌انجام رسید .

مکالمه هجدهم

ارجن عرض کرد که ای خداوند اکنون به من جداگانه خصوصیات زهدرا بیان فرما که چگونه ممکن‌است شخص ازعمل دست بکشد وضمناً منتظر پاداش عمل‌نباشد این دوحالت که ظاهراً ضد ونقیض یکدیگراند چگونه معین وممتاز می‌شوند کرشنا فرمود که انسان هرعملی‌را بنا برحصول یك نتیجه‌ئی می کند ولی آن عمل اگر نتیجه‌ئی برای او نداشته باشد درحقیقت ازاو نمی‌شود بعضی ازاستادان گفته‌اند که انسان اصلا باید ترك عمل بکند زیرا که اعمال دراصل مادی وباید مبنی بریك غرضی باشند و برخی گفته‌اند که اعمال دین و کرداروحانی چون قربانی و ریاضت و ارادت سزاوار تمجید می‌باشند و بجا آوردن آنها واجب است و دیگران گفته‌اند که اززهد وترك عمل مقصودترك اعمال‌است که‌در آنها خواهش تحصیل یك شئی باشد .

درمیان این نظریه های مختلف که حواس انسانرا پریشان میسازند من بتو معنی تیاگ یا زهدرا بیان میکنم که به‌سه‌نوع توضیح میشود

ازتیاك مقصود این نیست که شخصی همه اعمال حتی اعمال نیك را
ترك بکند بلکه اعمال عبادت و ارادت وریاضت وبخشش را نباید
ترك کرد ونمودن آنها لازمی است زیرا که ارادت وریاضت وایثار
نفس دانشمندان‌را ازآلودگی‌ها پاك میکند واین‌یك آموزش قطعی
من است که‌چنین اعمال نیك‌وبندگی‌شخص‌بجاآرد نه‌برای‌یك پاداش
اخروی بلکه به‌نیت وظیفه ولهذا ازپاداش ونتایج آن اعمال باید
کاملا زهد اختیار کرد واینکه میگویند اصلا ازعمل باید زهد نمود
این اشتباه‌است و پیروی به چنین تعلیم حماقت وبرا کندگی خیال
میشود وبنای آن ازصفت تمس میباشد که آنرا جهل نیزمیگویند
ونیز کسی که ترك عمل میکند ازترس زحمت جسمانی وبخود می
گوید که اینکار برای من خستگی ودرد پیدا میکند چنانکه یکعده
ازتارکان‌دنیا دنیارامحض اینکه‌بی‌سودتصور می کند ترك کرده‌اند چنین
اشخاص نتیجه زهدرا نمی‌یابند واین‌ازاثرصفت‌رجس میباشد که‌کننده
یك نتیجه دنیوی برای ذات خویش میخواهد ولی‌اوکه عمل‌میکند
محض اینکه آن‌عمل‌را وظیفه میداندوواجب می‌شمارد ومنتظرپاداش
آن نیست اودر حقیقت زاهداست واین گونه عقیده وزهد از تاثیر
صفت «ست» میباشد که‌درحقیقت‌دانشمندی‌است وکسیکه در اثر گونه
(ست)که دانش وراستی است عمل میکند اورا تیاگی Tiagi یازاهد
یا نازك عمل می‌خوانیم وچنین زاهد نه از کامیابی خورسند میگردد
ونه درصورت ناکامیابی افسرده می شود بلکه هردو حالت را یکسان

می بذیرد وبه‌هیچ کدام وابستگی شخصی ندارد و این از کمال حماقت است که شخص یکمرتبه ازهمه نوع اعمال درست زیرا که اصول اخلاقی طبیعت بشر مانع از چنین اقدام است لهذا زاهد فقط اوست که منتظر باداش عمل نیست ونتیجه عمل نیز بر سه گونه می‌شود یکی آنکه شخص می‌خواهدوعلاقه‌دارد دوم آنکه نمیخواهد وازآن کراهت دارد وسیوم که‌به هردو آمیزش دارد یا بگوئیم عمل برای کننده آن مرغوب یاخوب ومکروه‌یابد وآمیخته ازبدوخوب است ونتایج اینگونه اعمال نیت به کننده آن برمی گردند ونیز بموجب فلسفه سانکهیه برای نمودن کار پنج وسایل لازم می‌باشند اول جسم دوم کننده سیوم حواس چهارم قوای مختلف جسمانی و ذهنی و پنجم اراده ایزدان وانچه انسان می کند از خوب وبد روا و ناروا بوسیله جسم وسخن وتصور دران پنج وسایل مذکور دخالت دارند ولهذا آن کس که ذهن او تربیت نشده وتنها نفس خودش راعامل یك عمل تصور می کند او حقیقت رانمی‌داند وآن کس که ازغرض شخصی آزاداست وقلب او ازکدورت یامحبت متاثر نشده اگر اینهمه‌را که اینجا حاضر شده‌اند بکشد درحقیقت نه‌کشته وبه‌قید آن‌عمل گرفتار نمی‌شود دانش ودانا وآنچه دانسته می شود این سه محرك عمل می شوند وهم چنین برای انجام یك کار اولا جسم ودوم کننده وسیوم کاریکه کرده می‌شود لازم می‌شوندونیز بایدبدانی که گیانم ghanom دانائی و کرمه kerme کار و کرته kerte کننده درخصوصیت کار

برسه گونه‌می شوندنخستین «ست» یعنی کاریکه که کننده آن یقین دارد که
عامل حقیقی یگانه اصل فانی نشدنی است ازهیچ ذره جدا نمی شود
و کننده ظاهری افزاری است دردست کننده حقیقی دوم رجس
کننده کار تصور میکند که عامل خود اوست وبه‌نهایت قوه بشری
خود آن کاررا می خواهد نیکوتر بکند تا بهره کامل تحصیل نماید
وسیوم تمس کاررا بدون تامل وتفکر واز حقیقت دور وهمان کاریکه
بدست گرفته کننده عقیده دارد که تمام است ومحتاج به‌تکمیل نیست به
هیچ اصولی عقیده ندارد وچیزی ماورای عالم اجسام واشکال درك
نمی کنند وهمیشه نظریه اوسطحی است وعلاقه‌ئی که میان جزء و کل
می باشد نمی‌شناسد بلکه‌هرجزءرادرجای خود کل گمان میکند وآن
عملی که بموجب قانون باشد وبدون تحصیل نتیجه وغرض‌شخصی
وبدون نفرت یاوابستگی است چنین عمل‌را « ست » می نامند و آن
کاریکه با کمال‌احتیاط وتعلق به‌اخذ نتیجه کسی بجا می آورد ودران
غرض‌شخصی مرکوزاست چنین کاررا رجس‌میگویند وآن عملی که
بدون ملاحظه به‌روا بودن یاناروا بودن یاخوب یابد کسی میکند
آن ازجهل وحماقت است ونتیجه آن تمسی میباشد وهرگاه کننده
ازوابستگی آزاد وخالی‌ازغرض باکمال استقامت‌واعتماد ودرکامیابی
وناکامیابی باطن او تغییرنمیکند یقیناً چنین عمل ازتحریك اراده
«ست» می‌باشد وعاملی که به‌عمل وابستگی دارد وبه تحصیل نتیجه

آن کار علاقه‌منداست وحریص وموذی وناپاك وازهرخوشی وناخوشی
متأثر میشود چنین کننده‌رارجس میگویند وعامل که احمق وجاهل
وبدون توجه ولجوج وبی‌پروا وتن پرست ومسامحه کن میباشد و
قوه تمیز میان خوب وبد ندارد وروح کاررا نمیشناسد اورا تمس
مینامند وهمچنین دانش واراده نیز برسه قسم میباشند دانشی که به
وسیله آن مردمی فهمد که‌چگونه‌باید داخل کاربشود وچه‌وقت ازآن
دست بکشد چه‌باید بکند ونکند واو که معنی ترس ونه‌ترسیدن ودر
آنچه باید احتیاط بکند وچگونه باید احتیاط بکند ومعنی آزادی و
بندگی وآنچه نقط ازجهل روا شده درست ملتفت‌میشود اینگونه
دانائیرا «ست» میگویند وآن دانائی که‌درست درروا ونارواتشخیص
نمیدهد وراست‌را از دروغ وحقیقت‌را ازغیر حقیقت تیمیز نمیکند
چنین دانش ناقص و نتیجه خواهشات شخصی وشهوت است ولهـذا
برعقل بشری مانند غلافی میشود که حقیقت زیر او پنهـان شده
وچنین جوینده دانش هر چیزی وهر کاری‌را به نقطه نظر شخصی
می‌بیند وچنین دانش‌را دانائی رجس مینامند واو که به‌غبار حماقت
وجهل و اشتباه پیچیده و دروغ را به جای راست و بیدادی‌را داد
تصور میکند وهرچیزی‌را پرا کنده وبدون ارتباط به‌یکدیگرمی بیند
وازدانستن معنی‌حقیقی اشیاء وطبایع عاجزاست چنین دانش‌راتمس
میخوانند وآن اراده‌ئی که انسان‌را برشهوات‌نفس مسلط وفرمانروا

میسازد ودرآن صداقت واستقامت است آن اراده « ست» میباشد وآنکه درآن استقامت هست ولی مبنی براغراض شخصی است وبرای پاداش ورا میدو طمع میباشد رجس وآن اراده که درشخص لجاجت وعناد و بیعاری پیدا میکند واورا وحشی میسازد وموهوم پرست و متعصب مینماید ودراو خود نمائی وسستی وترس پیدامیکند چنین اراده تمس میباشد و نیز خورسندی برسه نوع است نخستین آن خورسندی که شخص مرام خویش‌را از راه صحیح حاصل کرده آغاز آن مانند زهر تلخ است ولی درانجام چون آب زندگی گوارا میشود چنین خورسندی‌را « ست » میگویند وتنها برای اشخاص میسر میشود که کاررا به‌نیت وظیفه بجا آورد وادراک صحیح دارند وآن خورسندی که بسبب اتصال حواس به‌اشیائی که علت خواهش میشوند ظهور میکند وآغاز آن مانند زندگی گوارا ولی انجام چون زهر تلخ کام است ومخصوص طبایع شهوت پرست وجاه طلب میباشد رجس میگویند وآن خورسندی که نتیجه بیکاری وجهل وبیعاری وخوردن ادویه ومسکرات وغیره میباشد ونه درآغاز صفائی ونه درانجام سودی آنرا تمس میخوانند ومخصوص اشخاص جاهل وتن‌پروراست به‌این ترتیب صفات سه گانه درهرچیزی وهرجانداری نمایان میشوند چه درزمین وچه برروی زمین همه مخلوق ازجاندار وبیجان درزمین و آسمانها ازآنها خارج نمیشود ومطابق صفات مذکور مردم دراصناف مختلف

چون روحانیون ونظامی وزراعت پیشه وکاسب ورنج بر وغیرهٔتقسیم
میشوند مثلا شخص روحانی آن‌است که سکون قلب دارد وبرنفس
حیوانی مسلط شده وپاك وبردبار وراست ودانشمند است و شخص
نظامی لازم‌است که‌بلند همت . جسور واولوالعزم وباعزت ومطیع
به‌احکام ازخود بالاتر ودرکردار منظم ودررفتار موقر ودرفرمان
دادن منصف باشد و کشت‌ورز باید که زحمت کش وآگاه به علوم
نباتات وچگونگی میوه‌جات وچارپایان وهمچنین تاجر ازاصول خرید
وفروش ورنجبر امانت ودیانت وتوجه وصبر آراسته باشد اینصفات
سه گانه نتیجه ودیعتی‌است‌که در طبیعت درنهاد اشخاص و اشیاء
گذاشته شده و اثر زایشهای گذشته وتجربهای بشر است که در
زمان‌حال ورفتار و کردار اوظاهر میشوند سعادتمند است این‌شخصی
که وظیفه خویش‌را به بهترین صورتی انجام میدهد و حق وظیفه
خویش‌را بجا میاورد و بدیهی است که هر کس چون ماوخود رابه
نورهدی واطمینان قلب‌بجا آورد نتیجه کمال خوبی این‌کار است
پس‌بشنو ای ارجن که کمال‌خوبی‌را درکارهای‌ماچگونه حاصل کنی
وچگونه درنمودن کار وفا را شمار خویش بسازی آن‌کس که در
کارخویش بهترین کوشش رامیکند وآنرا وظیفه خویش میداند و
ازاین نتیجه آن‌کاررا بنیت نیك ایثار وقربانی بوجود مطلق که‌اصل
ماده وکاسنات‌است وازاوست که زندگی وحرت باقسام‌وانواع نقوش

وعبور درمدارج بروز گردد تقدیم مینماید واو که عملش را به‌تمام معنی وروح بجامی آورد به راستی میگویم که آن شخص بوسیله عمل وخدمت کمال‌عمل‌را میابد واینگونه ایثار برترین ایثاری‌است که انسان به برترین سرچشمه زندگی تقدیم مینماید وبسیار بهتراست که‌انسان آنچه‌میکند نتیجه کوشش‌اوباشند زیرا که انچه‌او کوشش میکند می‌یابد وبهتراست که کوشش‌اوناقص باشد تااینکه بخواهد از کوشش‌های دیگران بهره‌مند بشود اگر چه آن بهره‌مندی بزرك وخوب باشد واو که وظیفه خویش‌را که طبیعت به‌ودیعت درنهاد او گذاشته واستعداد کامل نمودن آن به او داده‌است درست ادا نماید او به غلط نرفته واو که رهنمائی طبیعت‌را پیروی کرده‌آنچه بایدبکند نیك‌میکند او نیکوئی‌نموده‌است وهر کس میلان طبیعی که به یك کار وپیشه مخصوص دارد آنرا به یك اصول معین وترتیب مخصوصی بکند ودر ادای قابلیت و استعدادیکه طبیعت به او داده کاملانشان دهد و وظیفه شمارد او سزاوار ستایش میشود در هر کاری زحمت و رنج موجوداست و بدون رنج عمل . گنج‌نتیجه حاصل نمیشود ونیز هر کس یك گونه نقص وموانع درانجام کار داردکه باید آنهارا ازمیان بردارد وباید دانست که هرآتشی دود دارد و این حماقت‌است اگر کسی گمان کندکه آنچه من میکنم بسیار دشواراست، وآنچه دیگران میکنند. آسان وازنقص ودشواری آزاداست آنکس که دل او علاقه نفسانی

ندارد و از کامیابی یاناکامیابی که‌اضداد میباشد متأثر نمیگردد و آن کسیکه برنفس خویش فرمانرواست واوکه خواهش‌های نفسانی او پیش از مرگ دراو مرده اند میتواند که از زهد برترین کمال وآزادی را حاصل کند واو درصورتیکه‌در کار منهمک‌است از آن کار آزاداست وچنین مرد سعادت جاوید می یابد لهذا تکرار میکنم که دل وفهم خویش را پاك نموده وبه عزم کامل برنفس خویش فرمانروا شده وازاشیائی که علت خواهش نفسانی میشوند دوری نموده وازنفرت وشهوت منزه گشته ازروی معرفت و ادراك صحیح معبود را بندگی نموده ودرخوراك میانه روی اختیار کرده هرگاه دل وزبان و جسم مطیع نفس مطمئنه او بشوند واو همواره درآن و کائنات تأمل و تفکر بنماید وازمنی وبیدادی وریاست طلبی وشهوت وخشم وحرص وخود غرضی وغیره بری شده سکون وامن اندرون را مالك ومیان تلاطم زندگی‌مادی و امواج پر گرم دنیا که اوراا حاطه میکنندوپریشان می‌سازند .متاثرنمیشود وشایسته این‌میشود که بیداری حقیقی رابیابد وچون درآن زندگی که کل‌موجودات رافرا گرفته داخل‌شد و بیدار گشت یقیناً دلش ازاضطراب بسکون میگراید وامن مطلق‌میابد واز حیرت مذمومه واندیشه موهوم رهائی یافته همه موجودات را بیك‌نگاه رحم و شفقت میبیند وبرترین ایمان وارادت بمن حاصل میکند وچونکه بمن ارادت صمیمی دارد بحقیقت دانا میشود وچون

حقیقت مرا دانست یقیناً بسوی من میاید وبدون مانع وصال مرا در میابد ونیز بدان ایشاهزاده انسان هرکاریرا که ازروی ایمان وارادت وتوکل نمود واعتماد بمن داشته وتنها مرا بخواهد یقیناً او راه امن راخواهد یافت ومن نیزباو خواهم پیوست پس عزیزم ای ارجن دل وروح ووجدان خویش رابمن سپرده وهر کاریکه میکنی بایددر آن رضایت مرا درخاطر داشته وبمن حواله کنی ومرابرترین بر گزیده ویگانه طرف توجه خود نمائی وبنور آن دانش که درتو از غلاف نادانی در آمده صمیمانه همواره مرا در نظربگذاری یقیناً بوسیله شفقت ربانی من همه موانع ترقی وتکمیل را از میان برداشته وبر همه آن دشواریها که مردان کاررا درراه کامیابی پیش می آیند پیروزخواهی شد زینهار منی وغرض شخصی دربجاآوردن اندرز وآموزش من مانع نشوندزیرا که غرض شخصی چشم بصیرت را ازتمیز میان میان حق وناحق کورمیکند وآنوقت من ازتو وتو ازمن دورخواهی شدوا گرازدانش ناقص وخودی خواستی بقوه خود پروازنمائی وبگوئی که من جنك نخواهم کرد درآنصورت خودت را شخصی بیهوده وباطل ثابت خواهی نمود ومن در آن حالت انکار نیز به طبیعت وخصوصیات بشر تورا واداربه جنك خواهم نمود وتو درانجام مجبورخواهی شد که جنك بکنی وبادشمنان دست به گریبان بشوی آری ایشاهزاده آنچه را که بسبب غفلت وخود فریبی تصورمیکنی که نخواهی کرد بسبب طبیعت بشری مجبور خواهی شد که بکنی زیرا که آنچه اقتضای طبیعت بشراست کلیتاً از آن راه گریز میسر نیست وتو نیز دراین دام گرفتار

می‌باشی وازآنجائیکه به« دهرمهٔ » (Dhreme) یعنی وظیفه‌مقید ودر زنجیرسبب‌ونتیجه که سلسله‌اعمال گذشته‌می باشندپابسته‌وبه‌آن‌جوهریکه نتیجه زندگانی‌های گذشته می‌باشند سرشته هستی که از آن طبیعت خمیر شده درتو صورت گرفته ولهذا به‌بعضی چیزهامایل وازبعضی منکر هستی راه گریز نیست بلی راه گریز ازاین زنجیر تنها به یك طریق ممکن‌است وآن عمل‌نمودن‌به‌نیت وظیفه می‌باشد واگرخواستی از کج فهمی کوشش کنی کـه‌برخلاف فرمان طبیعت رفته ازآن سربه‌پیچی ناکامیاب خواهی شد ای‌ارجن اندرون دل هرموجودی ایشور(Eichor)خدائی‌است که علت العالل گردش دولاب چرخ‌است که‌بدان زمانه می گردد او خود کوزه‌گراست که از او بر چرخ کائنات صور وپیکرهای مادی می‌چرخند ومتشکل می شوند وسودن انگشت‌های اورا در حالیکه آنها را میسازد محسوس میکنند به‌او پناهنده‌شو ای ارجن درهمه مواقع زندگانی ودر همه کارها اورا پناه خود گیر که امن وخوشی وآزادی که همیشه پاینده‌است تنها دراو خواهی یافت دراین تعلیم من تورا پوشیده‌ترین رازوحقیقت حقیقت‌هارا نشان داده‌ام این مختصر مرا مفصل کرده درآن تامل کن وهرگاه نیك به‌سنجی پس به‌آن ترتیبی که‌درنگاه تو بهترین ترتیب‌است ومطابق آن نوریکه دروجدان تو روشن‌شده عمل کن اکنون ای‌شاهزاده وای‌شاگرد گرامی‌من گوش ده به‌من که‌دیگر رازهارا بسبب‌مهریکه بتو دارم برتو آشکار میکنم دلت را به من سپار ووجدان‌وروح وفهم‌رادرمن تمرکز ده واندیشه‌وتوجه‌رابسوی

من منعطف نما و مرا بندگی کن و من شرط میکنم که یقیناً بسوی من خواهی آمد ازهمه آموزش ها و حکمت‌ها و کیش ها مرا ترجیح داده اگر بسوی من دوان بیائی و خویش‌را پریشان وافسرده وپست همت نسازی من تورا ازهمه گناه و کمی وسهو نجات خواهم داد وا کنون یك کلمه که تنبیه آخر من‌است گوش کن که‌تو وآن کسانی که پس‌ازتو خواهندآمد درزندگی خویشرا مطابق آموزش من‌مرتب خواهند کرد میگویم که‌آموزش‌مرا به‌اشخاصی که درعمق جهل افتاده وبرجسم ونفس خویش‌غالب نشده وبندگی مرا نمی کنند آشکار نکنید ولی به آنهائیکه میل دارند آموزش مرا فراگیرند وازمن کراهت ندارند بلکه ارادت می ورزند ومرا صمیمانه بندگی می‌نمایند به آنها آشکار کنید که آنها یقیناً بسوی من‌خواهندآمد وکسی که سخنان مرا باین‌نوع انتشار دهد ومردم‌را هدایت کندنزدم‌بسیار عزیزاست‌وآنکسانیکه‌دراین عالم مادی ناانجام آن که شب برهما نامیده می‌شود وهمه نقوش و صوررا زمانه جاروب داده نسیا منسیا می‌سازد واگر میان مردم کسی باشد که‌آموزش مرا بخواند و بفهمد و عمل بکند و معنی پرسش‌های تو و پاسخ های مرا نیك بسنجد به راستی می گویم که او مرا دوست داشته وبندگی نموده وبندگی اورا من یك قربانی وایثار شمرده خواهم پذیرفت‌وارادت آنهابه‌من‌جلوه‌گرخواهد شداینك باتوپیمان‌میکنم‌حتی آن شخصی که‌این‌آموزش مرا بدون‌انکاروتحقیربشنود اونیز سالك‌طریق نجات خواهد شد ومن اورا به خورسندی جاوید رهنمائی خواهم

نمود وهنگام راحت وسکون که مرك زندگانی مادی‌است به‌مکانی
که مسکن نیکان‌است راه خواهد یافت ای‌ارجن آیا سخنان مرا
شنیده وازبر کرده‌ئی و آیا هنگام شنیدن توجهت رابرمن تمرکز
داده‌ئی پس بگو که آن پریشانی‌وتذبذب و انتشار فکر که از جهل
وغفلت پیدا شده بودندکجا شدند ارجن عرض کرد که قدرت و
عظمت توای‌خداوند دلم‌را ازهمه پریشانی ها آسوده نمودوا کنون
بایك ادراك روشن وتابش روحانی حقیقت‌را معاینه می‌کنم وبه
آموزش تو استوارشده وشکوکی که ازنادانی درمن‌پدیدشده بودند
ناپدید گشته از این زمان همواره به روشنائی آموزش تو زندگی
خواهم نمود ودرپرتو دانشی‌که مرا آموختی عمل خواهم کرد
به‌این ترتیب مکالمه هجدهم فلسفه نجات به‌وسیله زهد به‌انجام رسید
وگوینده آن که اسمش سنجایا بود ودرمیدان جنك کور کشتر از
قول کرشنا وپرسش‌های ارجن به‌دهری تراشتره Terachterh پادشاه
نابینا نقل کرد پس از اتمام مکالمه هجدهم به پادشاه گفت که این
پرسش‌ها وپاسخ‌های شگفت ارجن‌و کرشنارااز ویه‌سه (Wiihse)اشنیدم
ویادم نمی‌رود که‌پس ازشنیدن‌آن به‌چه‌اندازه خوشوقت گشتم و یادم
نمی‌رود توصیف آن پیکر ربانی وهرگاه فرمایشات کرشنارا به نظر
می‌آورم دلم خورسند و مطمئن می‌شود پس می گویم که هر کجا
این پاسخ‌های خداوند کرشنا وپرسش‌های تیر انداز ارجن‌خوانده
وشنیده بشود یقیناً درآنجماعت سعادت وفراخی وخورسندی‌وبرکت
پیدا خواهند شد .

(اوم‌تت‌ست)